





## فهرست مطالب

۴.....	تحلیل و بررسی امتیاز بریگاد قزاق / مهدی احمدی / اختیار.....
۱۸.....	شاهنشاه و الملك المؤید مشروعییت قدرت در ایران سامانی و بویه / لوک تریه ول، مترجم: محسن رحمتی.....
۳۷.....	بررسی تطبیقی شیوه مبارزه ائمه شیعه اثناعشری و ائمه زیدیه (از دوره امویان تا آغاز عصر غیبت صغرا) / آسیه نامن افشان.....
۶۳.....	وضعیت محاکم در عصر ایلخانان / پروین رستمی.....
۹۱.....	میرزا علیخان امین‌الدوله و اقدامات او در عصر قاجار / مهسا صابری.....
۱۱۱.....	آسیب شناسی سیاسی تمدن اسلامی از منظر سید حسین نصر / سید علیرضا عالمی.....
۱۳۶.....	روابط امپراطوری عثمانی و دولت آق قویونلو در دوره سلطان محمد فاتح / رمزی قلیچ، مترجم: علی منصور، ولی ابوالحسنی.....
۱۶۶.....	سرگذشت مقبره مهدی بالله در شهر ایلام / مراد مرادی مقدم، ناهید کشتمند.....



## تحلیل و بررسی امتیاز بریگاد قزاق

مهدی احمدی اختیار\*

### چکیده

امتیاز بریگاد قزاق یکی از مهم‌ترین امتیازاتی بود که در عصر ناصرالدین شاه به روس‌ها واگذار شد. این امتیاز که مقدمات واگذاری آن در جریان سفر دوم شاه به فرنگ فراهم شد، یکی از حیاتی‌ترین مراکز اصلی قدرت را در اختیار روسیه تزاری قرار داد و پیامدهای مخربی را برای آینده سیاسی ایران به بار آورد، چرا که بریگاد قزاق تنها نیروی نظامی منظم و سازمان یافته از اواخر عصر ناصری به بعد در دوره قاجار به شمار می‌رفت. اما کنترل این نیرو که با پول و امکانات ایرانی و در سرزمین ایران تشکیل شده بود، در دست روس‌ها بود و فقط در راستای منافع استعماری این کشور گام برمی‌داشت، حتی پادشاهان قاجار هم فقط در صورت صلاحدید روس‌ها می‌توانستند از این نیروی سرکوبگر برای تحکیم و تثبیت سلطنت استبدادی خود بهره ببرند. در واقع، نیروی قزاق مانند نیروی مزدوری بود که با هزینه و امکانات ملت ایران سازمان می‌یافت، ولی چندین بار به دستور روسیه تزاری و استبداد قاجاری علیه ملت ایران و منافع آنها وارد عمل شد.

در این مقاله که با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای به مطالعه موضوع می‌پردازد، در باره انگیزه قاجارها و روسیه از تشکیل این نیرو و پیامدهای آن بحث شده است.

**واژه‌های کلیدی:** امتیازات خارجی، بریگاد قزاق، روسیه، ایران و قاجار.

\* کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی از دانشگاه اصفهان.

## مقدمه

سرآغاز تهاجم جدی روس‌ها به ایران را می‌توان سال‌های مقارن با فروپاشی سلسله صفویه قلمداد کرد. در این سال‌ها روسیه با اصلاحات و تدابیر پطر کبیر به کشوری قدرتمند و توسعه‌طلب تبدیل شد. یکی از مناطقی که مورد توجه پطر و جانشینانش قرار گرفت، سرزمین مهم و استراتژیک ایران بود. اهمیت ایران را برای مقاصد توسعه‌طلبانه روس‌ها می‌توان در وصیت‌نامه منسوب به پطر کبیر مشاهده کرد. وی در این وصیت‌نامه به جانشینانش توصیه کرده است که روسیه نمی‌تواند بدون سلطه بر ایران و دستیابی به خلیج فارس، به عنوان کشوری قدرتمند در عرصه جهانی حضور پیدا کند. هر چند روس‌ها در پی نخستین تهاجم گسترده خود به ایران با ظهور نادر شاه افشار مجبور به تخلیه سرزمین‌های ایران شدند، اما همچنان مترصد فرصتی بودند که دوباره نقشه‌های تجاوزکارانه خود را اجرا کنند، از این رو با روی کار آمدن سلسله قاجار که پس از سال‌ها جنگ داخلی به وقوع پیوست، روس‌ها بار دیگر تهاجم به ایران را آغاز نمودند. آغا محمدخان نخستین پادشاه قاجار با اقدامات جنگی‌اش مانع موفقیت روس‌ها شد. روی کار آمدن فتحعلی شاه با شکل‌گیری رقابت‌های استعماری سه جانبه بین روسیه، انگلیس و فرانسه در نظام جهانی مقارن بود، از این رو ایران به دلیل موقعیت جغرافیایی‌اش اهمیتی بیش از پیش یافت و مورد توجه هر سه قدرت استعماری روس، انگلیس و فرانسه قرار گرفت. روس‌ها با به راه انداختن دو دوره جنگ، عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای را بر ایران تحمیل نموده و سرزمین‌های وسیعی را از این کشور جدا ساختند. در این جنگ‌ها ضعف نظامی قاجارها نمودار شد و ایرانیان به ناکارآمدی قشون خود پی بردند.

در پی این شکست‌ها عده‌ای از رجال ایران به فکر اصلاحات در قشون افتادند. افرادی، از قبیل عباس میرزا، قائم مقام و امیرکبیر هر کدام تلاش‌های ارزنده‌ای در این راستا انجام دادند. اما اقدامات و اصلاحات این افراد به دلیل ماهیت استبدادی و خودکامه و ارتجاعی سلطنت و دستگاه حاکمه از یک سو، و کارشکنی‌های روس و انگلیس از سوی دیگر، نتایج محدودی داشت و فقط به زمان افراد مزبور منحصر می‌شد. در نتیجه بعد از قتل امیرکبیر تقریباً انسجام سنتی نیروی نظامی ایران از بین رفت و قشون ایران از هم پاشید.





این وضعیت ادامه داشت تا اینکه ناصرالدین شاه در سفر دوم خود به اروپا مجذوب ارتش‌های مجهز و مدرن اروپاییان شد و هنگام بازگشت از روس‌ها خواست تا در ایران نیروی نظامی‌ای به سبک قزاق‌های این کشور تربیت کنند. روس‌ها که تا این تاریخ، مخالف تشکیل نیروی نظامی مقتدری در ایران بودند، در این زمان فرصت را غنیمت شمرده و بلافاصله به درخواست ناصرالدین شاه پاسخ مثبت دادند، چرا که روس‌ها در این زمان به مقاصد ارضی خود در ایران تا حدود زیادی دست یافته بودند، اکنون نیز قصد داشتند با تشکیل نیروی نظامی در داخل ایران، اهداف سیاسی و اقتصادی خود را پیگیری کنند. واگذاری امتیاز بریگاد قزاق در همین راستا قابل تحلیل و بررسی است.

اینکه امتیاز بریگاد قزاق طی چه روندی به روس‌ها واگذار شد و انگیزه روس‌ها و ناصرالدین شاه از تشکیل این نیرو چه بود و بالأخره اینکه امتیاز مزبور چه پیامدهایی را برای ایران در پی داشت، نکته‌هایی است که در این مقاله با روش کتابخانه‌ای به آن پرداخته می‌شود.

### اعطای امتیاز بریگاد قزاق و تشکیل آن

در اوایل سده نوزدهم میلادی ایران هنوز نیروی نظامی قابل توجهی نداشت. قشون ایران اگر چه سرانجام از روس‌ها شکست خورد، اما دوازده سال در برابر ارتش مدرن روسیه ایستادگی کرد و حتی در برخی از نبردها پیروز میدان بود، همچنان که در نبردهای خود با عثمانی، غالباً پیروز می‌شد. با انحطاط کلی کشور در دوره محمدشاه، قوای مسلح کشور رو به زوال رفت، و اگرچه با اقدامات زودگذر امیرکبیر قشون ایران سروسامان یافت، ولی این اقدامات پس از او به فراموشی سپرده شد. با این حال از پس افغان‌ها برآمد و هرات را تصرف کرد، اما از انگلیسی‌ها در ۱۲۷۳ ق / ۱۸۵۷ م که تعداد افرادشان به مراتب کمتر از سپاهیان ایران بود، هزیمت یافت. نهایتاً در لشکرکشی به مرو که در سال ۱۲۷۷ ق / ۱۸۶۱ م صورت گرفت، قشون ایران به شدت آسیب دید.

ناصرالدین شاه در سفرهای خود به خارج از کشور، ساختار و تشکیلات ارتش برخی از کشورها را بررسی کرد و در اندیشه اصلاح قشون برآمد. در این باره آمده است:

ناصرالدین شاه در عالم خیال، هوادار اصلاح قشون بود. طی نخستین مسافرتش به فرنگستان سخت تحت تأثیر مانورهای منظم و اونیفورم‌های زیبای قشون کشورهای مختلف، به خصوص



اتریش در آمده بود. با این همه، نه شایستگی و لیاقت، و نه قدرت و صلابت اخلاقی این را داشت که از پطر کبیر تقلید کند. تنبلی و دمدمی بودن کودکانه‌اش نمی‌گذاشت که هیچ کاری را تا پایان طریق و حصول توفیق بر عهده گیرد. در سفر دوم خود به فرنگستان دوباره خیال اصلاح قشون به خاطر ناستوارش خطور کرد.<sup>۱</sup>

شاه در سفر دوم، در ناحیه قفقاز شیفته نظم و یک‌پارچگی سپاهیان روس شد که از جنگ با عثمانی بر می‌گشتند. چابک‌سواران روسی با اونیفورم‌های زیبا و سر و وضع مناسب، شاه ایران را چنان شیفته خود کردند تا جایی که همان‌جا به نایب‌السلطنه قفقاز، گراندوک میخائیل نیکولایویچ<sup>۲</sup> گفت بر سر آن است که چنان سواره نظامی در کشور خود پدید آورد. البته این عقیده نیز وجود دارد که ناصرالدین شاه برای اینکه روس‌ها از استخدام مریبان نظامی اتریشی آزرده خاطر نشوند، مریبانی را هم از روس خواست که فوجی به سبک سوار قزاق روس تربیت کنند.<sup>۳</sup> البته برخی نیز این امتیاز را نتیجه دلتنگی سپهسالار از انگلیسی‌ها و چرخش او به سوی روس‌ها می‌دانند.<sup>۴</sup> همچنین شورش عده‌ای از سربازان را در سال ۱۲۹۵ ق / ۱۸۷۸ م علیه حکومت از علل تشکیل این نیرو شمرده‌اند. به هر حال یکی از وظایف بریگاد قزاق این «بود که از شاه در برابر ملتش حفاظت کند».<sup>۵</sup>

پس از تقاضای ناصرالدین شاه، گراندوک از تزار خواست که عده‌ای مربی نظامی به ایران بفرستد. الکساندر دوم اجازه این کار را صادر کرد و رئیس ستاد منطقه نظامی قفقاز، ژنرال پاولف<sup>۶</sup> فردی را به نام سرهنگ دوم الکسی ایوانوویچ دومانتوویچ<sup>۷</sup> برگزید و در رأس هیئت نظامی کوچکی به ایران فرستاد. پاولوف به دومانتوویچ دستورات بسیار مبهمی داده بود. چنین می‌نمود که کسی غیر از شاه و گراندوک و خود پاولف ماهیت واقعی سمت او را نمی‌دانست.<sup>۸</sup> دومانتوویچ در سال ۱۲۹۶ ق / ۱۸۷۹ م به تهران رسید.<sup>۹</sup>

۱. فیروز کاظم زاده، *روس و انگلیس در ایران*، ص ۱۵۲ - ۱۵۳.

2. Mikhail Nikolovich

۲. میرزا علی‌خان امین‌الدوله، *خاطرات سیاسی امین‌الدوله*، ص ۶۳.

۳. ابراهیم تیموری، *عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات ایران*، ص ۳۰۹.

۴. محمدعلی مهمید، *پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران*، ص ۲۳۵ - ۲۳۶.

6. Pavlov

7. Aleksei Ivanovich Domantovich

۸. فیروز کاظم زاده، *روس و انگلیس در ایران*، ص ۱۵۳.

۹. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، *منتظم ناصری*، ج ۳، ص ۱۹۹۱.



دومانتوویچ به‌رغم کارشکنی‌های صاحب منصبان ایرانی، چنان با دقت و سرعت کار کرد که در همان سال ورودش اولین دسته بریگاد قزاق را تربیت کرد و به ناصرالدین شاه عرضه نمود. بریگاد قزاق موجبات شادمانی و تحسین ناصرالدین شاه را فراهم ساخت تا حدی که دومانتوویچ از اعضای بلند پایه هیئت حاکمه ایران شد. محبوبیت و نفوذ بیش از حد افسر روسی موجبات حسادت زینوویف، وزیر مختار روس را فراهم نمود. در پی مشاجره‌ای که میان زنان دو طرف پیش آمد وزیر مختار، دومانتوویچ را به کارشکنی علیه سفارت روسیه متهم و زمینه اخراج وی را فراهم کرد. چندی بعد که سرهنگ روسی به مرخصی رفت، به‌رغم اینکه مدت مأموریتش توسط ناصرالدین شاه تمدید شده بود، دیگر اجازه بازگشت به ایران نیافت.<sup>۱</sup>

بریگاد در زمان فرماندهان بعدی رو به انحطاط نهاد. کلنل چارکوفسکی<sup>۲</sup> دومین فرمانده بریگاد قزاق بود که در سال ۱۲۹۹ ق / ۱۸۸۲ م وارد ایران شد و قرارداد استخدام وی توسط میرزا سعیدخان، وزیر امور خارجه ایران به امضا رسید. ناصرالدین شاه که از چارکوفسکی رضایت نداشت، بعد از انقضای قرارداد وی از روس‌ها خواست تا مجدداً دومانتوویچ را به ایران بفرستند، اما دربار روسیه مخالفت نمود و شخصی به نام کلنل کوزمین کاراوايوف<sup>۳</sup> را به عنوان سومین فرمانده بریگاد قزاق به ایران فرستاد. در زمان فرماندهی این شخص نیز نابسامانی و پریشانی در امور قزاق‌خانه ادامه یافت. کلنل شنه‌اور<sup>۴</sup> چهارمین فرمانده قزاق بود که در زمان او وضعیت این نیرو باز هم نابسامان تر شد. شنه‌اور به علت کمبود بودجه تعدادی از افراد قزاق‌خانه را به مرخصی‌های طولانی و بدون حقوق فرستاد. مشکل دیگر در زمان او شیوع بیماری وبا در سال ۱۳۱۰ ق / ۱۸۹۲ م در تهران بود که افراد بریگاد قزاق از ترس جان‌شان گریختند. در این موقع، ناصرالدین شاه بدون مقدمه به بازدید از قزاق‌خانه پرداخت که فقط ۴۵۰ نفر در آنجا حضور داشتند. شاه با مشاهده اوضاع نابسامان قزاق‌خانه دستور داد تا یک سوم بودجه آن را کاهش دهند. البته با توجه به اعتراضات فرمانده بریگاد و وزیر مختار روسیه این امر صورت نگرفت.<sup>۵</sup>

۱. فیروز کاظم زاده، *روس و انگلیس در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، ص ۱۵۴.

2. Colonel Tchorkovski

3. Kuzmin Karavaev

4. Schneur

۵. محسن میرزایی، *تاریخچه بریگاد و دیویزیون قزاق*، ج ۱، ص ۱۲۸ - ۱۴۸.





سه فرمانده‌ای که بعد از دومانتوویچ بریگاد قزاق را رهبری کردند نتوانستند رضایت ناصرالدین شاه را جلب کنند تا جایی که ناصرالدین شاه به فکر انحلال آن بود. اما کلنل کاساگوفسکی<sup>۱</sup> که به عنوان پنجمین فرمانده بریگاد قزاق در سال ۱۳۱۲ ق / ۱۸۹۴ م وارد ایران شد، اوضاع را تغییر داد. کاساگوفسکی با سرعت مشغول اصلاح امور شد و در اندک مدتی به امور قزاق‌خانه سروسامان داد. مدتی بعد از ورود فرمانده جدید، شاه از قزاق‌خانه بازدید کرد و به‌رغم همه کارشکنی‌هایی که کامران میرزا و دیگران انجام دادند، سان و رژه بریگاد قزاق با شکوه و نظم کامل برگزار شد و رضایت ناصرالدین شاه را جلب کرد. شاه در پایان مراسم به امین‌السلطان گفت:

سرانجام روس‌ها یک کلنل به درد خور برای ما فرستادند؛ صبر کنیم و ببینیم شاید این یکی خوب از کار درآید.<sup>۲</sup>

کاساگوفسکی به مدت نه سال رهبری بریگاد را بر عهده داشت و به‌رغم کارشکنی‌های عوامل داخلی و خارجی توانست آن را به خوبی اداره کند. علاوه بر این، وی در امور سیاسی دو کشور نیز حق دخالت داشت و دوره وی اوج قدرت و تسلط روسیه تزاری در ایران بود.<sup>۳</sup> یکی از اقداماتی که بریگاد قزاق در دوره این شخص انجام داد، انتقال آرام قدرت به مظفرالدین شاه بود.

در تاریخ ۱۳۲۱ ق / ۱۹۰۴ م کلنل چرنوزوف<sup>۴</sup> به جای ژنرال کاساگوفسکی رئیس بریگاد قزاق شد و طی مدت سه سال این مقام را بر عهده داشت.<sup>۵</sup> از حوادث دوره چرنوزوف می‌توان به انقلاب مشروطه اشاره کرد که از مهم‌ترین حوادث تاریخ ایران در دوره معاصر به شمار می‌رود. با درگذشت مظفرالدین شاه و بر تخت نشستن محمدعلی شاه ۱۳۲۴ ق / ۱۹۰۷ م دوره خدمت سه ساله چرنوزوف منقضی و کلنل لیاخوف<sup>۶</sup> به جای او تعیین شد.<sup>۷</sup>

1. Kasogovskii

۲. محسن میرزایی، *تاریخچه بریگاد و دیویزیون قزاق*، ج ۱، ص ۱۷۵ - ۱۷۶.

۳. فیروز کاظم زاده، *روس و انگلیس در ایران*، ص ۱۵۵.

۴. همان.

4. Chernozubov

۵. جهانگیر قائم مقامی، *تاریخ تحولات سیاسی نظامی ایران*، ص ۹۸.

6. Liakhov

۶. جهانگیر قائم مقامی، همان، ص ۹۸.



با آمدن لیاخوف بریگاد قزاق اهمیت بیشتری یافت و به عامل مؤثری در تحولات سیاسی و حکومتی ایران تبدیل شد. روس‌ها که با انقلاب مشروطه ایران مخالف بودند، در کنار محمدعلی شاه که او هم در این مورد با آنها موافق بود، قرار گرفتند. محمدعلی شاه با اتکا به بریگاد قزاق چندین بار درصدد توطئه علیه مجلس و مشروطیت برآمد و چهار بار مجبور شد برای اعلام وفاداری به مشروطیت، در مجلس سوگند یاد کند. ولی سرانجام اولین مجلس شورای ملی توسط لیاخوف روسی به توپ بسته شد و محمدعلی شاه دست لیاخوف را فشرد و گفت: «تاج و تخت را نجات دادی».<sup>۱</sup> از نامه‌های محرمانه‌ای که لیاخوف روسی بعد از این ماجرا به دایره ستاد عملیات نظامی قفقاز نوشته است، چنین بر می‌آید که توطئه علیه مشروطیت و دستور به توپ بستن مجلس، مستقیماً از روسیه صادر شده و محمدعلی شاه هم مجبور به همراهی بوده است.<sup>۲</sup>

بعد از لیاخوف فرماندهی بریگاد قزاق در سال ۱۳۲۸ ق / ۱۹۱۰ م به کنل وادبولسکی<sup>۳</sup> سپرده شد. در این سال‌ها روس‌ها نیز مانند دیگر دولت‌های اروپایی وقوع جنگ جهانی را حتمی می‌دیدند، از این رو درصدد ایجاد نقطه اتکایی برای خود در ایران برآمدند. در همین راستا بود که در دوره وادبولسکی بریگاد قزاق، هم از لحاظ تعداد نفرات گسترش یافت و هم شعبه‌هایی را در دیگر شهرهای ایران، از جمله تبریز و استرآباد ایجاد نمود. در سال ۱۳۳۱ ق / ۱۹۱۳ م در رشت و کرمانشاه و مشهد نیز شعبه‌های قزاق خانه زیر نظر اوشاکف،<sup>۴</sup> فرمانده موقت بریگاد قزاق تشکیل شد. روسیه و انگلیس در قرارداد ۱۳۳۳ ق / ۱۹۱۵ م توافق کردند که بریگاد قزاق گسترش یافته و به دیویزیون<sup>۵</sup> تبدیل شود. این امر در سال ۱۳۳۴ ق / ۱۹۱۶ م انجام گرفت.<sup>۶</sup>

با انقلاب ۱۳۳۵ ق / ۱۹۱۷ م روس‌ها ابتدا بحث الغای امتیاز سواره قزاق را مطرح کردند، اما مدتی بعد، از این خیال منصرف شدند.<sup>۷</sup> با استقرار رژیم جماهیر شوروی کنل کلرزه<sup>۸</sup> که

۱. میخائیل پاولویچ و دیگران، *انقلاب مشروطیت ایران و ریشه های اجتماعی و اقتصادی آن*، ص ۱۰۶.

۲. همان، ص ۱۱۲ - ۱۱۷.

3. Liakhov

4. Oshokov

۵. دیویزیون به معنای لشکر.

۶. جهانگیر قائم مقامی، *تاریخ تحولات سیاسی نظامی ایران*، ص ۱۰۲ - ۱۰۵.

۷. همان، ص ۱۰۸ - ۱۰۹.

8. Kelerzhe



افسری بلشویکی بود، به عنوان فرمانده بریگاد قزاق به تهران آمد و کلنل مایدل<sup>۱</sup> رئیس سابق قزاق‌خانه به روسیه فراخوانده شد، ولی پس از چند ماه تعدادی از افسران ارشد قزاق-خانه که با انقلابیون بلشویک مخالف بودند، با دستگیری انگلیسی‌ها طی کودتایی کلرزه را با تهدید مجبور به ترک ایران کردند. بدین ترتیب، کلنل استاروسلسکی<sup>۲</sup> فرماندهی قزاق‌خانه را بر عهده گرفت که آخرین رئیس روسی قزاق‌خانه بود. او هم به همراه دیگر افسران روسی در کودتای ۱۲۹۹ شمسی توسط نیروهای انگلیس بازداشت و از ایران اخراج شد و فرماندهی بریگاد توسط انگلیسی‌ها به کلنل اسمایت<sup>۳</sup> سپرده شد. مدتی بعد مجلس شورای ملی سردار همایون را به فرماندهی لشکر قزاق انتخاب کرد، اما بنا بر نظر آبرونساید<sup>۴</sup> او از عهده فرماندهی و اداره آن بر نمی‌آمد، به همین دلیل نیز آبرونساید و اسمایت در میان آتریاد (واحد) همدان رضاخان را «که قرار بود بر سرنوشته کشورش تأثیری عظیم بجا بگذارد» به فرماندهی لشکر قزاق انتخاب کردند.<sup>۵</sup> و این چنین رضاخان را می‌توان آخرین فرمانده نیروی قزاق به شمار آورد.

### تحلیل و بررسی عملکرد بریگاد قزاق

نبود نیروی نظامی قدرتمند و منظم در دوره ناصری باعث شد تا دولت روسیه در دوره سلطنت ناصرالدین شاه با کسب امتیاز بریگاد قزاق یکی از مهم‌ترین مراکز حیاتی کشور ایران را در دست گیرد. بریگاد سواره قزاق که زیر نظر افسران روسی تشکیل شد نیروی مناسبی برای اجرای مقاصد روس‌ها بود. دولت روس به بهانه تعلیم قشون ایران توانست نیروی نظامی وابسته‌ای به کشور خود را با هزینه دولت ایران در خاک این کشور سازمان‌دهی کند و از وجود آن در زمان مقتضی بهره ببرد.

روس‌ها که پیوسته در طول دوره قاجار در برابر اصلاحات نظامی ایران کارشکنی می‌کردند و مانع تشکیل نیروی منظم و پیشرفته‌ای در ایران می‌شدند، این بار خود برای تعلیم قشون ایران پا پیش گذاردند. اولین هیئت افسران روسی به سرپرستی دومانتوویچ در

1. Maidel  
2. Starosselsky  
3. Smythe  
4. Ironside

۵. ادموند آبرونساید، *خاطرات و سفرنامه ژنرال آبرونساید*، ص ۴۴ - ۴۸.



تاریخ ۱۲۹۶ق / ۱۸۷۹م وارد ایران شدند. لرد کرزن در مورد آمدن صاحب منصبان روسی به ایران می‌نویسد:

هم‌زمان با دخالت اتریشی‌ها در کار قشون ایران، نفوذ روس هم پیوسته رو به افزایش نهاد و از آثار آن مشاهده افسران و اونیفرم و تجهیزات و مشق و نظام روسی در تهران است. . . . روس‌ها در این کار، پیشرفت درخشانی به دست آوردند.<sup>۱</sup>

دومانتوویچ بلافاصله پس از ورود به تهران سرگرم تشکیل سواره بریگاد قزاق شد. دو فوج مهاجر<sup>۲</sup> و بومی، هسته اولیه نیروی مزبور را تشکیل می‌دادند که حدود ۱۲۰۰ نفر بودند. با وجود همه مانع تراشی‌ها و مخالفت‌ها، بریگاد قزاق را «مایه سرافرازی، به خصوص پایتخت و افتخار شهریار و بهترین نفرات قشون ایران» پنداشته‌اند.<sup>۳</sup> حتی با وجود انحطاطی که بر این نیرو پس از دومانتوویچ عارض شد، کاردار فرانسه در مورد بریگاد قزاق نوشت:

تنها تجربه‌ای است که ایران در باره بهره جستن از مریدان نظامی بیگانه به عمل آورده است و نشانه‌هایی از کامیابی در آن دیده می‌شود.<sup>۴</sup>

بریگاد قزاق و فرماندهان روسی آن طبق فصل هفتم قرارداد استخدامی، تابع وزارت جنگ ایران بوده و مستخدم دولت ایران شمرده می‌شدند. در دوره مظفرالدین شاه و پس از عزل امین‌السلطان از صدارت، بریگاد قزاق به صورت نیروی مستقلی وابسته به شخص شاه و دربار روسیه درآمد.<sup>۵</sup> البته باید گفت که بریگاد قزاق نیروی نظامی ایرانی بود که دستورات آن از جانب افسران روسی صادر می‌شد و تحت فرماندهی عالی روسیه قرار داشت و در صورتی که شرایط و منافع روسیه ایجاب می‌کرد این نیرو حتی از دستورات شاه ایران نیز سرپیچی می‌نمود. پاولویچ در باره نیروی قزاق و دخالت‌های ناروای آن در امور سیاسی ایران چنین می‌نویسد:

حقوق و جیره افسران و سربازان بریگاد قزاق در دست دولت روسیه بود. . . . در مسائل سیاسی با صلاحدید سفیر روس مقیم تهران اقدام به عمل می‌آورد. فرمانده بریگاد از پترزبورگ تعیین

۱. جرج ن. کرزن، *ایران و قضیه ایران*، ج ۱، ص ۷۴۵.

۲. منظور از فوج مهاجر اخلاف ایرانیانی است که پس از جدایی قفقاز از ایران، تبعیت روسیه را نپذیرفته و به ایران کوچ کردند (جهانگیر قائم مقامی، *تاریخ تحولات سیاسی نظامی ایران*، ص ۹۲).

۳. جرج ن. کرزن، *ایران و قضیه ایران*، ج ۱، ص ۷۵۴.

۴. فیروز کاظم زاده، *روس و انگلیس در ایران*، ص ۱۵۵.

۵. و. ا. کاساکوفسکی، *خاطرات کلنل کاساکوفسکی*، ص ۱۰۴.



و اعزام می‌شد. این فرمانده، حقوق خود را از بانک استقراضی، و تعلیمات لازمه را از سفارت روسیه تزاری اخذ می‌کرد. در یک کلمه، این فرمانده عامل مستقیم حکومت پترزبورگ بود.<sup>۱</sup>

تأمین بودجه و پرداخت حقوق بریگاد قزاق طبق قرارداد اولیه، تا پایان دوره ناصری از خزانه دولت ایران پرداخت می‌شد، اما با روی کار آمدن مظفردالدین شاه به واسطه عیاشی‌ها و خوش‌گذرانی‌های وی و نابسامانی امور، خزانه دولت از پول تهی شد و پرداخت مخارج بریگاد قزاق نیز غیر ممکن گشت.<sup>۲</sup> روس‌ها با مشاهده وضع موجود به این فکر افتادند که بریگاد را از لحاظ مالی نیز از دولت ایران مستقل نمایند، از همین رو در زمان پرداخت قرضه سوم به مظفردالدین شاه ۱۳۱۷ق / ۱۹۰۰م محل اعتباری برای مخارج بریگاد قزاق نیز مشخص گردید؛ بدین صورت که قرار شد بودجه نیروی مزبور از عواید گمرکات شمال که وثیقه قرضه بود، پرداخت شود و از این پس پرداخت مخارج بریگاد مستقیماً توسط بانک استقراضی صورت می‌گرفت.<sup>۳</sup> علاوه بر مبلغی که بانک استقراضی پرداخت می‌نمود، دولت نیز غالباً مجبور می‌شد که در مقابل مطالبه فرمانده بریگاد یا سفارت روس بابت مخارج فوق‌العاده و یا به عناوین دیگر، مبالغ غیر معین دیگری نیز بپردازد. گاهی اوقات این مخارج فوق‌العاده دو یا سه برابر مبلغ مقرری معمولی بود.<sup>۴</sup> مجموع مخارج بریگاد قزاق در سال ۱۳۲۴ق / ۱۹۰۶م حدود ۲۳۰۱۰۲ تومان برآورد شده است که دو سه سال بعد از این تاریخ به علت افزایش نفقات آن، این رقم به ۳۶۰۰۰۰ تومان افزایش پیدا کرده است. البته رقم مزبور غیر از مخارج فوق‌العاده است.<sup>۵</sup>

با اینکه تمامی مخارج این نیرو از کیسه ملت ایران پرداخت می‌شد، هیچ‌کدام از مسئولان ایرانی حق نظارت یا دخالت در چگونگی هزینه این مخارج نداشتند و این امر طبق سلیقه و دلخواه رئیس روسی بریگاد قزاق انجام می‌گرفت.

یکی از نکته‌های مورد توجه در پرداخت حقوق افراد بریگاد این موضوع است که روس‌ها به اعضای فوج مهاجر حقوق بیشتری پرداخت می‌کردند و آنان را بر افراد فوج بومی بریگاد

۱. میخائیل پاولویچ و دیگران، *انقلاب مشروطیت ایران و ریشه های اجتماعی و اقتصادی آن*، ص ۱۰۴.

۲. جهانگیر قائم مقامی، *تاریخ تحولات سیاسی نظامی ایران*، ص ۱۰۶.

۳. مظفر شاهی، *تاریخ بانک استقراضی روس در ایران*، ص ۵۲۴.

۴. محمدعلی جمالزاده، *گنج شایگان*، ۱۰۵.

۵. همان، ص ۱۰۶.



ترجیح می‌دادند. برای مثال، موجب سالانه یک سرتیپ فوج مهاجر ۲۰۰۰ قران بیشتر از سرتیپ فوج بومی بود. همین طور یک تابین فوج مهاجر سالانه ۳۰۰ قران دریافت می‌کرد، در حالی که در فوج بومی به فرد مشابه ۱۸۰ قران پرداخت می‌شد.<sup>۱</sup> روس‌های بریگاد با پشتیبانی وزرای مختار روسیه معمولاً بودجه دلخواه خود را بر شاه و دولت می‌قبولاندند و در واقع، این روس‌ها بودند که هزینه این نیرو را تعیین می‌کردند.<sup>۲</sup>

اما در باره ماهیت بریگاد قزاق و اهداف روس‌ها از تشکیل این نیرو برخی نویسندگان داخلی و خارجی اظهار نظر کرده‌اند که در اینجا به مواردی از آنها اشاره می‌شود. مامونتف<sup>۳</sup> یکی از خبرنگاران نظامی روس که در زمان مشروطیت به ایران آمده است در باره مقاصد دولت متبوعش از تشکیل بریگاد قزاق می‌نویسد:

روس‌ها در ایران به فکر بسط نفوذ و قدرت خود می‌بودند، آیا اگر اجرای این نقشه و نیت با یک قوه نظامی، یعنی با سرنیزه پشتیبانی می‌شد سهل‌تر صورت نمی‌گرفت؟ مسلماً به این سؤال باید جواب مثبت داد. دیگر اینکه با تشکیل چنین عده‌ای، زبان، افکار، عقاید و تربیت روسی رواج می‌یافت، عده‌ای به مرور طرفدار روس‌ها می‌شدند، در دربار نفوذ روس‌ها بیشتر رسوخ می‌کرد، به خانواده‌ها راه می‌یافتند، بهتر می‌توانستند از اوضاع ایران و اعمال سیاسی انگلیسی‌ها و دیگر دول اطلاع حاصل کنند، روح ایرانی را بمرور در قبال افکار و تربیت خود به میل و اراده خویش تغییر می‌دادند، با موافقان خود بیشتر آشنا می‌شدند و مخالفان خویش را هم بمرور می‌شناختند. و با این ترتیب، تشکیل یک چنین قوه‌ای مشتی قوی بود برای کوفتن مصالح انگلیسی‌ها که هر وقت ایجاب می‌کرد تحت نظر افسران روسی مصالح و منافع روس‌ها تأمین و مستقر می‌شد.<sup>۴</sup>

پاولویچ دیگر نویسنده روسی، بریگاد قزاق را «آلت بی‌شعوری در دست دیپلماتی روس تزاری» معرفی می‌کند.<sup>۵</sup> همچنین *مجله کاوه* در سال ۱۳۳۴ ق / ۱۹۱۶ م در مقاله‌ای راجع به قزاق‌خانه ایران نوشت:

فوج قزاق ایرانی یکی از بلایا و بدبختیهای ایران است که کسی نیست ثمرات تلخ آن شجره خبیثه را که ناصرالدین شاه کاشت مسبوق نباشد. این دسته دشمن داخلی در سال ۱۲۹۶ قمری بعد از عودت ناصرالدین شاه از فرنک ایجاد شد. . . . اولین سرتیپ روسی مأمور تشکیل قزاق

۱. جرج . ن . کرزن، *ایران و قضیه ایران*، ج ۱، ص ۷۵۵.

۲. فاطمه قاضیها، *اسناد روابط ایران و روسیه از دوره ناصرالدین شاه تا سقوط قاجاریه*، ص ۲۱۰.

3. Mamuntov

۴. پ . ن . مامانتوف، *حکومت تزار و محمدعلی میرزا*، ص ۵۶.

۵. میخائیل پاولویچ و دیگران، *انقلاب مشروطیت ایران و ریشه های اجتماعی و اقتصادی آن*، ص ۱۰۶.



ایرانی دومونیویچ فقط پانصد نفر قزاق میبایست تشکیل بدهد. بعدها بتدریج قزاقخانه از حیث عدد و مخارج سالیانه و بالخصوص اختیارات و امتیازات متصل وسعت میگرفت. . . . در ایام مشروطیت ایران هر صاحب منصب ایرانی قزاقخانه که با ملتیان و آزادی‌طلبان همدردی داشت و بمیل قلبی روسها مخالف بود، فوراً عزل و اخراج میشد و این فقره سبب این شد که در قزاقخانه فقط بدترین اشخاص ایرانی فرومایه و فاسد بمانند و آن فوج خلاصه شرارت و خیانت باشد. هیچ وقت از عده و عدد قزاقخانه اطلاع صحیح به خارج و حتی به خود اولیای دولت نمیدادند. در مخارج و افزودن و کاستن عدد و مقدار ذخیره و اسلحه آزاد بودند و گاهی گفته می‌شد عده قزاق خیلی بیشتر از حد معلوم است.<sup>۱</sup>

### کسروی در مورد بریگاد قزاق می‌نویسد:

این دسته سپاه از زمان ناصرالدین شاه با دست سرکردگان روسی پدید آورده شده و از روز نخست، کوشش رفته بود که سپاهیان چشم بسته فرمان از سرکردگان روسی ببرند و دلبستگی به ایران و ایرانیگری در میان نباشد، از این رو روسیان به این سپاه دل‌گرم می‌بودند و پیشرفت خواست خود را از دست آنان می‌بیوسیدند.<sup>۲</sup>

خلاصه اینکه در باره عملکرد نیروی قزاق می‌توان گفت که این نیرو وسیله‌ای برای تحکیم بنیان رژیم استبدادی قاجار و سرکوب کردن افکار آزادی‌طلبان و مجری اوامر و دستورهای فرمانفرمای قفقازیه و دربار تزاری روسیه شد. در واقع، روس‌ها با تشکیل این نیرو، پایگاه نظامی مطمئن و مؤثری در ایران به دست آورده که هر وقت اراده می‌کردند به نفع آنها وارد عمل می‌شد. بنابر این می‌توان بریگاد قزاق را طلایه‌داران ارتش روسیه تزاری در ایران شمرد که برای تأمین منافع روسیه و افزایش نفوذ آن کشور، دست به هر اقدامی علیه ملت ایران می‌زد. از جنایات بریگاد قزاق می‌توان به اقدامات آن در مخالفت با انقلاب مشروطه و مشروطه خواهان اشاره کرد که به توپ بستن مجلس شورای ملی، جنایات باغشاه و جنگ و ستیز با مجاهدین تبریز و قزوین، از جمله اقدامات آنان در برابر خواست و اراده مردم ایران بود.

بدین ترتیب، باید گفت که قزاقان، قوه اجرایی و نیروی نظامی سفارت روس و دربار تزار بودند که به انواع و اقسام مختلف در کلیه امور دخالت‌های ناروا می‌کردند. و در یک جمله می‌توان گفت که تشکیل بریگاد قزاق مهر تأییدی بر شیوه خشن استعمار روس بود. بریگاد

۱. ابراهیم تیموری، عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات ایران، ص ۳۱۱.

۲. احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص ۶۰۰.



قزاق به دوره قاجار ختم نشد، چرا که سرنوشت آینده سیاسی ایران بعد از قاجار نیز از درون این نیرو رقم خورد و در واقع، این کهنه سربازان قزاق بودند که در دوره پهلوی اول، امور ایران را به دست گرفتند.

### نتیجه

امتیاز بریگاد قزاق در واقع، نتیجه ماهیت استبدادی و خودکامه و ارتجاعی دستگاه حاکمه قاجارها از یکسو، و مقاصد توسعه طلبانه و استعماری روس‌ها از سوی دیگر بود. ناصرالدین شاه و درباریان قاجار به چیزی جز حفظ منافع خود نمی‌اندیشیدند، و در این راه از خیانت به کشور و ملت ایران نیز ابایی نداشتند. نوع بهره‌برداری ناصرالدین شاه و جانشینانش از نیروی قزاق به خوبی بیان کننده خوی استبدادی و خودکامه آنهاست. دستگاه قاجاری هیچ وقت از این نیرویی که به قیمت فقر و بدبختی مردم ایران تمام شده بود، در جهت منافع مردم و کشور استفاده نکردند. بر عکس از این نیرو برای سرکوب مردم و تحکیم پایه های استبدادی بهره‌برداری می‌شد. بارزترین نمونه ماهیت این نیروی وابسته به استبداد و استعمار را می‌توان در ماجرای به توپ بستن مجلس اول شورای ملی و کشتار آزادیخواهان مشاهده نمود.

روس‌ها نیز با تشکیل این نیرو، نفوذ و سلطه خود را بر ایران تحکیم و تضمین کرده و در واقع، گارد ویژه حفاظت از منافع این کشور را در ایران تشکیل دادند. هر وقت که منافع سیاسی و اقتصادی دولت یا یکی از اتباع آن کشور به خطر می‌افتاد، این نیرو می‌توانست به اهرم فشاری برای تأمین منافع آنان در آید. زمانی هم که استعمار خشن روس هرگونه حرکت اصلاحی و استقلال طلبانه‌ای را در ایران مشاهده می‌نمود، نیروی قزاق را برای سرکوب و شکست آن حرکت، وارد عمل می‌کرد.



## فهرست منابع

۱. آبرونساید، ادموند، *خاطرات و سفرنامه ژنرال آبرونساید*، ترجمه بهروز قزوینی، تهران، انتشارات آینه، ۱۳۶۱.
۲. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، *منتظم ناصری*، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۷.
۳. امین الدوله، میرزا علی خان، *خاطرات سیاسی امین الدوله*، به کوشش حافظ فرمانفرماییان، تهران، شرکت سهامی کتابهای ایران، ۱۳۴۱.
۴. پاولویچ، میخائیل و تریا س. ایرانسکی، *انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن*، ترجمه محمدباقر هوشیار، [بی‌جا]، انتشارات رودکی، ۱۳۳۹.
۵. تیموری، ابراهیم، *عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات ایران*، تهران، انتشارات اقبال و شرکاء، ۱۳۳۲.
۶. جمالزاده، محمدعلی، *گنج شایگان*، برلین، انتشارات کاوه، ۱۳۳۵.
۷. شاهدی، مظفر، *تاریخ بانک استقراضی روس در ایران*، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱.
۸. قاضیها، فاطمه، اسناد روابط ایران و روسیه از دوره ناصرالدین شاه تا سقوط قاجاریه، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰.
۹. قائم‌مقامی، جهانگیر، *تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران*، تهران، انتشارات علمی و شرکاء، ۱۳۲۶.
۱۰. کاساکوفسکی، و. ا.، *خاطرات کلنل کاساکوفسکی*، ترجمه عباسقلی جلی، تهران، انتشارات سیمرغ، ۱۳۴۴.
۱۱. کاظم‌زاده، فیروز، *روس و انگلیس در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، تهران، انتشارات کتابهای جیبی، ۱۳۵۴.
۱۲. کرزن، جرج. ن.، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه ع. وحید مازندرانی، چاپ دوم: تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
۱۳. کسروی، احمد، *تاریخ مشروطه ایران*، چاپ دوم: تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۸۴.
۱۴. ماماتوف، ن. پ.، *حکومت تزار و محمدعلی میرزا*، ترجمه شرف‌الدین قهرمانی، تهران، انتشارات روزنامه اطلاعات، ۱۳۰۹.
۱۵. مهمید، محمدعلی، *پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران*، تهران، انتشارات میترا، ۱۳۶۱.
۱۶. میرزایی، محسن، *تاریخچه بریگاد و دیویزیون قزاق*، تهران، انتشارات علم، ۱۳۸۳.





## شاهنشاه و الملك المؤید

### مشروعیت قدرت در ایران سامانی و بویه\*

نویسنده: لوک ترد ول\*\*

مترجم: محسن رحمتی\*\*\*

#### چکیده

بویه‌یان که برای تصرف بخش‌های غربی و مرکزی ایران از عمال سامانی، با آن خاندان رقابت داشتند، کوشیدند تا با زمینه‌سازی شورش ابوعلی چغانی علیه امیر نوح و حمایت از وی از طریق اخذ منشور حکومت خراسان از خلیفه منصوب خود، المطیع لله (حک ۳۳۴ - ۳۶۳ق)، ضمن تضعیف قدرت سامانیان، به هدف خود در غلبه بر نواحی مرکزی ایران برسند. این امر، مشروعیت حکومت امیر نوح را به خطر انداخت، از این رو، او برای مقابله با این امر، خود را الملك المؤید خوانده و نام خلیفه منصوب بویه‌یان را از خطبه و سکه انداخت یا نام خلیفه مخلوع، یعنی المستکفی را ذکر می‌کرد. دو دهه بعد نیز رکن الدوله بویه‌ی به تقلید از اکاسره، خود را شاهنشاه خواند و امیر منصور بن نوح، در واکنش به این امر نیز خود را شاهنشاه نامید.

\* این مقاله ترجمه‌ای است از:

Luke Treadwell, Shāhānshāh and al-Malik al-Mu'ayyad: The Legitimation Of Power in Sāmānid and Būyid Iran, in Culture and Memory in Medieval Islam, Essay in Honour of Wilferd Madelung, ed. Farhad Daftary and Josef W. Meri (London, 2003).

گفتنی است که در ترجمه، تلاش اصلی بر آن بوده تا آنچه مورد نظر نویسنده است بیاید و متن حاضر، برگردانده عین سخن اوست، جز مطالبی که داخل علامت کروشده دیده می‌شود که مترجم آنها را برای ارائه توضیحی جهت فهم بیشتر و بهتر مطلب یا نقد نظریه‌های نویسنده افزوده است. همچنین نام افراد و شهرها را نویسنده به صورت عربی آورده که در اینجا همه به شکل فارسی ضبط شده است (مثل ری، سرخسی و چغانی که الری و السرخسی و الصغانی نوشته شده بودند). همین‌طور مقاله فاقد چکیده، عناوین فرعی و نیز فهرست منابع و مأخذ است که مترجم برای استفاده بهتر، این مطالب را افزوده است.

\*\* متخصص سکه‌های اسلامی و مدرس انستیتوی شرق‌شناسی و کارمند موزه اشمولین و موزه سکه هبردن.

\*\*\* دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی، استادیار و عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه لرستان.



در این نوشتار به علل، چگونگی و نتایج این قضیه بر اساس مسکوکات سامانی پرداخته و سعی شده تا در پرتو متون تاریخی، اطلاعات مندرج روی مسکوکات به درستی، تجزیه و تحلیل شود.

**واژه‌های کلیدی:** سامانیان، بویهیان، خلافت عباسی، مشروعیت قدرت و سکه.

### مقدمه

در میان مقالات متعدد مادلونگ در زمینه مطالعات اسلامی در دوره میانه، مجموعه مقالات مهمی در باره تاریخ بویهیان و دیگر سلسله‌های ایرانی قرن چهارم هجری / دهم میلادی وجود دارد.<sup>۱</sup> مادلونگ با دقت و توانایی خارق‌العاده خاص خود، با به کار بستن پندار قوی تاریخی که در نوشته‌هایش موجود است، یکی از تاریک‌ترین زوایای تاریخ دولت‌های بعدی را روشن می‌کند. مسئله استفاده بویهیان از القاب سلطنتی و امپراتوری، محور این دسته از مطالعات را تشکیل می‌دهد. این مقاله به عنوان تکمله‌ای بر کار مادلونگ در این باره، به تحلیل برخی اطلاعاتی که تاکنون مغفول مانده، مربوط به القاب سکه‌ای بزرگ‌ترین رقیبشان برای حکومت بر شرق ایران، یعنی سامانیان می‌پردازد. در ادامه به دو مبحث می‌پردازیم: ۱- آغاز پیدایش اصطلاح ملک در طول حکومت نوح بن نصر (۳۳۱ - ۳۴۳ ق / ۹۴۳ - ۹۵۴ م)، و استعمال آن توسط جانشینانش، ۲- درج لقب شاهنشاه بر مدال بزرگ طراحی شده در بخارا در طول سلطنت منصور بن نوح (۳۵۰ - ۳۶۵ ق / ۹۶۱ - ۹۷۶ م). مسکوکاتی که حائز این القابند، اساساً به فهم ما از دستکاری نظریه‌های مربوط به اقتدار حکومتی در ایران در قرن چهارم هجری / دهم میلادی و اهمیت آن در منازعات برتری جویانه میان دو سلسله کمک می‌کند. به هر حال، این مقاله بر آن است تا نشان دهد که مسکوکات، تنها در صورتی که (نه به عنوان موضوعات بدون زمینه و مجزاً، بلکه در پرتو آنچه مورخان معاصر ارائه کرده‌اند) به درستی تفسیر شوند می‌توانند همه بهره‌شان را به مورخ برسانند. با این شرح، مطلب را آغاز می‌کنیم.

1. See: W. Madlung, "Abu Ishāq al-sābī on alids of Tabaristān and Gīlān," JNES, 26 (1967), p. 17 - 57.

ویلفرد مادلونگ، «گزارش ابواسحاق صابی در باره علویان طبرستان و گیلان».

"The Assumption of the Title shāhānshāh by Būyids and the reign of the Daylam," JNES, 28 (1969), p. 84 - 108, 168 - 183.

اتخاذ لقب شاهنشاه توسط بویهیان و سلطنت دیلمیان (دولة الدیلمیه) و «سلسله‌های کوچک شمال ایران»، تاریخ ایران کمبریج، ج ۴، (از هجوم اعراب تا سلجوقیان)، گردآوری ر. ن. فرای، ص ۱۹۸ - ۲۴۹.



### [حکومت امیر نوح و شورش ابوعلی چغانی]

وقتی نوح در ۳۳۱ق / ۹۴۳م بر تخت نشست، دربار سامانی بحران شدیدی را تحمل می‌کرد که در درون نخبگان سیاسی [دربار] بخارا آشفتگی ایجاد کرده بود. نصر بن احمد، پدر نوح، در سال‌های پایانی زندگی‌اش، به واسطه مبلغان دعوت شرقی اسماعیلیه به آن کیش گرویده بود. [در واکنش به آن]، فتنه‌ای روی داد که به قتل وزیرش ابوالطیب مصعبی و چند تن دیگر از بلندپایگان دولت [او] منجر شد.<sup>۱</sup> نوح دو سال پس از جلوس خود، با اعدام نسفی، رهبر دعوت، و همچنین بسیاری از نوکیشان، به پاکسازی دعوت اسماعیلی پرداخت. اگرچه دعوت [اسماعیلی] موفقیت مختصری را که در زمان نصر به دست آورده بود، [در مشرق] هیچ‌گاه، باز نیافت، [اما] تغییر مذهب امیر، برای همیشه دورنمای سیاسی مشرق سامانی را تغییر داد. از این پس، همیشه بیم نفوذ اسماعیلیان تا بالاترین سطوح حکومت احساس می‌شد و هیچکس، حتی قدرتمندترین شخص دربار نیز از اتهام همدلی با اسماعیلیان - هر چند هم اتهامی دور - ایمن نبود. نوح، در تلاش برای آرام ساختن فضای تردید و بدبینی، در اقدامی بی‌سابقه، ابوالفضل محمد بن احمد سلمی، معروف به حاکم جلیل، مربی پیشین خود در فقه، دانشمند مشهور حنفی و قاضی پیشین بخارا را به وزرات خود گماشت.<sup>۲</sup> سلمی با جیهانی و بلعمی ادیب که در زمان سلطنت پدرش، وزارت داشتند، کاملاً متفاوت بود. او عضو محترم محافل علمی بود که سامانیان به صورت سنتی با وی ارتباط داشتند و وزارت وی به عنوان نمود عمومی (عینی) تصمیم نوح برای اختفای بزه پدرش در پشت او (سلمی) بود. اگرچه سلمی به سبب زهد و علاقه‌اش به علما، با تحسین و ارادت گسترده معاصرانش روبه‌رو بود، اما هیچ توجهی به چاپلوسی کردن سران قدرتمند حکومتی نداشت، از این رو به زودی معلوم شد که او دیوانسالاری ناکارآمد است.<sup>۳</sup> بی‌تجربگی او در اداره امور کشور برای نوح گران تمام شد.

1. P. Crone and W. L. Treadwell, "A New Text on Ismailism at the samanid court," in C. F. Robinson, ed. Text, Documents and Artefacts: Islamic Studies in Honour of D.S. Richards (Leiden, 2003).

«متنی نویافته در باره اسماعیلیگری در دربار سامانی».

۲. برای اطلاع بیشتر راجع به زندگی سلمی، رک: سمعانی، *الانساب*، ج ۸، ص ۱۸۷ - ۱۹۲ (الشهید).

۳. [از کلام نویسنده چنین بر می‌آید که ناکارآمدی وی نتیجه بی‌توجهی‌اش به چاپلوسی‌های درباریان است، ولی به واقع باید گفت که چنین نبوده یا نویسنده از منابع به خوبی استفاده نکرده و یا اینکه کلام وی نارساست و چنین مفهومی را القا می‌کند. سمعانی *الانساب*، ج ۸، ص ۱۸۷ - ۱۹۲) در شرح خلق و خوی وی آورده است: «او همیشه مشغول تصنیف و مطالعه بود و اگر ناچار



از آنجا که نوح در زمان آشفتگی به قدرت رسید، به جلب هم‌پیمانی امیران بلند پایه‌ای که به پدرش خدمت کرده بودند، نیاز داشت. اما او به زودی با قدرتمندترین آنها، یعنی حکمران خراسان مشکلاتی پیدا کرد. ابوعلی احمد بن محمد چغانی، از امیران آل محتاج، خاندان حکومتگر ایالت چغانیان بود که چند دهه برای سامانیان خدمت کرده بودند.<sup>۱</sup> ابوعلی از ۳۲۷ق / ۹۳۸م به عنوان حکمران خراسان، از یک دوره شغلی موفق بهره‌مند شد. اوج درخشش آن، غلبه او بر نواحی شمالی ایالت ایرانی جبال در ۳۲۹ق / ۹۴۰ - ۹۴۱م بود. ابوعلی با تصرف ری، کرسی ایالت آن ناحیه را بعد از یک وقفه چند ساله که امیران ناحیه جنوبی دریای مازندران، زیر نظارت اسمی بخارا بر آن ناحیه مسلط بودند، زیر حاکمیت مستقیم سامانیان برگرداند. اما وقتی که حامی او نصر درگذشت، موقعیت ابوعلی ضعیف شد و دشمنانش با طمع به ثروت هنگفت و نفوذی که وی به‌دست آورده بود، از راه‌های مختلف برای تغییر نظر امیر جدید نسبت به وی کوشیدند. از آنجا که یکی از برادران ابوعلی در پاکسازی نوح در سال ۳۳۳ق / ۹۴۴م اعدام شد،<sup>۲</sup> گویا آل محتاج در معرض سوء ظن شرکت در فتنه اسماعیلیه قرار گرفته باشند. علاوه بر این، به دلایلی که در متون توضیح داده نشده است، نوح سیاست‌های پدرش در خصوص امیران دیلمی را دگرگون کرد. او، وشمگیر، امیر زیاری را که ابوعلی وی را در سال ۳۲۹ق / ۹۴۰م از ری رانده بود، تحت حمایت قرار داد، در حالی که ابوعلی را مجبور کرده بود تا از خراسان به جبال بازگشته، ری را که اینک تحت فرمان، هم‌پیمان بویه‌ی او، ابوعلی حسن بن بویه (رکن‌الدوله) بود، باز پس گیرد.<sup>۳</sup>

→ فردی [از صاحب منصبان] را هم به حضور می‌پذیرفت، در حال نگارش و مطالعه با آنها حرف می‌زد و این امر آنها را به شدت رنجیده خاطر می‌ساخت. همچنین او از قول ابن‌بیع نیشابوری آورده است که روزی سپهسالار ابوعلی چغانی به دیدار وی رفت و سر پا ایستاده بود که وزیر زهدی‌شبه نه تنها از جای خود تکان نخورد، بلکه او را باز پس فرستاد و گفت امروز روز ملاقات با شما نیست. در ادامه از همو نقل می‌کند که این وزیر، به نگرهبابان و دربانان خود به طور مکرر دستور می‌داد که نه در صبح و نه در شام، هیچ‌گاه از ورود علما نزد او ممانعت نکنند، اما اجازه ندهند که فرماندهان سپاه (فرسان) و اشراف (اصحاب الاموال) نزد او بروند و آنها را تهدید می‌کرد که اگر به خاطر طمع ورزی به اغتیا اذن ورود داده و از دخول علما و غربا ممانعت کنند آنها را مجازات خواهد کرد. به نظر می‌رسد که مؤلف از همین سخنان، چنان استنباطی داشته، ولی تا آنجا که معلوم است از این روایات بر می‌آید که سلمی به طور کلی به صاحب‌منصبان و بزرگان حکومتی بی‌اعتنا بوده و آنها را به راحتی تحقیر هم می‌کرده است نه اینکه فقط به چاپلوسی آنان بی‌توجه بوده باشد.

۱. برای آگاهی از آل محتاج، ر. ک.

C. E. Bosworth, "The Rulers Of Chaghāniyān in Early Islamic times", Iran, 19 (1981), p. 1 - 20.

«امرای چغانیان در قرون نخستین اسلامی».

2. P. Crone and W. L. treadwell, "A New Text on Ismailism at the samanid court", section II (d), no. 6.

۲. برای اطلاع از پیروزی ابوعلی بروشمگیر در ۳۲۹ق که با همکاری بویه‌یان به‌دست آمد، ر. ک: ابن‌اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۸، ص ۳۶۱ و ۳۶۹ - ۳۷۰.



نوح، ابوعلی را دوبار به جبال فرستاد. بار نخست، در ۳۳۲ق / ۹۴۴م لشکرش پراکنده شده، از نفوذ به دیوارهای ری باز مانده و به نیشابور بازگشت. دومین لشکرکشی او در رمضان ۳۳۳ / می ۹۴۵ در رأس سپاهی عظیم با نیروهای مضاعفی که نوح به خدمتش فرستاده بود، انجام شد. این بار او بدون مخالفت و در حالی که حکمران بویهی آن را رها کرده بود، وارد شد.<sup>۱</sup> اما او، حتی قبل از اینکه لشکر پیروزش را به شهر رهبری کند، متوجه شد که همچون سال ۳۲۹ق او را برکنار کرده‌اند. وقتی که او از خراسان به راه افتاد، [امیر] نوح، دو صاحب منصب، مقتدر هم‌تراز با او را، همراهش فرستاده بود که مستقیماً به حیطة اختیار ابوعلی تجاوز می‌کردند: یکی «عارض» و دیگری «متولی دیوان». رفتار عارض به رنجش عظیم لشکر بوعلی منجر شد. در این میان، متولی دیوان، علاوه بر پرداخت موجب لشکر، مسئولیت تقسیم درآمد اراضی مفتوحه را نیز بر عهده داشت، در حالی که در روزگار نصر، این دو وظیفه با ابوعلی بود. با این همه، ابوعلی به محض اینکه بر ری مسلط شد، کارگزاران خود را به [شهرهای] جبال اعزام کرد و منتظر ماند تا اخبار پیروزی‌اش به پادشاهش برسد. اما وقتی به‌جای دریافت پیام تبریک از طرف نوح، شنید که بلافاصله پس از حرکت وی از نیشابور، نوح نیز به کرسی خراسان مسافرت کرده و ساکنان شهر، ظاهراً به تحریک مخالفانش، اتهامات سختی علیه او به عرض [شاه] رسانده‌اند، در واقع باید شگفت‌زده شده باشد. نوح پس از حدود دو ماه تأمل، بوعلی را [از سپهسالاری] عزل و نایب پیشین وی، ابراهیم سیمجوری را به‌جای وی گماشت. سرداران ابوعلی که قبلاً از رفتار کارگزاران نوح ناراضی شده بودند، حال که فهمیدند فرماندهشان نیز در حکومت نوح آینده‌ای ندارد، تصمیم به شورش گرفتند. آنها با نقشه دعوت از ابراهیم بن احمد، عموی تبعید شده نوح، در موصل و انتصاب وی به جای [امیر] نوح، به ابوعلی پیوستند. ابوعلی در آغاز، همراهی با نقشه آنها را نمی‌پذیرفت، اما بعد از آنکه او را به شورش تهدید کردند، با نقشه آنها موافقت کرد و کار از کار گذشت.<sup>۲</sup>

این روایتی است که ابن‌اثیر آن را احتمالاً از تاریخ *وآلات خراسان سلّامی* (متوفای حدود ۳۵۰ق / ۹۶۱م) که دست‌پرورده خاندان محتاجی بود و بنابر این از شهرت حامی خود

۱. ر.ک: ابن‌اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۸، ص ۴۴۳ - ۴۴۴ (لشکرکشی‌های سال ۳۳۲ و ۳۳۳ق).

۲. برای آگاهی از انتصاب عارض و متولی دیوان، خلع ابوعلی از حکومت خراسان و شورش ابوعلی (ر.ک: ابن‌اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۸، ص ۴۵۸ - ۴۵۹). همچنین برای اطلاع از مداخله متولی دیوان در توزیع مالیات (ر.ک: میرخواند، *روضه الصفا*، ج ۴، ص ۴۶).



محافظت می‌کرد، گرفته و نقل کرده است.<sup>۱</sup> با این حال، همچنین ابن‌اثیر از وجود روایت متفاوت دیگری از وقایع، خبر می‌دهد و آن را به مورخان عراقی نسبت داده که صورت مشروح و کامل‌تر آن را در *تجارب الامم* مسکویه می‌یابیم.<sup>۲</sup> مسکویه در روایت خود، عنصر دیگری را معرفی می‌کند که روایت سلامی، آن را کاملاً نادیده گرفته است و آن، تلاش‌های دیپلماتیک علی عمادالدوله، متحد بویه ابوعلی در تسریع تخریب روابط میان نوح و ابوعلی، به منظور تجدید سلطه بویه بر ری است. مسکویه شرحی فوق‌العاده در بیان زیرکی و دورویی علی بن بویه که از وقایع دربار سامانی که زمانی در آن خدمت کرده بود، به خوبی اطلاع داشت، آورده است. امیر بویه با علم به اینکه ابوعلی برای مدتی طولانی طرفدار بویه‌ها نخواهد ماند، آن دو را چنان به طور مؤثر به جان یکدیگر انداخت که نه تنها به هدفش در غلبه مجدد بر ری نایل گردید، بلکه همچنین توانست نوح را از تختش به زیر کشیده و جای وی را به یک مدعی که وابسته به حمایت بویه‌ها بود، سپارد.

روایت مسکویه از وقایع با پیشروی ابوعلی به سوی ری در رمضان ۳۳۳ق / ۹۴۴م آغاز می‌شود. بر خلاف روایت خراسانی، مسکویه به ما می‌گوید که حسن بن بویه ری را ترک کرد، اما نه به این دلیل که از درگیری با نیروهای برتر سامانی بیم داشت، بلکه به این سبب که برادرش علی به او چنین دستوری داده بود. پس از آن، علی عملیات پر طمطراق فریبکارانه‌ای را آغاز کرد. او با نوح رابطه برقرار کرده و طرح انعقاد قرارداد ده ساله‌ای با وی مبنی بر مقاطعه خراج ری از امیر نوح در ازای پرداخت سهم سالانه، با مبلغی بیش از آنچه ابوعلی به [دربار] بخارا می‌داد را به وی ارائه کرد. از آنجا که نوح با اعزام سفیر محرمانه به فارس برای درج جزئیات مناسب‌تر در متن قرار داد و بازگرداندن معاهده کامل شده، بلافاصله تقاضای بویه‌ها را لیبیک گفت، بایستی او، منتظر واکنش تند ابوعلی، پس از شنیدن خبر عزلش از حکومت خراسان بوده باشد. علی بن بویه از گفت‌وگو با فرستاده نوح طفره رفت و در ضمن برای تحریک ابوعلی، پیغام‌هایی حاوی بر حذر داشتن وی از غدر [امیر] نوح و اطمینان دادن بدو از حمایت‌های آتی خود، برای او به ری فرستاد.<sup>۳</sup>

۱. برای اطلاع از اقتباس ابن‌اثیر از سلامی، رک:

O. B. Frolova, "K voprosu ob istochnike svednii Ibn al- asira o pravlenii samanidof (Xv)," pamiati akademika Ignatiia Iulianovicha Krachkovskogo (Leningrad, 1958), p. 36 - 43.

۲. ابن‌اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۸، ص ۴۶۳ - ۴۶۴.

۳. ابن‌مسکویه، *تجارب الامم*، ج ۲، ص ۱۰۲ و ج ۵، ص ۱۰۷ - ۱۰۸.



علی بن بویه در اوایل سال ۳۳۴ ق / ۹۴۵ م خبردار شد برادر کوچک‌ترش احمد که با نیروهایش عازم بغداد بود، به زودی بر بغداد، پایتخت خلفا (خلافت) غلبه خواهد کرد. احمد پیش از درگذشت امیرالامراء، توزون، در محرم ۳۳۴ / اوت ۹۴۵، پیغام محرمانه‌ای مبنی بر قول وفاداری به خلیفه المستکفی بالله، فرستاده و راه را برای غلبه نهایی بر شهر در جمادی الاولی ۳۳۴ / دسامبر ۹۴۵ هموار کرده بود. اما ماه بعد از ورود به بغداد، المستکفی بالله را پس از اعطای مهربانانه لقب معزالدوله به او و عمادالدوله و رکن‌الدوله به برادرانش علی و حسن، خلع کرده، خلیفه دست‌نشانده، المطیع لله را جایگزین وی کرد.<sup>۱</sup> آنگاه که بویه‌یان بر خلیفه مسلط شدند، ابراهیم بن احمد، مدعی آتی تاج و تخت سامانی، فهمید که اگر بتواند برادر زاده‌اش را از ماوراءالنهر بیرون براند، خلیفه به او منشور خواهد داد. ابراهیم بن احمد پشت گرم به این قضیه، دربار حمدانیان، جایی که در آن مقیم بود را ترک کرده در تکریت از دجله گذشت و دقیقاً دو ماه بعد از جلوس المطیع لله، به همدان رسید و در آنجا با استقبال ابوعلی چغانی روبه‌رو شد.<sup>۲</sup>

شورش به سرعت بالا گرفت. شورشیان در شوال ۳۳۴ / می ۹۴۶ به ری رسیده و سپس در اواخر سال، روانه خراسان شدند. عمادالدوله به نوح پیشنهاد کرد تا همچنان که شورشیان به سوی قلمرو سامانی می‌روند، او از عقب بر آنها بتازد؛ پیشنهادی که هیچ‌گاه عملی نشد. ابوعلی عزیمت خود را از ری به اطلاع عمادالدوله رساند و او نیز به برادرش رکن‌الدوله دستور داد تا [آن] شهر را بگیرد.<sup>۳</sup> او این کار را در محرم ۳۳۵ / اوت ۹۴۶، همان ماهی که در آن شورشیان نیز نیشابور را گرفتند، به انجام رساند و با ضرب نخستین سکه‌های بویه‌یی که از ضراب‌خانه آن در محمدیه، شناخته می‌شود، پیروزی خود را جشن گرفت.<sup>۴</sup> در این میان،

۱. برای آگاهی از روابط احمد بن بویه با مستکفی و ورود او به بغداد (ر.ک: ابن‌اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۸، ص ۴۴۹). خلع المستکفی بالله و بر تخت نشاندن المطیع لله (ر.ک: همان، ص ۴۵۲).

۲. همان، ج ۸، ص ۴۵۹.

۳. ابن‌مسکویه، *تجارب الامم*، ج ۲، ص ۱۰۲ و ج ۵، ص ۱۰۷ - ۱۰۸. ابن‌اثیر در تلخیص خود از روایت عراقی در باره وقایع، ذکر می‌کند که بعد از آنکه شورش آغاز شد، عمادالدوله با نوح مکاتبه کرد و از نفرستادن اولین قسط خراج موعود، عذرخواهی نمود و توضیح داد که خراج را از بیم آنکه مبادا به‌دست شورشیان بیفتد، نفرستاده و نگه داشته است (*الکامل فی التاریخ*، ج ۸، ص ۴۶۴).

۴. برای دینار و درهم‌های ضرب محمدیه در ۳۳۵ ق، ر.ک:

W . L . Treadwell, "Buyid Coinage: A Die Corpus (322 - 445 AH)", (Oxford, 2001), p. 195.

گراورسازی که مهر این مسکوکات مضروب را می‌ساخت، فردی موسوم به حسن بن محمد بود که دست‌کم تا نیمه دهه ۳۶۰ ق / ۹۷۰ م زنده بود، اما فقط از اوایل سال ۳۶۰ ق نام کامل خود را روی مهرهایی که ساخت، ثبت کرد، ر.ک:

W . L . Treadwell, "Buyid Coinage, p. XVIII.





شورشیان از نیشابور به سوی شرق حرکت کرده و مرو را در جمادی الاولی و بخارا را در جمادی الثانی ۳۳۴ / دسامبر ۹۴۵ گرفتند. نوح و لشکرش سراسیمه و با بی‌نظمی از مقابل آنها گریختند. لشکریان وی سُلَمی وزیر را متهم کردند که با بی‌کفایتی اداری خود، شورشیان را رنجانده و همچنین پرداختِ مواجبِ معوقه خود را از او مطالبه کردند، [سپس امیر نوح را تهدید کردند که یا وزیر را به آنها بسپرد تا بکشند یا به شورشیان خواهند پیوست].<sup>۱</sup> نوح برای جلوگیری از پیوستن آنها به دشمن، ناچار، استاذ محبوب خود را به لشکریان سپرد. سمعانی می‌گوید که سُلَمی سرش را تراشیده بود و کفن پوشیده و شب قبل از اعدام را با عبادت و شب‌زنده‌داری سپری کرد.<sup>۲</sup> وقتی بخارا سقوط کرد، نوح به سمرقند عقب نشست و سپس سمرقند را، احتمالاً به مقصد ایالت شرقی فرغانه، ترک کرد.<sup>۳</sup> به محض اینکه ابراهیم ماوراءالنهر را زیر فرمان گرفت، در تصدیق دعای خود نسبت به تخت سامانی از [خلیفه] المطیع لله، منشور (شامل ردایی فاخر و لوای سلطنت را که اربابان بویهی از خلیفه منصوب خود برای او گرفته بودند) دریافت کرد.<sup>۴</sup> ابراهیم آغاز پادشاهی خود را با ضرب دینارهایی با نام خود، در نیشابور و سمرقند اعلام داشت.<sup>۵</sup> به هر حال، شورش، قبل از پایان سال فرو

→ یعنی یک دینار محمدیه مورخ ۳۶۲ از نوع ۳۶۲ الف که حامل نوشته باریک «عمل حسن بن محمد» (همان، ص ۲۰۴) و مقایسه مشابهت‌های نوشتاری و شباهت اساسی نوشته‌های اخیر (همان، ظرف ۱۴۹) با دراهم و دنانیر ۳۳۵، یعنی محمدیه ۳۳۵ و محمدیه ۳۳۵ G.R4 (همان، ظرف ۱۴۴). بحث بیشتر در باره اشتراک نویسنده مهرهای ۳۳۵ و ۳۶۲، مستلزم مقدار زیادی اطلاعات است که در اینجا نمی‌توان بدان پرداخت.

۱. [گردیزی در این باره گوید: «حشم به مرو در آمدند و از محمد بن محمد حاکم شکایت کردند و گفتند: تیمار لشکر ندارد و تعهد نکند و بیستگانی ندهد و کار بر تو بشورید، و ابوعلی را او عاصی کرد و دل حشم او بیازرد. و ابوعلی حیلتی کرده بود و دل بسیار کس از حشم خوش گردانیده بود بر خویشان، پس حشم گفتند: که امیر دست او را از ما کوتاه کند و اگر نه ما بیکسو شویم از پیش او» (عبدالحی بن ضحاک گردیزی، تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۴۷ / ۱۹۶۸م، ص ۳۴۱).

۲. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۸، ص ۴۵۹ و سمعانی، *الانساب*، ج ۸، ص ۱۹۱. اگرچه سمعانی زمان مرگ او را ربیع‌الثانی تعیین کرده است، اما ابن اثیر تاریخ آن را جمادی‌الاولی می‌داند.

۳. منابع ما نه غلبه شورشیان بر سمرقند و نه فرار نوح به فرغانه را ذکر نکرده‌اند. اما ابراهیم سکه‌هایی را ضرب کرد که نام ضراب‌خانه سمرقند بر خود دارند و فلس نصرآباد به تاریخ ۳۳۵ق [ر. : ادامه مقاله] - احتمالاً وقتی که نوح در آنجا بود - نیز ضرب شده است.

۴. ابن ظافر، *اخبار الدول الاسلامیه*، باب سامانیان (منتشر نشده) نقل شده در:

W. L. Treadwell, "The Political history of The Sāmānid State", unpublished D. Phil. thesis, university of Oxford, 1991.

ابن ظافر اظهار می‌کند که: «و دخل ابن محتاج و ابراهیم بخارا و جلسه مجلس الملك بها و ذلك فی سنة خمس و ثلاثین. و توسطت بنی بویه امره مع الإمام المطیع لله فبعث الی ابراهیم بالخلع و العهد» (ابن مسکویه، *تجارب الامم*، ج ۲، ص ۱۰۱) و می‌نویسد: وقتی ابراهیم عازم نیشابور بود، ناصرالدوله حمدانی، حامی پیشین، خلعت و لوا (و نه منشور) را برایش ارسال کرد.

۵. یک نمونه از درهم‌های ضرب نیشابور ابراهیم در استکهلم، شماره ۶۳۳۱ shm موجود است. به نقل از: ( متن تالیپی منتشر نشده) G. Rispling, "Samanid Coins ( Preliminary list)", March 1996



نشست. ابراهیم در رمضان تسلیم شد و ابوعلی بخارا را ترک کرد تا نبرد خود را با نوح تا دو سال بعد، یعنی تا انعقاد صلح موقتی در ۳۳۷ق / ۹۴۸م ادامه دهد.<sup>۱</sup>

### اموضع گیری امیر نوح در برابر بویهیان و خلیفه عباسی منصوبشان

به احتمال قوی، نوح در خلال زمان کوتاه دوری از سغد (جمادی‌الثانی تا رمضان) لقب سنتی «الامیر السید» را که اسلافش استفاده می‌کردند، کنار گذاشت و لقب شاهانه «الملک المؤمن» را به کار برد. لقب جدید ابتدا بر یک فلس ضرب نصرآباد فرغانه در ۳۳۵ق / ۹۴۶م ظاهر شد.<sup>۲</sup> با توجه به زوال روابط میان نوح و مطیع که از استنکاف نوح از به رسمیت شناختن مطیع روی دینارهایش برمی‌آید، منطقی است که فرض کنیم خلیفه آن [لقب] را به نوح نبخشیده، بلکه او آن را به صورت ابداعی و برای مخالفت با خلیفه، اختیار کرده است. عنوان «الملک» (شاه)، از نخستین نمونه‌های انتخاب لقب توسط خود فرمانروایان مسلمان، بیش از هر چیز از نظر [نوع] ترکیبش جالب است.<sup>۳</sup> همچنین ابداع لقب ماورایی «المؤمن» یا به شکل گسترده آن، «الملک المؤمن من السماء» که به گفته ابن‌ظافر اصحاب نوح به وی داده‌اند، معنادار است.<sup>۴</sup> انتخاب عبارت تکمیلی غیر معمول «من السماء»، نسبتاً واضح‌تر از «بالله»

→ برای دینارهای نیشابور، ر.ک: مجموعه شمه (Shamma)، شماره ۷۹۹۳ که امروزه در موزه اشمولین در آکسفورد نگهداری می‌شود. برای درهم‌های سمرقند، ر.ک: به سه نمونه در استکهلم؛ شماره‌های ۱۵۰۱، ۱۵۶۷۹ و ۷۸۵۸ shm (Rispling, Samanid Coins). بر درهم‌های سمرقند نام المطیع ثبت است، ولی مسکوکات نیشابور، احتمالاً بر اثر بی‌احتیاطی قالب یا گراورساز به‌گونه عجیبی، حامل نام خلیفه مخلوع، المستکفی هستند.

۱. ابن‌اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۸، ص ۴۶۸. (تسلیم شدن ابراهیم). همچنین تداوم مقاومت ابوعلی را گردیزی (زین الاخبار، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۴۷ / ۱۹۶۸م، ص ۱۵۶ - ۱۵۷) و ابن‌اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۸، ص ۴۶۰ - ۴۶۳ و ۴۷۰) آورده‌اند. 2. See: B. D. Kochnev, "Zametki po srednevekovoi numizmatike srednei Azii: Chast' I (samanidy, Karakhanidy, Dzhaniydy)," *Istoriia material'noi kul'tury Uzbekistana* 14 (1978), p. 121 - 123.

این فلس نصرآباد، نخستین فلس یا سکه مسی شناخته شده از آن ضراب‌خانه است که به عنوان یک نمونه منحصر به‌فرد در دست است و در خلال حفاری‌های نسف قرون وسطی (= شولویوک تپه در دره رود کشکه دریا) به‌دست آمد. شرح پشت سکه چنین خوانده می‌شود: «لله / محمد رسول الله / الملک المؤمن / نوح بن نصر. روی سکه تاریخ ۳۰۵ق ثبت است، اما کوچکف آن را یک اشتباه در قالب‌سازی دانسته و اشاره می‌کند که هم به دلیل ثبت نام نوح در پشت سکه و هم اینکه سلطنت وی [یعنی نوح] از ۳۳۱ - ۳۴۳ق / ۹۴۲ - ۹۵۴م را در برداشت، ۳۳۵ق تنها تاریخی است که می‌تواند درست باشد.

۳. یک درهم [خاندان] مسافری ارومیه (اشتباهاً به عنوان ضرب ارمنیه تعیین و معرفی شده است) از تاریخ ۳۳۳ق، روی آن الملک (ال - م - ل . ک) درج شده، اما نمی‌دانیم که آن واژه را چگونه باید خواند و این قضیه، نام اشخاص مذکور در آن [سکه] را نیز شامل می‌شود، ر.ک:

P. Lemaire, "Muhammadan Coins in The Convent of Flagellation", *The Numismatic chronicle*, 5th Series, 18, (1938), p. 299.

۴. ابن‌ظافر، *اخبار الدول الاسلامیه*، گ ۱۲۶ الف. لقب اصحابه فی حیاته بالمؤمن. ابن‌ظافر اظهار می‌دارد که نصر پدر نوح نیز به لقب المؤمن معروف بود (همان، گ ۱۲۰ ب). اما از آنجا که تاریخ او اغلب در مورد لقب‌گذاری دقیق نیست و در هیچ منبع دیگری این لقب به نصر نسبت داده نشده است، احتمال نمی‌رود که این مطلب صحیح باشد. شکل گسترده لقب در حاشیه بیرونی درهم بخارا



می‌تواند از تمایل وی به اجتناب از استعمال لقب مشابه با القاب عمومی خلفا، همچون المتوکل علی الله، المتقی لله، المستکفی بالله و جز آن، برآمده باشد. از آنجا که مدعی غیر مستحق که از خلیفه تازه به تخت نشسته عباسی منشور گرفته بود، نوح را از پایتختش رانده بود، نوح ناچار بود تا واژگان دیگری بجوید که استحقاق بیشتر خود را بر تخت سامانی بنمایاند. ضمن اینکه نسبت ارجاع بی‌واسطه با آسمان، ادعای بسیار مهم تأیید الهی برای اقتدارش به عنوان شاه را [برای او] نگه می‌داشت، لقب شاه موقعیت او را از [موقعیت مدعی بالاتر می‌نشانند].<sup>۱</sup>

### دو سکه

درهم بخارایی ۳۳۶؛ با عنوان الملك المؤید من السماء در حاشیه روی سکه (هر دو طرف سکه بزرگ شده است)

→ از ۳۳۶ ق، بدین شرح آمده است: الامیر السید الملك المؤید من السماء ابومحمد نوح بن نصر (ر.ک: جدول ۱، ۱۵۱). برای تاریخ مشکوک این نوع، ر.ک: یادداشت ۲۵. همچنین لازم به ذکر است که بین لقب برگزیده نوح (المؤید) و مفهوم تأیید در آثار ادبی اسماعیلی معاصر [با وی] انطباق عجیبی وجود دارد، ر.ک: Paul . walker, “ Early Philosophical Shiism: The Ismaili Neoplatonism of abū Ya’qūb al- Sijistānī,” ( Cambridge, 1993), Index “ ta’yīd”.

نه تنها اشخاص بزرگ گذشته، بلکه معاصران از جمله خود اعیان می‌توانستند گیرنده الهام الهی باشند. والکر، ابویعقوب سجستانی (متوفای بعد از ۳۶۱ ق / ۹۷۱ م) را به دریافت تأیید از جانب خداوند منسوب می‌کند، ر.ک: walker, “ Early Philosophical Shiism, p.186. note 31.

سؤال این است که آیا نوح از استفاده اسماعیلیان از این اصطلاح آگاه بوده و در این صورت، از اختیار و اختصاص این لقب برای خود چه قصدی داشت؟ نسفی، رهبر خراسانی دعوت و معلم سجستانی را تنها دو سال قبل از اختیار لقب، اعدام کرده بود، بسیار محتمل است که او برای جلب حمایت اسماعیلیان زمینه‌سازی کرده باشد [و یا] بر عکس، ممکن است او برای اینکه اثبات کند که او و نه اسماعیلیان، شایستگی این لقب را دارد، آن را انتخاب کرده باشد. در اواخر عصر سامانی، ابوعلی محمد بن محمد سیمجوری (متوفای ۳۸۷ ق / ۹۹۷ م)، آخرین حکمران سامانی خراسان، لقب «الامیر الامراء المؤید من السماء» را [به خود] اختصاص داد (عتبی، تاریخ یمینی، ج ۱، ص ۱۵۵؛ گردیزی، زین الاخبار، ص ۱۶۸، امیر مؤید من السماء نوشته است). همچنین ر.ک: یک دینار ضرب ابوعلی در هرات در [سال] ۳۸۳ ق (مجموعه خصوصی پاکستان) که عنوان «الامیر الاجل المؤید من السماء» بر آن ثبت است. در افواه افتاده بود که ابوعلی سیمجوری اسماعیلی شد، اگرچه در این مورد، اتهام وی اساسی نداشت، ر.ک:

P . Crone and W . L . Treadwell, “ A New Text on Ismailism..... ”, section II (d), no. 16.

۱. اگرچه ما القابی که ابراهیم بن احمد در ۳۳۵ ق / ۹۴۶ م، اختیار کرد را نمی‌دانیم، اما محتمل است که منشور ارسالی از طرف خلیفه المطیع، اجازه استفاده از لقب سنی سامانیان، الامیر السید را به وی داده باشد.



### جدول ۱۵.۱ مسکوکات نوح با عنوان الملك المؤید

محل ضرب	تاریخ (هجری)	جنس	خلیفه*	منبع
نصر آباد	۳۳۵	مس		ر . ک: یادداشت ۲۳
بخارا	۳۳۶	نقره	برخی با نام المستکفی	رایسلینگ (۱۹۹۶)
			و برخی بدون نام خلیفه <sup>۱</sup>	(ر . ک: یادداشت ۲۷ و شکل ۱)
بخارا	۳۳۹-۴۰	نقره	برخی با نام المستکفی	رایسلینگ، ۱۹۹۶
			و برخی بدون نام خلیفه	
بخارا	۳۴۱-۴۳	نقره	المستکفی	رایسلینگ، ۱۹۹۶
نیشابور	۳۳۹-۴۳	نقره & طلا <sup>۲</sup>	المستکفی	رایسلینگ، ۱۹۹۶
جرجان	۳۴۱	نقره	المستکفی	رایسلینگ، ۱۹۹۶
نصرآباد	۳۴۱-۴۲	مس		نک: یادداشت ۳۹
قبا	۳۴۱	مس		نک: یادداشت ۳۹
آمل	۳۴۳	طلا	المستکفی	سترن، ۱۹۶۷

شماره های ۲۸ الف- ۲۸<sup>۳</sup>

\* فقط بر [مسکوکات] طلا و نقره پدیدار می شود.

فلس نصرآباد تنها نمونه از سکه‌های حامل لقب جدید است که در خلال شورش ابراهیم بن احمد ضرب شده است. به نظر می‌رسد که پس از آن، نوح تا ۳۳۹ ق / ۹۵۰ م به طور منظم این لقب را به کار نبرد. از ۳۳۹ - ۳۴۳ ق / ۹۵۰ - ۹۵۴ م، آن لقب روی درهم‌های ضرب پایتختش بخارا و روی دیناری ضرب شده در غرب قلمرو سامانی، در نیشابور، آمل و جرجان (ر.ک: جدول ۱۵/۱) ثبت شده است.<sup>۴</sup> اما آن [عنوان] نه بر درهم‌های فراوان ضرب شده در

۱. حذف نام خلیفه در برخی از درهم‌های بخارا در زمان سلطنت نوح ممکن است عمدی بوده باشد. روشن شدن موضوع، مستلزم تحقیقات بیشتری است.

۲. برای دینارهای نیشابور به تاریخ ۳۴۰، ۳۴۱ ق / ۹۵۱ - ۹۵۲، ۹۵۲ - ۹۵۳ م، حامل القاب هستند، ر.ک: [فهرست] مسکوکات کتابخانه ملی (منتشر نشده). Bibliothèque Nationale Coin. nos. 1. 2567, 1968, 1061.

چند دینار نیشابوری دیگر از این زمان به دست آمده است، اما مطالعه نوشته‌های روی آنها برایم میسر نشد. 3. S. M. Stern, "The Coins of Āmul", The numismatic Chronicle, 7th series, 7 (1967), nos. 28 - 28a.

۴. تاریخ نخستین درهم بخارایی حامل لقب، دقیقاً دانسته نیست، زیرا شواهد سکه‌شناسی نشان می‌دهند که مجال است سکه‌های مورخ ۳۳۶ ق / ۹۴۷ م (که تنها مسکوکاتی هستند که صورت کامل و طولانی لقب را دارند)، قبل از ۳۳۸ ق / ۹۴۹ - ۹۵۰ م ضرب



دو ضرابخانه بزرگ ماوراءالنهر (چاچ و سمرقند) و نه بر هیچ کدام از دراهم مضروب در نیمه دوم سلطنت نوح دیده نمی‌شود. بدین ترتیب، لقب تنها روی فلوس‌های ضرب ۳۴۱ - ۳۴۲ق / ۹۵۲ - ۹۵۴م در ضرابخانه‌های نصرآباد و قبا در فرغانه آمده است.<sup>۱</sup>

از فهرست ضرابخانه‌ها در جدول ۱۵/۱ بر می‌آید که نوح لقب منتخب را در آخرین سال‌های سلطنتش به کار برد. جدای از فلوس‌های ضرابخانه‌های فرغانه،<sup>۲</sup> همه مسکوکات حامل این لقب، فقط دینارهای ضرب ضرابخانه‌های واقع در نواحی مرکزی و غربی قلمرو سامانی بودند. چرا [استعمال] لقب به مسکوکات این نواحی منحصر بود؟ ارائه پاسخی قاطع به این سؤال، فراتر از حدّ این پژوهش است. به هر حال، اینکه جدای از بخارا، ضرابخانه‌های مربوطه در نواحی مجاور با قلمرو بویهیان قرار داشتند، معنادار است. آیا نوح درج آن [لقب] روی مسکوکات غربی سامانی را به منظور نوعی اظهار مخالفت با دشمنان خود و خلیفه دست‌نشانده آنها که هنوز تلاش‌هایشان برای کنار زدن وی ادامه داشت، انجام داد؟ چنان‌که از اسناد ذخیره شده در اصفهان بر می‌آید، مطمئناً دینارهای سامانی در اوایل قرن چهارم هجری / دهم میلادی، در مرکز ایران رواج داشت.<sup>۳</sup> علاوه بر این، نوح وقتی با تلاش‌های خود دوباره تاج و تخت را به‌دست آورد، از پیگیری منازعه‌اش با بویهیان دست برنداشت. او پس از آغاز

→ شده باشند (تقریرات شفاهی گرت رایسلینگ، ۱۹۹۹م). اطلاعات مربوط به لقب نوح روی دینارها (ر.ک: جدول)، عمدتاً از فهرست مسکوکات منتشر نشده و تذکرات گرت رایسلینگ، انستیتوی سکه‌شناسی سابق استکهلم گرفته شده است، ر.ک:

Rispling, "Samanid Coins".

رایسلینگ اولین محقق است که نوشته‌های روی درهم‌های بخارا را به طور صحیح و دقیق استخراج کرد و مشکلات و ابهامات گاه‌شماری که آنها را احاطه کرده بود شرح داد. من از وی به دلیل اجازه‌دادن انتشار این شرح مختصر از یافته‌های وی، سپاسگزارم.

۱. برای فلس ۳۴۱ق نصرآباد، ر.ک:

E. A. Davidovich, "veladeteli Nasrabada (po numizmaticheskim dannym)," *Kratkie soobshcheniia Instituta Istoriia material'noi kul'tury*, 61 (1956), p. 107.

داویدویچ برای فلس‌های نصرآباد ضرب‌شده در زمان حکومت نوح، تاریخ‌های دیگری را ذکر می‌کند: ۳۳۶، ۳۴۰ و ۳۴۱ق. داویدویچ نوشته‌های پشت فلس ۳۴۱ق را چنین می‌خواند: «... الملک الممالک / نوح بن نصر ...» که بایستی یک قرائت ناصحیح از الملک المؤید باشد. فلس ۳۴۲ق نصرآباد در:

T. Mayer, *Nord- und Ostzentrasien, Sylloge Numorum Arabicorum Tübingen: XVb Mittelasien II (Tübingen and Berlin, 1998) no. 600.*

انتشار یافته است. برای فلس ۳۴۱ق قبا، ر.ک:

E. A. Davidovich, "Samanidskie monety Kuby," *Sovetskaia Arkheologiia*, 2 (1960), p. 254.

که عنوان [ملک المؤید]، در عبارت «مما امر به الملک المؤید ابومحمد نوح بن نصر أعزه الله» در حاشیه پشت سکه آمده است. ۲. در متن اصلی، فرغانن نوشته که ظاهراً خطای چاپی باشد.

۳. برای [آگاهی از] گنجینه اسپهان (آخرین سکه‌ها مورخ ۳۲۵ق / ۹۳۶ - ۹۳۷م هستند) که ۲۵۴ درهم سامانی یا حدود ۴۴٪ کل سکه‌ها را در برمی‌گیرد، ر.ک:

N. Lowick, "An early Tenth century Hoard from Isfahan," *The numismatic Chronicle*, 17 (1975), p. 110 - 154.

«گنجینه‌ای از اوایل قرن دهم در اسپهان».



گفت‌وگو و صلح با ابوعلی چغانی در ۳۳۷ ق / ۹۴۸ م، منصور بن قراتگین، حکمران جدیدش در خراسان را در ۳۳۹ ق / ۹۵۰ م برای مبارزه با رکن‌الدوله به ری فرستاد<sup>۱</sup> و زمانی که منصور در ۳۴۰ ق / ۹۵۱ م درگذشت، به ابوعلی چغانی روی آورده و از او خواست تا بار دیگر، منصب پیشینش را عهده‌دار شود. ابوعلی، علیه رکن‌الدوله لشکر کشید و توانست از بویه‌یان قول بگیرد که در ازای حکومتشان بر ری، خراج سالیانه‌ای به [سامانیان] پرداخت کنند.<sup>۲</sup> نوح آشکارا تصمیم داشت تا دخالت‌های بویه‌یان در یاری‌دادن به شورش ابراهیم را تلافی کند و با همه اسباب، هم سیاسی و هم نظامی که در اختیار داشت، به مبارزه با آنها پرداخت. ثبت عامدانه لقب سلطنتی‌اش روی سکه‌هایی که در بازارهای قلمرو بویه‌یان دست به دست می‌شد، می‌تواند یکی از دلایل انتخاب این استراتژی باشد.

اگرچه اندک زمانی پس از جلوس عبدالملک (حک: ۳۳۴ - ۳۵۰ ق / ۹۵۴ - ۹۶۱ م) پسر و جانشین نوح، روابط حسنه با خلیفه عباسی از سر گرفته شد و از ۳۴۶ ق / ۹۵۷ م نام المطیع روی مسکوکات [سامانی] ظاهر گشت، اما عنوان الملک در درون گنجینه القاب آخرین امیران سامانی باقی ماند. جانشینان نوح، همگی با القابی که از الملک و یک لقب شخصی ترکیب شده بود، معروف هستند. با داوری از روی شواهد سکه‌شناسی، آخرین امیران سامانی از القاب سلطنتی، حتی شکوه‌مندتر از [لقب] نوح، استفاده می‌کردند.<sup>۳</sup> مدارکی در دست است که در زمان حکومت منصور بن نوح، القاب سلطنتی در متون غیر سکه‌ای نیز به کار می‌رفتند، اما از

۱. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۸، ص ۴۸۶.

۲. همان، ج ۸، ص ۵۰۴.

۳. به‌رغم شواهد گردآوری شده مغایر [با مندرجات روی سکه‌ها] که تقریباً همه آنها از گزارش‌های مغلوپ در وقایع‌نامه‌های متأخر (به‌ویژه ابن‌ظافر و میرخواند) و قرائت نادرست پژوهشگران جدید از نوشته‌های مسکوکات، به‌دست آمده، تحلیل نوشته‌های روی سکه‌ها نشان می‌دهد که هر کدام از جانشینان نوح، ابتدا فقط یک لقب سلطنتی داشتند. این القاب بدین شرح بود: عبدالملک (الملک الموفق)، منصور (الملک المظفر)، نوح (الملک المنصور)، منصور (?)، نوح (الملک المسدد)، اسماعیل (الملک لمنتصر). این القاب را نباید با القابی که پس از مرگ به هر یک از امیران سامانی داده می‌شد، اشتباه گرفت؛ یعنی نوح بن نصر به الامیر الحمید نیز معروف بود. موضوع استفاده امیران متأخر سامانی از لقب «الملک» مستلزم پژوهشی مفصل‌تر از حد گنجایش این مقاله است. یک پژوهش مقدماتی در داده‌های سکه‌شناسی نشان می‌دهد که فقط دو تن از جانشینان نوح، پسرش منصور و نوه‌اش نوح دوم بن منصور، معمولاً هم به صورت موقتی، عنوان [الملک المؤید] را روی دینارها و فقط در ضرب‌خانه‌های مشخص درج کردند. طبق مدارک ضرب‌خانه بلخ که القاب و عناوین سلطنتی در آنجا بیشتر از جاهای دیگر به کار می‌رفت، نوح دوم مدتی پس از دستیابی به قدرت، در نخستین سال‌های حکومتش، لقب «الامیرالسید» را به کار می‌برد و در ۳۷۲ ق / ۹۸۲ - ۹۸۳ م که به اوج قدرتش (?), رسید، لقب الملک المنصور را اختیار کرد، ر.ک:

F. Schwarz, *Balh Und die Landschaften am oberen Oxus, sylloge Numorum Arabiorum* Tübingen: XIVc curāsān III (Tübingen And berlin, 2002), p. 82 - 87.

که بازپیدایی لقب الامیر السید بر درهم‌های بلخ در ۳۸۱ و ۳۸۷ ق را گوشزد می‌کند (همان‌جا، شماره‌های ۶۴۷ - ۶۴۸).



آنجا که چیزی درباره قاعده معمول در دیوان سامانی نمی‌دانیم، نمی‌توانیم بگوییم که چنین القابی جزء القاب رسمی‌شان در رسانه‌های جمعی بودند.<sup>۱</sup> برخلاف آنها بویه‌پیان پس از ابداع عضدالدوله در ۳۶۹ق / ۹۷۴م همیشه و همه جا لقب ملک را به کار می‌بردند.<sup>۲</sup>

### [اتخاذ لقب شاهنشاه در مقابله با رقیب]

دومین جنبه عناوین سلطنتی که در این مقاله باید بدان توجه کرد، استفاده از عنوان شاهنشاه است که ویلفرد مادلونگ نیز قبلاً در مورد بویه‌پیان، کشف [و مطرح] کرده بود.<sup>۳</sup> مادلونگ به طور متقاعدکننده‌ای استدلال می‌کند که بویه‌پیان، نخست این لقب را در اوایل حکومتشان در جنوب ایران استفاده کرده و در زمان حکومتشان بر اراضی مرکزی قلمرو اسلامی به استفاده از این عنوان ادامه دادند. او معتقد است که امیران بویه‌پی، نه به عنوان یک خواسته غیر واقعی مبنی بر اینکه قلمرو شاهان ایران باستان را بازستانند، بلکه برای نشان دادن استقلال خود از دستگاه خلافت و تفوق بر اشرافیت دیلمی که خودشان به عنوان پسران ماهیگیری دون‌پایه، از آنها نبودند و می‌خواستند آنها را به عنوان فرماندهان سپاه در خدمت خود نگهدارند، خودشان را شاهنشاه می‌نامیدند. عناوین سلطنتی به بویه‌پیان هویت کاریزمایی می‌داد، همان‌گونه که مردم جنوب دریای مازندران (دیلمیان) که کاملاً از پیوندهایشان با عصر باستان آگاه بودند، به شدت از آنها می‌خواستند.<sup>۴</sup> مادلونگ خاطر نشان می‌کند که اعضای مختلف خاندان بویه‌پی القاب امپراتوری را با اهداف خاصی به کار می‌بردند. او می‌گوید که اگرچه عمادالدوله و رکن‌الدوله استفاده از آن را به مؤسسان دیلمی خودشان منحصر ساخته بودند، اما عضدالدوله

۱. در مقدمه عربی ترجمه بلعمی از تاریخ طبری، ممدوح، به عنوان الامیر السید الملک المظفر ابوصالح منصور بن نوح معرفی شده است. ر.ک:

P. A. Griaznevich and A. N. Boldyrev, "Odvukh redaktsiia kh tarikh-i Tabarī ' Bal'ami," *Sovetskoye Vostokovedenie*, part 3 (1957), p. 52.

۲. ر.ک:

L. Richter-berenburg, "Amir- Malik- shāhānshāh: 'Adud ad-daula's Titulature Re- examined", *Iran*, 18 (1980), p. 90 - 94.

و برای اطلاع از جزئیات گزارش‌های سکه‌شناسی، ر.ک:

W. L. Treadwell, "Buyid Coinage.

3. W. Madelung, "The Assumption of the Title shāhānshāh by Būyids and the reign of the Daylam", *JNES*, 28, 1969.

4. W. Madelung, "The Assumption of the Title shāhānshāh by Būyids and the reign of the Daylam", *JNES*, 28, 1969, p. 92.

برای [اطلاع در باره] سواحل جنوبی دریای مازندران به عنوان پناهگاهی برای شاهزادگان ساسانی و کارگزاران آنها، ر.ک: مادلونگ، «سلسله‌های کوچک شمال ایران»، *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۴، ص ۱۹۹ - ۲۰۱. همچنین برای تاریخ مقاومت دیلمیان در برابر اسلام تا قرن چهارم هجری / دهم میلادی، ر.ک: کسروی، *شهرباران گمنام*.



بعد از اینکه بر عراق غلبه کرده و قلمرو بویه را یک پارچه ساخت، آن را در مسکوکات رسمی استفاده کرد.<sup>۱</sup>

#### ۴ سکه

[دو تصویر اول مربوط به] مدال رکن الدوله (محمدیه، ۳۵۱/۹۶۲)؛ [و دو تصویر دوم مربوط به] مدال منصور بن نوح (بخارا، ۳۵۸/۹۶۸) (که هر دو بزرگ شده‌اند)

پس از مرگ عضدالدوله چند تن از اعقاب وی، اغلب بدون کمترین استحقاقی، مدعی آن [عنوان] بودند. اخیراً مدرکی به دست آمده که منصور بن نوح (۳۵۰ - ۳۶۵ ق / ۹۶۱ - ۹۷۶ م)، در اواسط سلطنت، درست همچنان که رکن الدوله در سال ۳۵۱ ق / ۹۶۲ م انجام داده بود،

۱. شواهد سکه‌شناسی برای استعمال عنوان شاهنشاه قبل از به قدرت رسیدن عضدالدوله در ۳۶۶ ق / ۹۷۶ م، شامل دو مدال ساخته شده هنگام سلطنت رکن الدوله، نخست در محمدیه در ۳۵۱ ق / ۹۶۲ م و دومین در فارس در ۳۵۹ ق / ۹۶۹ - ۹۷۰ م است. هر دو لقب [مدال] عنوان شاهنشاه را برای رکن الدوله به کار برده‌اند. قس:

M . Bahrami, "A gold Medalin the Freer Gallery of Art", in George C . Miles, ed. *archaeologica Orientalia in Memoriam Ernst Herzfeld* (New york, 1952), p. 17 - 20.

«یک مدال زرین در نگارخانه هنری فریر»

بهرامی مدعی است که لقب موجود بر مدال فارس به عضدالدوله مربوط است. برای بحثی در باره هر دو مدال، ر.ک:

G . C . Miles, "A portrait of the Buyid Prince Rukn al- Dawlah", *American Numismatic society Museum, Notes* 11 (1964), p 283 - 293.

احتمالاً این مدال‌های متفاوت با مسکوکات رسمی قلمرو، به عنوان هدایایی در گردهمایی موسمی حکام ولایات (اطراف)، تهیه شده و قصد توزیع آن را در خارج از دربار نداشته‌اند. نخستین [نمونه] ثبت عنوان [شاهنشاه] بر مسکوکات رسمی بویه‌یان، روی دینار [ضرب] موصل در ۳۶۸ ق / ۹۷۸ - ۹۷۹ م است.

W . L . Treadwell, "Buyid Coinage, p. 159 type Ma 368G.





عنوان شاهنشاه را به خود بست. محتمل است که مدال سیمین ساخته شده در بخارا در ۳۵۸ق / ۹۶۸ - ۹۶۹، کار همان صنعتگری باشد که هفت سال قبل [از آن] در محمدیه مدال تصویری مشهور رکن‌الدوله را ساخته بود. روی هر دو مدال، نیم تنه شاهنشاه و نوشته‌های پهلوی، «خوره افزوت / شاهنشاه»، و در پشت [هر دو مدال] نیز معادل آنها به زبان عربی دیده می‌شود.<sup>۱</sup> از آنجا که نیم تنه شاهنشاه روی مدال بخارا با همتای بویه خود شباهت ندارد و صراحتاً (مستقیماً) از گنجینه تمثال شاهان ساسانی گرفته نشده، بدیع و منحصر به فرد است. در عوض به نظر می‌رسد ملهم از یک منبع ایران شرقی باشد.

در اینجا تمایل پیدا می‌کنیم که مدال منصور را به عنوان واکنش مستقیم [او] در برابر مدال ۳۵۱ق / ۹۶۲م رکن‌الدوله بدانیم. شباهت نوشته‌ها و شکل مدال‌ها بر آن دلالت دارد که منصور آگاهانه می‌کوشید تا ادعای پر از لاف و گزاف رقیبش را خنثی سازد. به احتمال زیاد، دربار سامانی از وجود مدال رکن‌الدوله آگاه بود. چنان‌که قبلاً اشاره شد، تردد افراد میان دربارهای سلطنتی آن زمان قابل توجه بود. علاوه بر این، هر دو حکمران، اغلب برای خاتمه‌دادن به مناسبات و شرایط آزار دهنده، با یکدیگر در ارتباط بودند که [در نتیجه آن] رکن‌الدوله می‌توانست حکومتش را بر ری ادامه دهد. از آنجا که رکن‌الدوله در بیشتر ایام سلطنتش به دربار بخارا خراج سالیانه‌ای که نخستین بار در زمان حکومت پدر منصور بر آن توافق کرده بودند، می‌پرداخت، بی‌تردید، منصور او را به عنوان امیر تابع خود تلقی می‌کرد. ادعای رکن‌الدوله در اینکه شاهنشاهی به ارث به وی رسیده است، می‌بایست سامانیان را آزرده باشد. و شاید [همین قضیه] منصور را بر آن داشت تا همان صنعتگر را مأمور ساخت مدالی کند تا استحقاق بیشتر خود را به میراث اکاسره بنمایاند. اظهار این سکه هبه‌ای قابل توجه، (که به احتمال می‌خواست در جشن نوروز در میان امیران درباری توزیع کند) تأیید می‌کند که منصور نیز همچون رکن‌الدوله لقب را فقط در فضای درباری به کار برد. این امر، جزئی از همان قاموس مداحی چاپلوسانه به شمار می‌آید که شاعرانی چون رودکی، دقیقی و نظایر آنها که در زمان مدح حامیان خود، آنها را با عناصر حماسی ایران باستان مقایسه و تشبیه می‌کردند، ایجاد

۱. ر.ک: تصویر مدال رکن‌الدوله در شکل شماره ۲ که از مأخذ ذیل گرفته شده است:

Peus Sales, Katalog 338, Apri 127 - 29, 1994, p. 61, no. 892.

این قطعه، طرحی از همان قالب اصلی است که مایلز در ۱۹۶۴م منتشر کرده، اما بهتر حفظ شده است. برای چاپ و انتشار ابتدایی مدال بخارا (۳۳م. م. ۱۱،۰۴ گرم) که اکنون در موزه آشمولین، آکسفورد، نگهداری می‌شود، ر.ک:

W. L. Treadwell, "A Unique Portrait Medallion from Bukhārā Dated 969 A. D", the Ashmolean, 36 (1999), p. 9-10.



نمودند. نظام‌الملک می‌گوید که نوح دوم (۳۶۵ - ۳۸۷ ق / ۹۷۵ - ۹۹۷ م) پسر منصور نیز به عنوان شاهنشاه معروف بود.<sup>۱</sup> ممکن است تصمیم او به اختیار لقب سلطنتی ناشی از ادعای محکم عضدالدوله که از ۳۶۸ ق / ۹۷۸ م به بعد مطرح نمود، باشد.<sup>۲</sup> به هر حال، نوح دوم همچون پدرش استفاده از آن را به دربار خودش منحصر کرد و هرگز آن را روی سکه‌های رسمی‌اش درج نکرد.

### [نتیجه‌گیری]

مدرک سکه‌شناسی مذکور [در] این مقاله را می‌توان به شرح ذیل خلاصه کرد: امیر نوح سامانی در همان سالی که مدعی مورد حمایت و تأیید خلیفه عباسی، تاج و تختش را غصب کرد، لقب الملک به خود بست. بنابر این، اختیار و ابراز لقب، توسط نوح در زمانی که عملاً دیگر حکمران نبود را بایستی تاکتیکی برای تأکید بر ادعایش به تاج و تخت به شمار آورد. نوح پس از استرداد تاج و تخت و خلج عمویش، بلافاصله لقب جدیدش را روی مسکوکات رواج داد. وی تنها در سال‌های پایانی حکومتش و فقط در ضراب‌خانه‌های مشخصی، به قصد استفاده از آن به عنوان یک اسلحه تبلیغاتی در منازعاتش علیه رقبای بویهی، از لقب جدید استفاده کرد. بر خلاف بویهیان که از ۳۶۴ ق / ۹۷۴ م القاب سلطنتی را به ردیف القاب اعطایی خلیفه افزودند، جانشینان نوح در استفاده از لقب سلطنتی روی سکه‌هایشان ثبات قدم نداشتند. منصور پسر نوح، در ۳۵۸ ق / ۹۶۸ م احتمالاً در پاسخ به مبارزه‌طلبی ابراز شده، در مدال ۳۵۱ ق / ۹۶۲ م رکن‌الدوله، لقب شاهنشاه را اختیار و البته استفاده از آن را به دربار محدود کرد. باز هم برخلاف عملکرد آخرین امیران بویهی، نه او و نه پسرش نوح دوم، لقب را بر مسکوکات رسمی قلمرو درج نکردند. در حالی که بویهیان در معرفی خود به عنوان پادشاهان و سلاطین، کمترین درنگی از خود نشان ندادند، بی‌میلی سامانیان در انجام چنین کاری، دست کم تا اندازه‌ای می‌بایست از سابقه طولانی‌شان به عنوان غازیان پرهیزکار، ناشی شده باشد که هیچگاه با آسودگی، ردای سلطنت را [که] در قرن‌های نخستین اسلامی با بدبینی شدید [مسلمانان روبه‌ور بود]، بر دوش خود نیفکندند.

۱. ر.ک: نظام الملک، *سیاستنامه یا سیرالملوک*، ص ۱۶۰.

۲. ر.ک: یادداشت ۴۰.

## فهرست منابع

۱. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، چاپ ک . ی . تورنبرگ، لیدن، ۱۸۵۱ - ۱۸۷۶م، تجدید چاپ بیروت، ۱۹۶۵ - ۱۹۶۶م.
۲. ابن ظافر، *اخبار الدول الاسلامیه*، باب سامانیان (منتشر نشده)، به نقل از: پایان نامه دکتری ترد ول، *تاریخ سیاسی دولت سامانی* (منتشر نشده)، دانشگاه اصفورد، ۱۹۹۱م.
۳. ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد، *تجارب الامم*، چاپ ه . ف . آمدروز، و د . س . مرگلیوت، اصفورد، ۱۹۲۰ - ۱۹۲۱م.
۴. سمعانی، عبدالکریم بن محمد، *الانساب*، حیدرآباد، ۱۹۷۷م.
۵. کسروی احمد، *شهریاران گمنام*، تهران، ۱۳۳۵ / ۱۹۵۶م.
۶. گردیزی، عبدالحی بن ضحاک، *زین الاخبار*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۴۷ / ۱۹۶۸م.
۷. گردیزی، عبدالحی بن ضحاک، *زین الاخبار*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
۸. مادلونگ، ویلفرد، «سلسله‌های کوچک شمال ایران»، *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۴، (از هجوم اعراب تا سلجوقیان)، گردآوری ر . ن . فرای، کمبریج، ۱۹۷۵م.
۹. میرخواند، محمد بن خاوند شاه، *روضه الصفا*، تهران، ۱۳۳۸.
۱۰. نظام‌الملک، *سیاستنامه یا سیرالملوک*، ترجمه هیوبرت دارک، لندن، ۱۹۶۰م.
11. Bahrami, M, "A gold Medalin the Freer Gallery of Art", in George C . Miles, ed. *archaeologica Orientalia in Memoriam Ernst Herzfeld*, New york, 1952.
12. Bosworth, C . E., "The Rulers Of Chaghāniyān in Early Islamic times", *Iran*, 19, 1981.
13. Crone, P and treadwell . W . L., "A New Text on Ismailismat the samanid court", in C . F . Robinson, ed. *Text, Documents and Artefacts: Islamic Studies in Honour of D.S.Richards*, Leiden, 2003.
14. Davidvich, E . A , "Samanidskie monety Kuby", *Sovetskaia Arkheologiia*, 2, 1960.
15. Davidvich. E . A , "veladeteli Nasrabada (po numizmaticheskim dannym)", *Kratkie soobshcheniia Instituta Istoriia material'noĭ kul'tury*, 61, 1956.
16. Frolova, O . B, "Kvoprosu ob istochnike svedniĭ Ibn al- asira o pravlenii samanidof (Xv)", *pamiati akasdemika Ignatiia Iulianovicha Krachkovskogo*, Leningrad, 1958.



17. Griaznevich, P . A and Boldyrev, A . N, “ **Odvukh redaktsiakh tarikh-i Tabarī Bal’ami**”, Sovetskoye Vostokovedenie, part 3, 1957.
18. Kochnev, B . D, “Zametki po srednevekovoi numizmatike srednei Azii: Chast' I (samanidy, Karakhanidy, Dzhaniy),” *Istoriia material'noi kul'tury Uzbekistana* 14 , 1978.
19. Lemaire, P, “Muhammadan Coins in The Convent of Flagellation”, *The Numismatic chronicle*, 5<sup>th</sup> Series , 18, 1938.
20. Lowick, N, “ **An early Tenth century Hoard from Isfahan**”, *The numismatic Chronicle*, 17, 1975.
21. Madelung, W, “ 'Abu Ishāq al-sābī on alids of Tabaristān and Gīlān ” , JNES, 26, 1967.
22. Madelung, W, “The Assumption of the Title shāhānshāh by Būyids and the reign of the Daylam”, JNES, 28, 1969.
23. Mayer, T, *Nord-und Ostzentrasien*, Sylloge Numorum Arabicorum Tübingen: XVb Mittelasiien II, Tübingen and Berlin, 1998.
24. Miles, G . C, “ **A portrait of the Buyid Prince Rukn al- Dawlah**”, *American Numismatic society Museum*, Notes 11, 1964.
25. Richter-berenburg, L, “ Amir- Malik- shāhānshāh: 'Adud ad-daula's Titulature Re- examined”, *Iran*, 18, 1980.
26. Rispling, G, “ **Samanid Coins ( Preliminary list)**”, March 1996. ( unpublished type script).
- Sales Peus, **Katalog 338**, Apri 127-29 1994.
27. Schwarz, F, *Balh Und die Landschaften am oberen Oxus*, sylloge Numorum Arabiorum Tübingen: XIVc čurāsān III, Tübingen And berlin, 2002.
28. Stern, S . M, “ **The Coins of Āmul**”, *The numismatic Chronicle*, 7<sup>th</sup> series, 7, 1967.
29. Treadwell, W . L, “A Unique Portrait Medallion from Bukhārā Dated 969 A.D”, *the Ashmolean*, 36, 1999.
30. Treadwell, W . L, “ *Buyid Coinage: A Die Corpus(322-445 AH)*”, Oxford, 2001.
31. Treadwell, W . L, “ **The Political history of The Sāmānid State**”, unpublished D . Phil . thesis, university of Oxford, 1991.
32. walker, Paul, “Early Philosophical Shiism: The Ismaili Neoplatonism of abū Ya'qūb al- Sijistānī,” Cambridge, 1993.





## بررسی تطبیقی شیوه مبارزه ائمه شیعه اثنا عشری و ائمه زیدیه (از دوره امویان تا آغاز عصر غیبت صغرا)

آسیه دامن افشان\*

### چکیده

پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ اختلافاتی در باب جانشینی ایشان بین مسلمانان روی داد و به مرور جامعه اسلامی به گروه‌های مختلفی تقسیم شد که برخی از آنها برای حاکمیت خلفا مشروعیتی قائل نبودند. یکی از این گروه‌ها شیعه بود که خود شیعه نیز پس از مدتی دچار افتراق شده و گروه‌هایی از درون آن متولد شد. از مهم‌ترین این گروه‌ها، شیعه زیدیه و شیعه اثنا عشری بودند که از همان ابتدا این دو گروه در مقابل حاکمیت قرار گرفتند و سیاست‌های خلفای اموی و عباسی در برابر این دو گروه، آنان را وارد میدان مبارزه کرد. هر گروه با توجه به اندیشه سیاسی مورد نظر خویش، شیوه مبارزاتی خاصی را طراحی و بر اساس آن، مبارزه خود را پی گرفتند؛ یکی مبارزه منفی را برگزید و دیگری پای در مبارزه مستقیم گذاشت، و همین تفاوت در اندیشه سیاسی، روش مبارزاتی آنها را از هم جدا نمود.

مقاله حاضر می‌کوشد به بررسی تطبیقی شیوه مبارزاتی ائمه زیدیه و ائمه اثنا عشری (از دوره امویان تا آغاز عصر غیبت صغرا) بپردازد.

**واژه‌های کلیدی:** شیعه اثنا عشری، شیعه زیدیه، امویان و غیبت صغرا.

\* کارشناسی ارشد تاریخ اسلام از دانشگاه الزهرا 3.



## مقدمه

علویان یکی از گروه‌های معترض در مقابل حاکمیت رسمی از آغاز دوران خلافت، در تاریخ اسلام بودند که نگاهی ویژه به مسئله رهبری داشتند و نص (عمل یا قولی از خدا و رسول خدا در باره جانشینی امام علی ۷ بعد از پیامبر ۹) را مطرح کرده<sup>۱</sup> و بر اساس آن، خود را شایسته خلافت می‌دانستند. آنها اعتقاد خود را در تمام طول خلافت، چه در زمان امویان و چه در زمان عباسیان، پی گرفته و در پرتو این اعتقاد به مبارزه پرداختند.

بعد از صلح امام حسن ۷ دو جریان در میان علویان و هواداران آنها به وجود آمد: عده‌ای صلح را با تبعیت از امامت ایشان پذیرفتند، در حالی که برخی افراد، معترض به صلح بوده و اقدام مسلحانه را جایز می‌دانستند.<sup>۲</sup> به این ترتیب، نخستین تفاوت‌ها در تبیین چگونگی عملکرد، زمینه‌ساز و الگوی حرکت‌های بعدی، به‌ویژه در میان سادات معترض به حاکمیت رسمی شد. هر دو جریان به تدریج، رو به رشد نهاد و طرف‌دارانی یافت. هیچ یک از این دو جریان مشروعیتی برای اقتدار سیاسی رسمی حاکم قائل نبود و به اشکال مختلف عدم رضایت خود را اعلام می‌کرد. تنها، شیوه رویارویی و مبارزه آنها متفاوت بود. البته این دو دیدگاه متفاوت تا زمان شهادت امام حسین ۷<sup>۳</sup> همچنان وحدت خود را حفظ کرده و این اختلاف در دیدگاه باعث جدایی عملکردی آنها از هم نشد.

اما واقعه کربلا به عنوان نقطه عطفی در تاریخ شیعه، باعث تحولاتی در جامعه شیعیان شد و زمینه جداسدن و ایجاد فرقه‌های متفاوت را مهیا کرد. ائمه شیعه اثناعشری بعد از تجربه ناگوار کربلا، دیگر به طور مستقیم درگیر اقدامات نظامی نشده و روش مبارزه خود را تغییر دادند. همچنین جریان طرفدار مبارزه مثبت که همواره طرفدار مبارزه مستقیم با حاکمیت بود، بعد از قیام زید، به طور بارزی متبلور شد و این قیام الگویی شد تا طرفداران این نظریه را بر اعتقاد خویش مصمم و وارد مرحله عملی سازد. آنها قیام به سیف را از شرایط امام و رهبر جامعه دانسته و جواز امامت مفضول هنگام وجود فاضل را صادر کرده و نص را

۱. نوبختی، *فرق الشیعه*، ص ۱۲؛ شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۱، ص ۵؛ کلینی رازی، *الکافی*، ج ۲، ص ۱۷ و طبرسی، *الاحتجاج*، ج ۱، ص ۱۷۱.

۲. احمد بن داوود دینوری، *اخبار الطوال*، ص ۲۲۱.

۳. شیخ مفید، همان، ج ۲، ص ۲۵۰ و ابن طاووس، *لهوف*، ص ۱۳۷.



جز در مورد امام علی 7 و حسنین 8 در بقیه موارد رد نموده<sup>۱</sup> (از نگاه زیدیه، امامان بلافصل علی 7 و امام حسن و امام حسین 8 می‌باشد) و نیز در موارد دیگر، تغییراتی را همسو با مبارزاتشان به وجود آوردند. گروه‌هایی از حسنی‌ها و حسینی‌ها طرفدار این شیوه مبارزاتی، کم‌کم وارد عرصه شده، وام‌دار تفکرات و اندیشه زید شده و پس از قیام زید، سادات و منسوبان به آنها به پیروی از او قیام‌هایی را ترتیب دادند، از جمله یحیی بن زید، قیام عبدالله بن معاویه طالبی، نفس زکیه، ابراهیم بن عبدالله، صاحب فخر، یحیی بن عبدالله بن حسن، ادریس بن عبدالله، ابن طباطبای، حسن بن زید در طبرستان و یحیی الهمادی در یمن این افراد به مرور زمان به صورت ائمه زیدیه مطرح شده و طرفدارانی نیز یافتند.

در جریان دیگر، ائمه شیعه اثناعشری که طرفدار مبارزه منفی بودند، با توجه به تجارب قبلی خود، حرکت نظامی را مناسب ندانسته و اصلی‌ترین اقدام خویش را تحکیم پایه‌های اعتقادی و پرورش قشر وفادار به خود دانستند تا دست کم مفاهیم مورد نظر ایشان توسط این گروه محدود حفظ و گسترش یابد. بر این اساس، تقیه را اساس کار مبارزه خود قرار داده و به نص شدیداً معتقد شده و عصمت را از شرایط امام دانسته<sup>۲</sup> و در جریان مبارزه، بر این اعتقاد تأکید کرده و می‌کوشیدند آن را پر بار کنند. در این نوشتار، سؤال زیر مطرح می‌شود:

اندیشه سیاسی ائمه شیعه اثناعشری و شیعه زیدیه و شیوه مبارزاتی آنها علیه حاکمیت رسمی، چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی با هم داشت؟  
در پاسخ به این سؤال، فرضیه زیر مطرح می‌شود:

شیوه مبارزاتی ائمه شیعه اثناعشری و شیعه زیدیه بر اندیشه سیاسی آنها منطبق بود؛ هر دو مشروعیتی برای حاکمیت رسمی قائل نبودند، اما شیوه مبارزاتی آنها متفاوت بود، به گونه‌ای که یکی از طریق مبارزه مستقیم و دیگری از طریق مبارزه غیر مستقیم به مقابله با حاکمیت می‌پرداختند؛ امری که حیات بلند مدت یکی و کوتاه مدت دیگری را در پی داشت.

۱. برای آگاهی بیشتر در باره اعتقادات زیدیه، ر.ک: شهرستانی، *ملل و نحل*، ج ۱، ص ۷۹؛ ابن حزم اندلسی، *الفصل فی الملل و الاہواء و النحل*، ج ۱، ص ۷۹؛ سعد بن عبدالله ابی‌خلف اشعری، *المقاتل و الفرق*، ص ۷۱؛ ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری، *مقالات الاسلامیین*، ص ۱۳۲ و ابومنصور عبدالقاهر بغدادی، *الفرق بین الفرق*، ص ۲۹.  
۲. عبدالجلیل قزوینی، *التقص*، ص ۲۶ و خواجه نصیرالدین محمد بن حسن طوسی، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، ص ۵۱۰.



## الف) مبارزات ائمه شیعه اثناعشری

### شیوه مبارزه

در مقایسه‌ای روشن میان ائمه شیعه اثناعشری و ائمه زیدیه باید از دوران زید بن علی 7 و امام باقر 7 که معاصر هم بودند، شروع کرد، اما به دلیل بررسی شیوه مبارزاتی ائمه اثناعشری و نشان دادن تغییر شیوه مبارزاتی آنها، ناچار باید به اقدامات ائمه قبلی، گذری کوتاه انداخت تا بتوان حق مطلب را ادا کرد و ریشه این تغییرات را یافت.

جامعه زمان امام علی 7 از دوران پیامبر 9 دور شده و به همان نسبت، گرفتار بازگشت ارزش‌های سنتی گردیده بود. بازگشت گروهی از عرب به جاهلیت، از زمان رحلت پیامبر 9 و در جریان رده آغاز شد و ابوبکر بلافاصله پس از دست گرفتن خلافت با ارتداد گروه‌هایی از اعراب روبه‌رو شد.<sup>۱</sup> عمر با سخت‌گیری‌های خود در مقابل احیای برخی ارزش‌های جاهلی ایستاده بود، با این حال، سیاست او در برتری افراد هنگام تقسیم عطایا، رشد اشرافیت را در پی داشت.<sup>۲</sup> این تحول در زمان عثمان با بازگذاشتن دست خاندان اموی و سهل‌انگاری این خاندان به دین، سبب بازگشت ضد ارزش‌ها شد.<sup>۳</sup> زمانی که امام علی و امام حسن 8 به خلافت رسیدند برای اصلاح جامعه و بازگرداندن ارزش‌های دینی متروک شده، تلاش کرده و آن را در صدر کار خویش قرار دادند. نطق امام علی در ابتدای خلافت خویش نشان از هدف ایشان، یعنی اصلاح جامعه دارد.<sup>۴</sup> اگرچه گروه‌های معارض و مخالف امام، قدرت داشته و از این امر جلوگیری می‌کردند. به هر حال، تلاش‌های مستمر امام با توجه به شرایط آن زمان، نتیجه‌ای به بار نیاورد و علاوه بر اینکه جامعه بسیار از جامعه مورد نظر ایشان دور بود افراد پیرامون امام نیز برای این اقدامات اصلاحی به کار نمی‌آمدند، به گونه‌ای که امام خطاب به ایشان فرمود:

... در خانه‌هایتان که نشست‌اید ادعاها و شعارهای تند سر می‌دهید، اما در روز نبرد می‌گویید:

ای جنگ! از ما دور شو و فرار می‌کنید. آن کس که از شما یاری خواهد، ذلیل و خوار است ...<sup>۵</sup>

۱. محمد بن جریر طبری، *تاریخ الرسل و الملوک*، ج ۳، ص ۲۲۰.

۲. احمد بن یحیی بلاذری، *فتوح البلدان* و محمد بن جریر طبری، همان، ج ۳، ص ۶۵۲.

۳. علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۲، ص ۳۴۲ و ابوالفرج اصفهانی، *الاغانی*، ج ۶، ص ۳۳۴.

۴. *نهج البلاغه*، خطبه ۱۶، ص ۳۹.

۵. همان، خطبه ۲۹، ص ۵۵.





اما سخنان امام هیچ تأثیری در ایشان نداشته و امام که تلاش‌های خود را برای برانگیختن مردم برای جنگ علیه معاویه بی‌ثمر دید، مجبور به سکوت شد و آینده بدی را برای ایشان پیش‌بینی کرد و فرمود:

همانا پس از من، روزگاری بر شما خواهد رسید که چیزی پنهان‌تر از حق و آشکارتر از باطل و فراوان‌تر از دروغ به خدا و پیامبرش ۹ نباشد.<sup>۱</sup>

بعد از شهادت امام علی ۷، امامت حسن بن علی ۷ توسط یاران پدرش پذیرفته شد و مردم با او بیعت کردند.<sup>۲</sup> امام حسن ۷ نیز مانند پدرش با تکیه بر منصب خلافت سعی در اصلاح جامعه و خصوصاً حذف معاویه نمود. انتخاب امام حسن ۷ به معنای ادامه سیاست امام علی ۷ بود. امام حسن ۷ نیز تجربیات پدرش را تکرار کرد و در راستای تحقق اهدافش با بی‌وفایی و عدم اطاعت یارانش روبه‌رو شد و برای حفظ همین یاران اندکش ناچار صلح را پذیرفت.<sup>۳</sup> با به شهادت رسیدن امام حسن ۷<sup>۴</sup> و امامت حسین بن علی ۷ تغییری اساسی در مقایسه با قبل صورت گرفته بود و آن پایه‌گذاری حکومت اموی توسط معاویه و خارج شدن قدرت سیاسی به طور کامل از دست ائمه شیعه بود. امام حسین ۷ که از وضعیت موجود جامعه راضی نبود و به بیعت با یزید تن نداده بود، راهی مکه شد. با اقامت ایشان در مکه، شیعیان در کوفه گرد هم جمع شده و طی نامه‌ای از امام حسین ۷ خواستند به کوفه رفته و امامت و رهبری ایشان را به عهده گیرد.<sup>۵</sup> در این نامه آمده است:

ما خداوند بزرگ را شکر می‌گذاریم که حکومت ظالمانه دشمنان را برانداخت ... از شما دعوت می‌کنیم که به کوفه روی آوری، چون ما امامی برای هدایت نداریم، ما امیدواریم که خداوند به وسیله تو ما را در راه حقیقت، متحد سازد.<sup>۶</sup>

نامه‌های پی در پی مردم به امام حسین ۷ ایشان را در وضعیتی قرار داد که اگر دعوت ایشان را نمی‌پذیرفت تاریخ همیشه این کار را بر ایشان نمی‌بخشید. با وجود مخالفت عده‌ای،

۱. همان، خطبه ۱۴۷، ص ۱۹۱.

۲. احمد بن داوود دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۱۶.

۳. احمد بن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۲ و علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۴، ص ۱۵۲.

۴. ابی زید احمد بن سهل بلخی، البدیه و التاریخ، ج ۲، ص ۲۳۸.

۵. علی بن موسی ابن طاووس، اقبال الاعمال، ص ۹۱ - ۹۲.

۶. محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ج ۲، ص ۲۳۳ و ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۶، ص ۹۶.



ایشان تصمیم گرفت راهی کوفه شود و بار دیگر، اصلاح جامعه را مانند ائمه قبل، به آزمون گذارد. سخنرانی امام در بین یاران خود و یاران حرّ که راه را بر امام بست، نیز نشان دهنده هدف امام، یعنی اصلاح جامعه است. ایشان می‌فرمایند:

ای مردم! پیغمبر ﷺ فرموده است هر که حاکم ستمگری را ببیند که محرمات خدا را حلال شمارد و پیمان خدا را بشکند و بر خلاف سنت پیغمبر خدا رود و میان بندگان خدا با گناه و تعدی عمل کند و به کردار یا گفتار، عیب او نگوید، بر خدا فرض باشد که او را به جایی که باید برد.<sup>۱</sup>

ایشان نماینده خود مسلم بن عقیل را به کوفه می‌فرستد تا اوضاع آنجا و همراهی مردم را بسنجد و زمانی که مسلم او را به کوفه دعوت می‌کند راهی آنجا گردید. بار دیگر، تاریخ تکرار می‌شود و کوفیان که به عدم تصمیم و فقدان قاطعیت معروف‌اند، با فشار حاکمیت از وحشت و ترس، سر فرود آورده و تمام جرأت خود را از دست داده و سرانجام امام حسین 7 را تنها گذاشتند.<sup>۲</sup> امام حسین 7 و یارانش در کربلا توسط سپاه یزید قتل عام شدند و واقعه‌ای بسیار ناگوار را در تاریخ شیعه به یادگار گذاشت.

جامعه چنان از تربیت دینی به دور مانده بود که حتی ارکان اصلی دین به راحتی زیر پا گذاشته شد. در جامعه ارزش‌های الهی متروک و ارزش‌های دیگری جایگزین آن شده و گسترش فتوحات و سرازیر شدن ثروت‌های بی‌شمار به قلمرو اسلامی باعث ایجاد روحیه رفاه‌زدگی در جامعه شده و مردم در پی آسودگی خود بوده و از دخالت در اموری که باعث از دست دادن این امر می‌شد، خودداری می‌کردند.

رواج تفکرات جبری و مرجئی، روحیه انتقادگرایی مردم را از بین برده و ایشان هر نوع عملکرد حاکمیت را پذیرفته و هیچ نوع اعتراضی به آن نمی‌کردند.<sup>۳</sup> همین طور حاکمیت هیچ نوع مانعی در برابر خود نمی‌دید و آزادانه به هر اقدامی می‌پرداخت، به گونه‌ای که وقتی یزید دست خویش را به خون نواده پیامبر ﷺ آلوده کرد هیچ مانعی در سر راه خود ندید. حاکمیت چنان بر جان و مال مردم مسلط بود که کوچک‌ترین اعتراض در نطفه خفه می‌شد. زمانی که حاکمیت به خاندان پیامبر ﷺ رحم نمی‌کند از مردم دیگر چه انتظاری می‌رود؟

۱. طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ج ۷، ص ۲۹۹۳.

۲. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۵۰.

۳. رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۲۷۴.



اندیشه بیگانه نیز به واسطه گسترش فتوحات و وسعت سرزمین‌های اسلامی وارد قلمرو اسلامی شده و شبهه‌هایی در دین ایجاد کرده و باعث ایجاد بحران‌های فکری و فرهنگی در جامعه شده بود و در اینجا تصحیح باورها و اعتقادات و رد شبهه‌های فکری لازم و ضروری بود، زیرا زمانی که جامعه با باورها و اندیشه‌های ائمه بیگانه بود، چگونه می‌توانست به اجرا شدن ابن باورها به ائمه کمک کند؟

ائمه شیعه اثناعشری به این نتیجه رسیده بودند که با وجود شرایط موجود سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه، هر نوع اقدام نظامی محکوم به شکست است، حتی اگر آنها به پیروزی‌های نظامی نیز دست می‌یافتند، هیچ‌گاه موفق به اجرای اسلام راستین در چنین جامعه‌ای نمی‌شدند. امام سجاد 7، امام شیعه اثناعشری با داشتن چنین تجربیاتی (سابقه حکومتی و تجربه قیام کربلا) به آسیب‌شناسی جامعه پرداخته و چاره و راه حل را در درگیری‌های نظامی ندیدند، بلکه ایشان به بسترسازی و آماده کردن جامعه از نظر فکری و فرهنگی احتیاج داشتند تا بتوانند در سایه این بسترسازی، الگوهای مورد نظر خویش و اسلام راستین را اجرا کنند. ائمه شیعه اثناعشری برای نیل به این هدف به یک قشر شیعه وفادار و قابل برای درک مفاهیم و اندیشه‌های ایشان و حفظ و انتقال آن احتیاج داشتند، در نتیجه ابتدا باید به حفظ همین یاران اندک خویش اقدام نموده و سپس به گسترش و تربیت آنها پردازند.

بعد از امام حسین 7 امامت به پسرش علی بن حسین 7 ملقب به سجاد رسید. امام سجاد که واقعه کربلا را درک کرده بود و از تجربیات ائمه قبل نیز آگاهی داشت، با تغییر رویه، بسترسازی فرهنگی را جایگزین روش نظامی و درگیری مستقیم کرد.

#### ۱. تقیه

ائمه شیعه برای اینکه بتوانند مبارزه خود را که به مبارزه‌ای فکری و فرهنگی تبدیل شده بود، آغاز کنند. ابتدا باید به پیروان خود نظم و سیاق خاصی دهند و سعی در حفظ همین یاران اندک خود کنند و از مداخله در کارهای نظامی بپرهیزند. بر همین اساس، امام سجاد 7 پس از واقعه عاشورا با بهره‌گیری از اصل «تقیه» هستی و دوام شیعه را حفظ کرد<sup>۱</sup> و در پوشش

۱. طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۱۶۱.



آن، جامعه شیعی را رهبری نمود، آن هم در عصری که شیعه هم از بُعد اعتقادی و هم از بُعد سیاسی در شرایط سختی به سر می‌برد و در آستانه انقراض قرار گرفته بود. تقیه یکی از اصولی بود که توسط امام چهارم شیعیان اثناعشری به صورت جدی به کار گرفته شد تا بدین وسیله حاکمیت را از بی خطر بودن خود و یارانش مطمئن سازد، سپس به فعالیت‌های فکری و فرهنگی خود بپردازد. این کار در نهایت، بدان جا رسید که سیر مبارزاتی شیعیان در مسیر تازه‌ای قرار گرفت. ائمه امیدوار بودند از این طریق، اسرار داخلی نیز حفظ شود. توسل شیعیان به تقیه، همواره از سوی مخالفانشان به عنوان ضعف مطرح می‌شد، آنها ائمه شیعه اثناعشری را متهم می‌کردند که در مواقعی که دچار بحران می‌شوند و شهادت درگیری و ایستادگی را ندارند متوسل به حربه تقیه می‌شوند.<sup>۱</sup> در صورتی که تقیه، ترک مبارزه با ظالم و حکومت جور نیست، بلکه اتخاذ تاکتیکی ویژه در امر مبارزه است. در حقیقت، تقیه تغییر شیوه مبارزه می‌باشد. شیعه اثناعشری با تقیه توانست به حفظ یاران خود و استفاده از امکانات و شرایط برای تشکیلات خود بپردازد. ایشان حتی با توسل به تقیه توانستند بسیاری از نیروهای مدافع خود را به بدنه حاکمیت وارد تا در شرایط بحرانی به نفع شیعیان کارگشایی کنند.

## ۲. سازمان‌دهی تشکیلات جامعه شیعی

جریان‌های شیعی ابتدا فاقد ساختار تشکیلاتی بود و در قالب تفکرات فردی عمل می‌کرد که این عامل باعث شکست‌های سیاسی و نظامی جریان‌ات شیعی مانند قیام توابع شد. حال ائمه شیعه اثناعشری با استفاده از تقیه، نهادها و تشکیلات متناسب با اهداف، برنامه‌ها و ممیزات فکری خود طراحی کردند و از شیعه، یعنی جمعیت پیروان پراکنده، جامعه‌ای ساختند تا همگی در راه هدفی مشترک، همسو و همراه شوند و بدیهی است که همسویی مشترک، نیازمند مبانی و تفکری قوی است تا آنها را متحد و متشکل سازد.

به طور کلی هر تشکیلات برای بقای خود نیازمند مبانی و اندیشه‌ای مخصوص به خود می‌باشد تا بتواند با توسل به آن به حفظ خود و رویارویی با دیگر مذاهب بپردازد و دایره طرفداران خود را گسترش دهد و هرچه مبانی تفکر آن قوی‌تر باشد کمتر تحت تأثیر دیگر

۱. رسول جعفریان، *حیات فکری و سیاسی امامان شیعه*، ص ۳۱۸.



تفکرات قرار گرفته و ماهیت خود را نمی‌بازد. تشیع نیز که از همان ابتدا بر اساس تفکرات خاصی که در باب امامت داشتند شکل گرفت، باید به این تفکرات خود شکل و صورتی خاص می‌داد، زیرا تشیع به عنوان یک اقلیت معارض با جریان فکری حاکم طبعاً برای ادامه حیات خود و افزایش ضریب تأثیر بر پیروانش نیازمند اساسنامه‌ای بود که به آنها هویت و استقلال بخشد. ائمه با تفسیر آیات و احادیث، به تدریج نوعی فقه و بعدها کلام برای شیعه ایجاد کردند<sup>۱</sup> که با مرور زمان بر قدرت و غنای آن افزوده شد و این فقه به صورت اساسنامه‌ای برای تشکیلات شیعه درآمد که شیعه به وسیله آن توانست خود را از دیگر جریان‌ها و تفکرات جدا کرده و صورت گروهی خاص شناخته شوند.

### ۳. اثبات حقانیت

بعد از رحلت پیامبر ۹ و دور نگه داشته شدن اهل بیت : از قدرت سیاسی، افراد و گروه‌هایی که به قدرت رسیدند، به دلیل آنکه در برابر اهل بیت مشروعیت دینی نداشتند، همواره از قدرت معنوی این گروه نگران بوده سعی در تضعیف اهل بیت نمودند. اهل بیت نیز به دلیل اینکه از همان ابتدا خود را محق خلافت دانسته و قدرت حاکم را میراث‌خوار خود معرفی می‌کردند، برای ایشان رقیبی جدی شمرده می‌شدند، در نتیجه، حاکمیت نیز ایشان را گروهی ناراضی معرفی می‌کرد که سعی در خروج بر خلیفه دارند. البته این امر در دوره خلفای راشدین کمتر صورت گرفت، اما با به قدرت رسیدن خاندان بنی‌امیه و تشکیل حکومت موروثی خود، این مسئله به طور جدی در صدر برنامه‌های حاکمیت قرار گرفت و سنت سبّ علی 7 و خاندان او ترویج و گسترش یافت.<sup>۲</sup> مطمئناً در نگاه افرادی که به عنوان نسل جدید در این برهه زمانی رشد یافتند، محبوبیت اهل بیت : به اقلیت رسید که نتیجه آن، مطرح شدن معاویه به عنوان صحابی بزرگ پیامبر ۹، و حسین بن علی به عنوان یاغی و شورشگر بر خلیفه بود.<sup>۳</sup> سخن

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۸۰.

۲. احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۸۴؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۵ و ابن جوزی، المنتظم، ج ۵۴، ص ۲۲۷.

۳. رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۲۲۵.



امام سجاد 7 نیز که فرمود: «در مکه و مدینه جز بیست تن ما را دوست ندارند»<sup>۱</sup> نشان‌دهنده مظلوم و مجهول واقع شدن اهل بیت : بود. مطمئناً زدودن این نوع تفکرات که در عمق و جان این مردم ریشه دوانیده بود، کاری بس دشوار و طاقت‌فرسا بود. ائمه شیعه اثنا عشری کار خویش را در این باره شروع کردند. ایشان با توسل به آیات و احادیث رسیده از پیامبر سعی در شناساندن خود به جامعه و مطرح کردن حق از دست داده، یعنی اثبات امامت خویش کردند. ایشان با تطبیق دادن خود به آیات قرآن، مشروعیت خود را مطرح می‌کردند.<sup>۲</sup>

برای نمونه، امام باقر 7 در تفسیر آیه ۴۳ سوره نحل: «و ما ارسلنا قبلك الا رجالاتنا الیهم فسلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون»، فرمود: «ذکر منم و ائمه، اهل ذکرند».<sup>۳</sup> یا امام صادق 7 در تفسیر آیه ۱۶ سوره نحل: «و علمت و بالنجم هم یهتدون؛ علاماتی است و هم ایشان به وسیله ستاره رهبری شوند»، فرمود: «ستاره، رسول خداست و علامات، همان ائمه‌اند».<sup>۴</sup> سپس پس از اثبات جایگاه معنوی و حقانیت خویش، احادیثی در باره ثواب<sup>۵</sup> و کیفر<sup>۶</sup> کسانی که به ایشان نیکی یا بدی کرده‌اند را بیان نمودند.

ائمه ابتدا واجب بودن حضور امام در هر عصری،<sup>۷</sup> الهی بودن منصب امامت،<sup>۸</sup> واجب اطاعه بودن ائمه و لزوم شناخت امام و ویژگی شخص امام را مطرح، سپس با عنوان کردن الهی بودن منصب امام (نص)،<sup>۹</sup> به اثبات امامت خویش و نصوص وارده بر آن پرداخته و احادیث بسیار، از جمله حدیث ثقلین و حدیث لوح و ... را در تأیید آن مطرح کردند.<sup>۱۰</sup>

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۰.

۲. کلینی رازی، الکافی، ج ۲، ص ۱۰۳ - ۱۷۷.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۴۵.

۴. همان، ج ۲، ص ۱۴۳.

۵. شیخ صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ج ۱، ص ۱۸۸.

۶. همان، ج ۲، ص ۴۵۵.

۷. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۸.

۸. خواجه نصیرالدین محمد بن حسن طوسی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۸۸.

۹. کلینی رازی، الکافی، ج ۲، ص ۶۱ - ۷۳.

۱۰. طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۱۶۵.



همچنین ایشان احادیثی از پیامبر در باره کسانی که امامت دوازده‌گانه ایشان را قبول دارند، ذکر کرده و بدان وسیله مشروعیت خود را تأیید می‌کردند.<sup>۱</sup>

#### ۴. سازمان‌دهی اقتصادی

باید گفت که هر سازمان و تشکیلاتی، به خصوص تشکیلاتی که با قدرت حاکم زمانش معارض باشد باید بتواند از نظر اقتصادی و مالی خود را تأمین کند، زیرا حاکمیت می‌تواند با اهرم‌های اقتصادی آنها را تحت فشار قرار دهد و زمینه ضعف آنها را فراهم کند. به همین منظور شیعه اثناعشری تدریجاً نهادهایی را طراحی کردند که ضعف اقتصادی آنها را بپوشاند. امام سجاد ۷ افرادی را برای جمع‌آوری خمس و زکات و سهم امام از مناطق مختلف، تعیین می‌کرد تا امام شیعه به صلاح دید خویش آن را برای تشکیلات خود استفاده کند که بعدها این وظیفه به سازمان و کلا واگذار شد.<sup>۲</sup>

در مواردی ائمه به وکلای خویش اجازه می‌دادند تا با وارد شدن به مناصب مختلف دستگاه حکومت، در مواقع ضروری به شیعیان کمک کنند.<sup>۳</sup> بعدها با گسترش نفوذ ائمه و نگرانی حاکمیت از ایشان و محدود کردن بیشتر ائمه و سخت شدن تماس بین ائمه و پیروانشان این اشخاص به تدریج نقش مهم‌تری نیز پیدا کردند و این افراد معدود اشخاصی بودند که می‌توانستند پنهانی با امام در تماس باشند، از این رو در مواردی تنها کسانی بودند که می‌توانستند در مورد حق یا ناحق بودن امام جدید، قضاوت کنند<sup>۴</sup> و بدین وسیله از افتراق بیشتر میان پیروان خویش که معمولاً پس از مرگ یک رهبر ایجاد می‌شود، جلوگیری می‌کردند. البته هر سیاستی نتایج مثبت و منفی را در بردارد، و اگرچه نظام وکالت بعد از رحلت هر امام از افتراق جلوگیری می‌کرد، اما این مسئله صددرصد نبوده و گاه خود وکلا باعث افتراق می‌شدند، مانند جریان واقفه که خود آنها ریشه افتراق شدند.<sup>۵</sup>

۱. همان، ص ۱۷۱ - ۱۷۳.

۲. طبرسی، *احتجاج*، ج ۲، ص ۴۰۵.

۳. احمد بن علی کشی، *رجال کشی*، ص ۹۸ - ۲۵۴.

۴. ابی‌جعفر رشیدالدین محمدعلی ابن شهر آشوب، *مناقب فی آل ابی‌طالب*، ج ۴، ص ۲۸۹.

۵. شهرستانی، *ملل و نحل*، ج ۱، ص ۱۵۰ و ابومنصور عبدالقاهر بغدادی، *الفرق بین الفرق*، ص ۴۰.



## ۵. اشاعه تفکرات

شیعه با حفظ پیروان خود و ایجاد مبانی فقهی توانست خود را به صورت تشکیلاتی منسجم درآورد، حال باید این اندیشه‌ها و مبانی فکری خود را به جامعه تزریق کند. در راستای این هدف، ائمه به ایجاد مجالس درس پرداخته<sup>۱</sup> و به تربیت شاگرد اقدام نمودند<sup>۲</sup> و نوعی نهضت علمی شکل گرفت که دیگر عقاید و فرقه‌ها را به مبارزه خود دعوت نمود و در بسیاری از موارد توانست اندیشه خود را به آنها بقبولاند. ائمه با تربیت شاگردان بسیار، حوزه فکری خود را گسترش دادند و با پراکنده شدن این افراد در مناطق مختلف جغرافیایی، علاوه بر انتشار عقاید شیعه به اثبات امامت ایشان نیز پرداختند. از نکته‌های جالب توجه در این زمینه اشتغال برخی از شاگردان ائمه به تعلیم کودکان است. البته با توجه به نگرانی از اثرپذیری کودکان و نوجوانان از شرایط فرهنگی، دینی و اجتماعی آن عصر، این مورد از تدابیر مواجهه با مشکل به نظر می‌رسد. برای نمونه، کمیت بن زید از اصحاب برجسته امام صادق ۷ در مسجد کوفه به تعلیم کودکان می‌پرداخت.<sup>۳</sup> با توجه به نام یاران و صحابه ائمه می‌توان به گستردگی بازار علم ائمه پی برد؛ نام‌هایی چون کوفی، خراسانی، مروزی، بغدادی، نیشابوری و قمی.<sup>۴</sup>

از دیگر برنامه‌های ائمه اثناعشری برای گسترش دایره طرف‌دارانشان علاوه بر تشکیل مجالس درس و تربیت شاگردان، برنامه‌ریزی ایشان برای قشر بردگان و موالی بود. بردگان در روزگار ائمه قشر منفعل و به حاشیه رانده اجتماع بودند که ائمه با خریداری تعداد قابل توجهی از آنها و آموزش و وارد کردنشان به بستر زندگی معمول و فعال اجتماعی، در واقع در کنار توسعه کمی شیعیان، به نوعی به توسعه کیفی جمعیت اقدام می‌کردند.<sup>۵</sup> با این کار، ضمن آنکه سنت نبوی احیا می‌گردید و بر جریان عدالت محوری جامعه تأکید می‌شد، احتمالاً کسانی برای وقت مقتضی و به عنوان نیروهای قابل اعتماد برای ورود به عرصه‌های سیاسی

۱. شیخ مفید، الارشاد، ص ۱۷۴.

۲. ابی‌الحسن علی بن عیسی بن ابی‌الفتح اربلی، کشف‌الغمه فی معرفة‌الائمه، ج ۲، ص ۲۸۵.

۳. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۱۷، ص ۵.

۴. محمد بن حسن طوسی، رجال طوسی، ص ۹۷ به بعد.

۵. علی بن موسی ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۱۴۲.





نیز تربیت می‌شدند. همچنین ائمه با آزادسازی کنیزان و ازدواج با آنان پیوند عمیقی بین خود و این قشر برقرار می‌کردند و گاه با اعتراض حکام روبه‌رو می‌شدند، مانند ازدواج امام سجاد با کنیز خود.<sup>۱</sup>

تمام پیروزی‌ها و موفقیت‌های شیعه اثناعشری به تشکیلات زیرزمینی و مبارزه مخفی ایشان مربوط می‌شد که شیعیان در نخستین دوران‌های خود به وجود آوردند. هرچند شیعه در تنگنای شرایط سیاسی و دوران تقیه به سر می‌برد، اما جمعیت متشکل و نیروی عقیدتی آنان برای هیچ یک از حکومت‌ها قابل چشم‌پوشی نبود و خود قدرتی اجتماعی به شمار می‌آمد. ائمه شیعه با تلاش برای سازمان‌دهی شیعه، این جمعیت فکری پراکنده به صورت قوی‌ترین دشمن دستگاه مقتدر اموی و عباسی تبدیل شد و در مناطق مختلف، پراکنده و در بدنه اداری حاکمیت رسمی نفوذ کرده و آنها را از درون هم تهدید می‌کرد. همین تلاش‌ها در جهت حفظ ارکان شیعه موجب شد که با عدم حضور فیزیکی، امام شیعه دچار ضعف و نابودی ناشی از خلأ رهبری نشود و همچنان به حیات خود ادامه دهد.

## ب) مبارزات ائمه شیعه زیدیه

### شیوه مبارزه

حرکت زید بن علی در سال ۱۲۲ق در کوفه سرآغاز جنبش‌های زیدیه شد که در طول دو قرن، یعنی قرن‌های دوم و سوم هجری و حتی بعد از آن در کشورهای پهناور اسلامی گسترش یافت. با اینکه این جنبش با قیام زید بن علی بر ضد هشام بن عبدالملک آغاز شد، اما ادامه آن گریبان‌گیر حکومت عباسی نیز شد، چرا که به‌رغم شکست زید بن علی این جنبش به سستی نگرایید و توسط فرزندش یحیی در سال ۱۲۵ق پیگیری شد.<sup>۲</sup>

این حرکت بعدها الگویی شد برای کسانی که به قیام مسلحانه بر ضد حکومت وقت معتقد بودند و یک سری قیام‌های مسلحانه شکل گرفت که چون با الگوبرداری از قیام زید بود به قیام‌های زیدیه معروف و رهبران آن به عنوان ائمه زیدیه شناخته شدند. در میان ائمه

۱. محمد بن سعه الطیقات الکبری، ج ۵، ص ۲۴.

۲. ابوعباس احمد بن ابراهیم، المصابیح، ص ۴۰۷ - ۴۲۳.



زیدیه باید زید را از دیگر ائمه زیدیه تفکیک کرد، زیرا تفکرات زیدیه بعد از زید و بر اساس استنباط دیگران از عملکرد زید به وجود آمده و خود زید به تولید و اشاعه آن نپرداخته بود. هدف زید بن علی از قیام، امر به معروف و نهی از منکر، اصلاح جامعه و بازگرداندن خلافت به اهل بیت : (امام باقر 7) بود و حتی یحیی بن زید نیز بر این مسئله صحه می‌گذارد و عدم ادعای امامت زید را عنوان می‌کرد.<sup>۱</sup> اگرچه نظرات متفاوتی در این باره مطرح شده و گروهی معتقدند که زید دیگران را به امامت خود دعوت می‌کرد.<sup>۲</sup> در مورد زید تناقضات زیادی در منابع تاریخی به چشم می‌خورد، ولی همه منابع در مورد هدف زید که در بالا ذکر شد، اتفاق نظر دارند.

زمانی که زید تصمیم به قیام گرفت افرادی، از جمله عبدالله بن حسن و امام باقر 7 او را از اینکار منع کردند. ایشان او را از تزویر و بی‌وفایی مردم کوفه آگاه و شرایط را برای قیام مناسب ندانسته و از قیام برحذر داشتند، اما زید سخن ناصحان را نپذیرفت. زمانی که زید قیام خود را در سال ۱۲۲ق در کوفه آغاز نمود،<sup>۳</sup> طرفداران او پانزده هزار تن بودند که قرار گذاشتند همان شب در مسجد کوفه علیه بنی‌امیه قیام کنند، اما نیروهای یوسف بن عمر مسجد کوفه را محاصره و طرفداران زید به کمک او نیامدند و از پانزده هزار تن تنها ۲۱۸ نفر او را یاری کردند. البته زید به دلیل بیزاری جستن از شیخین نیز بسیاری از طرفدارانش را قبلاً از دست داده بود.<sup>۴</sup> بالأخره طی زد و خورد بین زید و عمال بنی‌امیه، زید و یارانش کشته شدند. یحیی بن زید نیز سه سال بعد از پدرش به همراه یارانش در خراسان در سال ۱۲۵ق قیام کرد، اما او نیز توسط حکومت کشته شد.<sup>۵</sup>

اما ائمه بعدی زیدیه تغییر رویه دادند و از هدف‌هایی چون اصلاح جامعه و بازگرداندن حکومت به اهل بیت : دور شده و آن را به گرفتن خلافت برای خود تغییر دادند. برای

۱. محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق، *عیون اخبار الرضا*، ج ۱، ص ۱۹۳.

۲. محمد بن علی بن طباطبا (ابن طقطقی)، *تاریخ فخری*، ص ۹۷.

۳. حمید بن احمد محلی، *حلائق الوردیه فی مناقب ائمه زیدیه*، ج ۱، ص ۱۴۲.

۴. محمد بن جریر طبری، *تاریخ الرسل و الملوک*، ج ۷، ص ۱۰۶۷.

۵. محمد بن علی زحیف، *مآثر الابرار فی تفصیل مجملات جواهر الاخبار*، ج ۱، ص ۴۰۴-۴۰۷ و علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۲، ص ۲۲۵.



نمونه، در نامه‌های رد و بدل شده بین محمد بن عبدالله (نفس زکیه) و منصور عباسی این مسئله مشهود است. در نامه محمد بن عبدالله به منصور آمده است:

... پدر ما علی، وصی بود و امام بود، چگونه ولایت او را به ارث برده‌اید در صورتی که فرزندان وی زنده‌اند و نیز می‌دانی که هیچ کس به طلب این کار برنیامده که به نسب و حرمت نیاکان همانند ما باشد. ما از ابنای لعن‌شدگان و طردشدگان و آزادشدگان نیستیم و هیچکس از بنی‌هاشم به قرابت و سابقه و فضیلت همانند ما نیست.<sup>۱</sup>

نفس زکیه کوشید ارتباط خود را با رسول خدا به بهترین وجه ثابت کند و مشروعیت خود را برای خلافت نشان دهد، حتی عبدالله بن حسن پدر نفس زکیه نیز تلاش کرد با ارائه تطبیق‌های تاریخی چون حدیث پیامبر در باه مهدی و تطبیق آن با پسرش محمد، خلافت را به چنگ آورد، از این رو نفس زکیه را همان مهدی موعود از آل فاطمه معرفی کرد.<sup>۲</sup> بیعت با نفس زکیه به عنوان جانشین مناسب برای حکومت امویان که در ابواء صورت گرفت،<sup>۳</sup> نشان‌دهنده مشروع دانستن خود برای گرفتن نهاد خلافت بود، چنان که بنی‌عباس نیز برای به قدرت رسیدن خود، از محبوبیت و مظلومیت علویان، به‌ویژه در خراسان استفاده کرده و همه را به بیعت با فردی از اهل بیعت فرا می‌خواندند حتی خود سفاح و منصور عباسی در ابواء با محمد بن عبدالله بیعت نمودند.<sup>۴</sup>

اما عباسیان پس از دستیابی به خلافت، دیگر به علویان نیازی نداشته و درصدد حذف آنها خصوصاً محمد بن عبدالله برآمدند. این کار در زمان منصور - بر خلاف دوران سفاح - به طور جدی پیگیری شد به طوری که محمد بن عبدالله را که به طور مخفی زندگی می‌کرد، مجبور به قیام نمود. محمد بن عبدالله، معروف به نفس زکیه قیامش را در سال ۱۴۵ق در مدینه آغاز کرد؛ شهری که پشتوانه مالی و انسانی لازم را برای قیام نداشت و این خلاً را افرادی به او گوشزد کردند.<sup>۵</sup> او هنگام مقابله با اعمال عباسی جنگ را به داخل شهر کشاند و ضمن برداشتن بیعت از یارانش با تعداد اندکی به مبارزه ادامه داد و درنهایت، او و یارانش کشته شدند.<sup>۶</sup>

۱. محمد بن جریر طبری، *تاریخ الرسل و الملوك*، ج ۷، ص ۴۸۰۶ - ۴۸۰۸.

۲. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، ص ۲۲۸.

۳. همان، ص ۱۴۱.

۴. محمد بن جریر طبری، همان، ج ۱۱، ص ۴۸۸۴ و شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۱۸۶.

۵. محمد بن جریر طبری، *تاریخ الرسل و الملوك*، ج ۱۱، ص ۴۸۸۷.

۶. عزالدین ابن اثیر، *تاریخ کامل*، ج ۸، ص ۳۴۲۳.



بعد از گذشت دو ماه از کشته شدن نفس زکیه، برادرش ابراهیم بن عبدالله که در زمان قیام نفس زکیه نتوانسته بود به دلیل ناگهانی بودن قیام با او همراهی کند، در بصره در سال ۱۴۵ق دست به قیام زد. انتخاب بصره شاید به این دلیل باشد که اولاً: بصره مرکز شیعیان بود، ثانیاً: در مقایسه با مدینه به خراسان نزدیک‌تر بود و می‌توانستند با شیعیان خراسان در ارتباط باشند، ثالثاً: به مرکز خلافت نزدیک‌تر بود و در فرصت مناسب می‌توانستند به محاصره مقر حکومت پرداخته و منصور عباسی را تحت فشار قرار دهند. به هر حال با وجود پیروزی‌های اولیه، ابراهیم توفیقی نیافت و میدان را به رقیب واگذار کرد و بالأخره در بحبوحه جنگ کشته شد.<sup>۱</sup>

از دیگر ائمه زیدیه حسین بن علی بن حسن، معروف به شهید فح بود که در زمان هادی عباسی در سال ۱۶۹ق در مدینه قیام کرد. ظلم و ستم بسیار زیاد به علویان باعث شد علویان نزد حسین بن علی رفته و او را به قیام ترغیب کنند و او را به رهبری قیام برگزینند.<sup>۲</sup> او سعی کرد از امام کاظم بیعت بگیرد، اما امام نپذیرفت و او را از قیام برحذر داشت.<sup>۳</sup> قیام به ناگاه شکل گرفت، اما پس از یازده روز در منطقه فح پایان یافت و او و یارانش توسط محمد بن سلیمان کشته شدند.<sup>۴</sup>

یحیی بن عبدالله نیز که در جریان قیام فح حضور داشت بعد از شکست قیام بعد از مدتی سرگردانی روانه دیلم شد. دیلمیان به دلیل علاقه به علویان به دورش جمع شدند. اما هارون الرشید با فرستادن فضل برمکی او را وادار به پذیرفتن امان نامه نمود. یحیی علت پذیرفتن امان نامه را نبودن توان نظامی برای درگیری با عباسیان و عدم اتحاد و یکدستی در میان یارانش می‌داند.<sup>۵</sup> او روانه بغداد گردید و در زندان کشته شد.<sup>۶</sup> از جمله دیگر قیام‌های زیدیه قیام ابن طباطبا در سال ۱۹۹ق در کوفه، قیام محمد بن قاسم در

۱. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، ص ۳۳۷.

۲. یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۴۸۸.

۳. کلینی رازی، *کافی*، ج ۱، ص ۳۶۶.

۴. احمد بن سهل رازی، *اخبار فح و خبر یحیی بن عبدالله و اخیه ادريس بن عبدالله*، ص ۶۳؛ علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب و*

*مادن الجوهر*، ج ۲، ص ۳۳۶ و عزالدین ابن اثیر، همان، ج ۷، ص ۲۱۳.

۵. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، ص ۴۶۷ - ۴۶۸.

۶. یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۴۱۲.



سال ۲۱۹ ق در طالقان و قیام یحیی بن عمر در سال ۲۴۹ ق در کوفه یکی پس از دیگری رخ داد و تقریباً همگی سرکوب شدند.

رهبران و ائمه شیعه اثناعشری و ائمه زیدیه هر دو از خانواده پیامبر  $\text{ﷺ}$  بوده و به نیکنامی شهرت داشتند. هردو گروه اهل مبارزه بوده و آرمانشان تشکیل حکومت اسلامی (آل محمد)، عمل به کتاب و سنت و نیز حمایت از محرومان و مستضعفان و برقراری عدل در میان امت اسلامی بود. تنها تفاوت آنها شیوه مبارزهشان بود. ائمه زیدیه همواره شیوه مبارزه مثبت خود را از همان ابتدا در هر شرایطی به کار بردند و با وجود تجربه مکرر شورش‌ها و قیام‌های نافرجام، هیچ‌گاه در پی تغییر راهکارهای مبارزاتی خود بر نیامدند. آنها حتی با تغییر شرایط و وضعیت شیعیان هیچ تغییری در استراتژی مبارزاتی خویش به وجود نیاورده و بارها بدون برنامه‌ریزی، منابع مالی و انسانی خویش را به هدر دادند.

گرچه ائمه زیدیه همواره به اقدامات نظامی روی آورده و اندیشه واحدی داشتند، اما مبارزات ایشان مستمر نبود، بلکه تابع شرایط و مقتضیات بود و جریان شکل‌گیری آنها حالتی احساسی و ناگهانی داشت و در زمانی که اقدام نظامی زیدیان با شکست روبه‌رو می‌شد تا قیام بعدی، سازمان‌دهی افراد و مبارزه مخفی وجود نداشت. آنها تنها در شرایطی مناسب با برنامه‌ریزی مدت‌دار، آن هم دور از قلمرو عباسیان در منطقه‌ای که طرفداران زیادی داشتند، موفق به فعالیت و در نهایت، تشکیل حکومت شدند. برای مثال، ادریس بن عبدالله همراه غلام خود راشد بعد از شکست قیام فخر متواری شد و به مغرب رفته و با استفاده از محبوبیت اهل بیت  $\text{ﷺ}$ ، دیگران را به خود دعوت کرد و بعدها در سال ۱۷۳ ق حکومت اداری را بنیان گذاشت که نزدیک به دو قرن پا برجا بود.<sup>۱</sup> همچنین حسن بن زید علوی که در سال ۲۵۰ ق در طبرستان حکومت علویان طبرستان را تأسیس کرد<sup>۲</sup> و دیگری یحیی الیهادی یکی از نوادگان ابن طباطبا که در سال ۲۸۰ ق در منطقه یمن حکومت زیدیه را تشکیل داد.<sup>۳</sup>

اما جریان مبارزاتی ائمه شیعه اثناعشری مستمر، پیگیر و منسجم بود و مانند یک مسیر، نقطه آغاز و پایانی داشت و هر امام، امام قبل از خود را تأیید و خود را ادامه‌دهنده راه امام قبلی

۱. علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۴، ص ۱۴۶.

۲. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبین*، ص ۴۷۱ و علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۴، ص ۱۵۳.

۳. سید جمال‌الدین احمد (ابن عنبه)، *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب*، ص ۱۶۶.



برای رسیدن به اهداف مورد نظرشان معرفی می‌کرد و از تجربیات گذشته و موقعیت‌های کسب شده، حداکثر استفاده را می‌نمود.<sup>۱</sup> ایشان با زنده نگه‌داشتن واقعه عاشورا و بازگویی مکرر مظلومیت و ظلم‌هایی که بر سر این خاندان آمده بود،<sup>۲</sup> در زمینه تبلیغات به نفع خود استفاده می‌کردند.

اما مبارزات زیدیه به صورت پیگیر و مستمر نبود، بلکه در هر مقطعی به صورت اقدامی نظامی جلوه‌گر می‌شد؛ گاه چند حرکت نظامی با هم صورت می‌گرفت و گاه از قیام خبری نبود. همچنین قیام‌های آنها بیشتر پراکنده و ناگهانی بوده و تقریباً هیچ برنامه‌ریزی طولانی‌مدت در جهت سازمان‌دهی آن وجود نداشت و آنها از قیام‌ها و اقدامات گذشته استفاده چندانی نمی‌کردند. برای مثال، قیام صاحب فخر همانند واقعه کربلا یکی از وقایع اسفناک بود، به طوری که امام جواد در این باره فرمودند: «پس از واقعه کربلا برای ما قتلگاهی بزرگ‌تر از حادثه فخر نبود».<sup>۳</sup> با این حال، زیدیه هیچ‌گاه از این قیام یا قیام‌های دیگر، حتی در زمینه تبلیغات نیز بهره‌برداری ننمود و ارتباط میان رهبران قیام‌ها نیز اندک بود.

ائمه اثناعشری بسیار زودتر از زیدیه وارد عرصه مبارزه شده و تجربیات نظامی نیز داشتند، اما با گذشت زمان ادامه این شیوه را متناسب با شرایط جامعه خود ندانسته و به تغییر استراتژی مبارزه اقدام کردند. آنها حتی در مبارزه منفی نیز با وفاداری به اصل مبارزه، راهکارهای خویش را متناسب با وضعیت جامعه طراحی می‌کردند، به همین دلیل خط مشی ائمه اثناعشری در جریان‌های سیاسی و موضع‌گیری آنها علیه حکام متفاوت بود. این تفاوت اغلب به شرایط زمان، نیازها، امکانات و ضرورت‌های اجتماعی و تاریخی بستگی داشت. امامان شیعه اثناعشری با اینکه اهداف سیاسی یکسانی داشتند، ولی به دلیل اختلاف شرایط محیطی و زیستی خود و تفاوت نیازها و اولویت‌های معنوی و مادی جامعه، شیوه‌های متفاوتی را به کار گرفتند. در مجموع، زندگی امامان شیعه اثناعشری حاکی از حرکتی مستمر با هدف حفظ فرهنگ شیعه بود. گفتار و رفتار ائمه اثناعشری از آغاز کار تا زمان آغاز غیبت صغرا چنان منسجم و هماهنگ بود که هر محقق و پژوهشگری به آسانی این مطلب را در می‌یابد که آنها شاخه‌های یک درخت‌اند که با گونه‌های مختلف تجلی یافته‌اند.

۱. کلینی رازی، *الکافی*، ج ۶، ص ۴۷۴.

۲. همان، ج ۶، ص ۴۷۴ و مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۴۶، ص ۷۹.

۳. سید محسن امین، *اعیان الشیعه*، ج ۶، ص ۱۰۱ و ابن‌عنه، *عمدة الطالب فی انساب آل ابی‌طالب*، ص ۱۷۲.



## ۱. تقیه

از آنجا که «قیام به سیف» از شرایط اصلی امام در نگاه زیدیه است،<sup>۱</sup> این اصل با «تقیه» هیچ همخوانی نداشته و زیدیه این اصل را تخطئه می‌کردند. عدم رعایت تقیه توسط زیدیه باعث شد که ائمه زیدیه و طرف‌داران ایشان از طرف حاکمیت به راحتی شناسایی شده و همواره تحت تعقیب و آزار قرار گرفته و با کوچک‌ترین بهانه سرکوب شوند. حال آنکه شیعیان امامیه به دلیل توسل به تقیه، کوچک‌ترین بهانه‌ای به حاکمیت نداده و حاکمیت به راحتی نمی‌توانست در صدد دستگیری و آزار ایشان برآید. سرانجام غم‌انگیز هر یک از ائمه که کشته‌شدن یا مسمومیت پنهانی بوده است،<sup>۲</sup> خود گواه این مسئله است که دست آنها در نابودی ائمه اثناعشری کوتاه بود و آنها نمی‌توانستند به آسانی و بدون برانگیختن اعتراض، ایشان را از بین ببرند.

## ۲. سازمان‌دهی تشکیلاتی

مقطعی بودن و عدم استمرار مبارزه ائمه زیدیه که تابع شرایط و مقتضیات جامعه بود و به صورت ناگهانی و احساسی نمود می‌یافت، باعث شد که آنها فرصت کافی برای سازمان‌دهی تشکیلاتی نداشته باشند و مانند ائمه اثناعشری - از زمان امام سجاد به بعد - به منظور جمع‌آوری نیروهای پراکنده خود و تشکیل یک جامعه زیدی به ایجاد سازمان و تشکیلات خاصی اقدام ننمایند. طبیعی است این امر موجب می‌شد که در زمان قیام، نفرات زیادی آنها را همراهی نکنند. اگرچه در ابتدای امر تعداد پیروان زیدیه زیادتر بود، اما به دلیل عدم سازمان‌دهی جمعیتی و عدم ایجاد مبانی فکری که این افراد را به هم پیوند دهد، در زمان قیام با کمبود نفرات روبه‌رو می‌شدند. برای نمونه در قیام نفس زکیه حدود ۳۱۳ نفر بیشتر با او همراهی نکردند.<sup>۳</sup> نبودن مبانی فکری و اعتقادی مشترک که باعث عدم پیوند میان این

۱. شهرستانی، *ملل و نحل*، ج ۱، ص ۱۵۶.

۲. ابن سعد، *الطبقات الكبرى*، ج ۵، ص ۲۳۸؛ اربلی، *کشف الغم*، ج ۲، ص ۳۲۲؛ شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۱۵۶ و ابن عنبه، *عملة الطالب فی انساب آل ابی طالب*، ص ۱۳۷.

۳. ابن اثیر، *تاریخ کامل*، ج ۸، ص ۳۴۲۳.



افراد می‌شد، نتیجه‌ای دیگر نیز به بار می‌آورد و آن استفاده از نیروهایی بود که از نظر اعتقادی با آنها ارتباط کمتری داشتند. این مسئله باعث پراکندگی افراد و درگیری و عدم اتحاد در جریان قیام می‌شد.

همچنین این مورد در باره خود زید نیز مصداق داشت. زید برای اینکه حمایت مردم را جلب کند به ترکیب و تلفیق عقاید شیعی با عقاید عامه دست زد و در اندیشه ایجاد سازش میان آنها بود.<sup>۱</sup> بر همین اساس، زید با وجود اعتقاد به برتری علی ۷ بر خلفای پیشین، امامت و خلافت آنان را پذیرفت. او در مسائل شرعی نیز به فقه عامه تمایل زیادی نشان داد، چنان که نوبختی، زیدیه را نزدیک‌ترین فرقه به اهل سنت دانسته است.<sup>۲</sup> البته این منش سیاسی زید چندان مؤثر واقع نشد و حتی همین سیاست محافظ کارانه موجب شد تا جمعی از شیعیان از گرد او پراکنده شده و به امام صادق ۷ بپیوندند.<sup>۳</sup>

اما ائمه اثناعشری با ایجاد تشکیلات و سازمان‌دهی جمعیتی ابتدا نیروهای اولیه را حفظ، سپس با ایجاد فقه و مبانی فکری، طرفداران حاضر خویش را منسجم کرده و با تبیین مبانی اندیشه‌ای و اشاعه آن، دایره طرفداران خویش را گسترش دادند. همچنین به دلیل عدم کمبود نفرت، از وارد کردن نیروهای عقیدتی دیگر به بدنه تشکیلاتشان جلوگیری و بر اتحاد خود افزودند. برای مثال، ائمه شیعه اثناعشری می‌توانستند از غالیان استفاده و ایشان را در موارد خاص به کار گیرند، در صورتی که با آنها به مبارزه پرداخته و از دایره خود بیرون کردند.<sup>۴</sup>

### ۳. سازمان‌دهی اقتصادی

اگرچه منابع مالی موردی برای زیدیه وجود داشت و از کمک‌های مالی پیروان خود بهره‌مند می‌شدند، اما ائمه زیدیه از یک سو، به ایجاد منبع درآمدی ثابت اقدام ننموده و به ایجاد سازمانی شبیه سازمان وکالت که ائمه اثناعشری آن را ایجاد کردند، موفق نشدند و از سوی دیگر، حاکمیت نیز به دلیل مخالفت علنی و عدم تقیه، ایشان را در مضیقه مالی قرار داد و

۱. علی بن حسین مسعودی، *التنبیه و الاشراف*، ص ۱۷۹.

۲. نوبختی، *فرق الشیعه*، ص ۹۰.

۳. شهرستانی، *ملل و نحل*، ج ۱، ص ۱۳۹.

۴. همان، ج ۲، ص ۱۴ و نوبختی، *فرق الشیعه*، ص ۳۸.





همه امکانات محدود مالی، از جمله سهمیه بیت‌المال را از ایشان دریغ کرد و مطمئناً همین ضعف مالی، سهم بسیار زیادی در شکست قیام‌های آنها داشت. برای نمونه، صاحب فخر به دلیل ضعف مالی از مهدی عباسی (کسی که سعی در نابودی خاندان او داشت) تقاضای پول کرد و تازه همان پول را به درستی در راستای قیام استفاده ننموده و یکجا به فردی بخشید.<sup>۱</sup>

#### ۴. اشاعه تفکرات

ائمه زیدیه به دلیل درگیری‌های نظامی و نداشتن فرصت مناسب نتوانستند به تفکرات خود، صورت خاص داده و سپس به اشاعه آن پردازند. عدم وجود مبانی فکری و عقیدتی سازمان‌یافته باعث شد ایشان مبنایی برای ایجاد مجالس درس و تربیت شاگرد نداشته باشند. حال آنکه ائمه شیعه اثناعشری با ایجاد مبانی فکری و عقیدتی و پرورش آن، که به فقه تعبیر می‌شود، برای تشکیلات خود اساسنامه‌ای داشته و سپس با برپایی مجالس درس و مناظره،<sup>۲</sup> تربیت شاگرد<sup>۳</sup> و همچنین تربیت بردگان و موالی<sup>۴</sup> آن را اشاعه و گسترش دادند. همچنین نبود سازمان وکالت که توسط ائمه اثناعشری ابتدا به منظور امور و فعالیت‌های اقتصادی سامان گرفت و بعدها در امور آموزشی و ارتباط با پیروانشان در مناطق مختلف و دوردست، از آن سود بردند، باعث شد که زیدیه از داشتن این وسیله مهم برای اشاعه تفکرات خود بی‌نصیب باشند و نتوانند با گسترش افکار خود بر دایره طرف‌دارانش بیفزایند و خود را قدرتمندتر سازند.

بعدها حسن بن زید در طبرستان و یحیی الیهادی در یمن با ارسال داعیانی به اطراف، به تبلیغ مذهب خود پرداختند، حتی یحیی الیهادی به نگارش کتاب‌هایی در زمینه حدیث و فقه دست زد که این کارها در گسترش مذهب زیدیه تأثیر بسیاری داشت،<sup>۵</sup> البته استفاده از داعیان و ایجاد مبانی فکری و فقهی، سلاحی بود که زیدیه دیر از آن استفاده نمودند، حال آنکه با

۱. محمد بن علی بن طباطبا، *تاریخ فخری*، ص ۲۶۱.

۲. شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۱۷۴.

۳. اربلی، *کشف الغمه*، ج ۲، ص ۳۸۵؛ ابوالفرج اصفهانی، *الایمانی*، ج ۱۷، ص ۵ و احمد بن علی کشی، *رجال کشی*، ص ۱۳۳.

۴. ابن طاووس، *اقبال الاعمال*، ص ۴۴۵؛ شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۱۴۲ و بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۲، ص ۴۸۸.

۵. ابن ندیم، *الفهرست*، ص ۲۷۴.



تلاش‌های مستمر و پیگیر ائمه شیعه اثناعشری در جهت اشاعه تفکرات خویش، مرزهای اندیشه شیعی گسترش یافت و مناطق بیشتری، از حجاز گرفته تا شمال آفریقا و از عراق تا ایران تحت نفوذ قرار گرفت.<sup>۱</sup> پراکندگی شیعیان اثناعشری در این مناطق، نشانه ضرورت ارتباطی منظم به منظور گسترش بیشتر تشیع یا دست کم حفظ وضعیت موجود بود. این کار به وسیله تعیین وکلا در این مناطق صورت گرفت؛ این گونه که ائمه گروهی از شاگردان و اصحاب خویش را به نمایندگی از طرف خود در مناطقی از کشور تعیین کرده و شیعیان خود را به آنها ارجاع داده تا احکام دینی و مبانی فکری خود را از ایشان بیاموزند و همچنین به آنان وکالت دادند تا حقوق شرعی را جمع‌آوری و به صلاح‌دید امام هزینه کنند.<sup>۲</sup>

### نتیجه

از آنجا که هدف ائمه شیعه اثناعشری رساندن خلق به خدا و تکامل بخشیدن به روح انسان‌ها و پیراستن زندگی ایشان از آلودگی‌ها و رذایل جسمانی و فکری بود، و در مرحله بعد به منظور دستیابی به آن اهداف عالی به روابط اجتماعی و شرایط سیاسی جوامع بشری نظر داشتند، می‌توان به روشنی دریافت که ایجاد تحول فکری در جوامع بشری از محورهای اصلی برنامه رهبران الهی است و تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در پی آن صورت می‌گیرد و اصولاً تعرض آنان به امور سیاسی جامعه، به این دلیل بوده است که نوع حکومت، شخصیت و عملکرد حاکم و قوانین وضع شده از سوی حاکمان تأثیری عمیق در فکر و فرهنگ و ایمان و شخصیت افراد جامعه دارد.

بنابر این، هرگاه زمینه برای تحول فرهنگی در جامعه وجود داشته باشد، نیازی به قیام و جنگ و درگیری نبوده، زیرا تحول فکری اساس بنیادین هر تحول مثبت اجتماعی است و با تصحیح افکار و اندیشه‌ها، بهنجار گشتن نظام سیاسی و اجتماعی امری حتمی و ناگزیر است، از این رو ائمه، نخست به تبلیغ دین خود و تصحیح عقاید و اندیشه مردم می‌پرداختند و تا زمانی که دشمن راه تبلیغ را به روی ایشان مسدود نمی‌کرد به نبرد و رویارویی نظامی دست نمی‌زدند.

۱. شیخ طوسی، *اختیار معرفة الرجال*، ج ۲، ص ۴۰۵ و نجاشی، *رجال نجاشی*، ص ۲۱۲.

۲. برای آگاهی بیشتر در باره سازمان وکالت، ر.ک: محمدرضا جباری، *سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه*، چاپ دوم: قم، انتشارات مؤسسه امام خمینی (ره)، ۱۳۸۲.

بر این اساس، هدایت، اصلی‌ترین وظیفه امام است. برخلاف شیعه زیدیه که قیام به سیف را شاخص‌ترین تکلیف امام می‌دانستند، تشیع اثناعشری حتی قیام در مقابل حاکمیت جور و تشکیل حکومت حق را نیز ابزاری در جهت تسهیل انجام وظیفه اصلی، یعنی اعمال هدایت می‌دانستند. بنابر این از نظر شیعه اثناعشری، اولاً: شرایط برای اقدام نظامی اصلاً مناسب نبود، ثانیاً: با توجه به هدف ایشان، یعنی هدایت، تصحیح اندیشه‌ها و باورهای جامعه در اولویت برنامه‌های ایشان قرار گرفت، اما ائمه زیدیه علاوه بر اینکه به نامناسب بودن شرایط برای اقدامات نظامی توجه نمودند، در این مقطع تنها به فکر جابه‌جایی قدرت حاکمه و به دست‌گرفتن قدرت سیاسی بودند. در نگاه ایشان هدف اصلی به قدرت رسیدن است، اما برای امام شیعه رسیدن به حکومت هدف نبود، امام شیعه چه قدرت سیاسی را در دست داشت یا در رأس حکومت نبود باز امام بود و این امر بر الهی بودن امامت و فراتر بودن آن از حکومت دنیوی دلالت دارد.

ائمه شیعه اثناعشری طبق برنامه‌ریزی منظم و در عین حال متفاوت، در هر عصر و دوره‌ای برای اصلاح اندیشه‌ها و رد شبهات فکری و در نهایت، ایجاد انقلاب فکری و فرهنگی که شیعه بتواند در راستای آن به پیاده کردن الگوهای مورد نظر خویش موفق شود، برنامه‌های خود را اجرا می‌کردند و برای رسیدن به این کار، نهایت استفاده را از منابع فرهنگی و اقتصادی موجود می‌نمودند و با پی‌ریزی سازمان‌ها و نهادهایی چون وکالت به تقویت بنیان شیعه می‌پرداختند.





## فهرست منابع

۱. ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة‌الله، *شرح نهج البلاغه*، بیروت، دار الجیل، ۱۴۰۷ق.
۲. ابن اثیر، عزالدین، *تاریخ کامل*، ترجمه محمد حسین روحانی، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۸.
۳. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمان بن علی عیسی بن ابی‌الفتح، *المنتظم*، لبنان، دار الکتب العلمیه، [بی‌تا].
۴. ابن حزم اندلسی، محمد علی بن احمد، *الفصل فی الملل و الاہواء و النحل*، تحقیق یوسف بقاعی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
۵. ابن سعد، محمد، *الطبقات الکبری*، بیروت، دار بیروت، ۱۴۰۵ق.
۶. ابن شهر آشوب، ابوجعفر رشیدالدین محمد بن علی، *مناقب فی آل ابی‌طالب*، قم، نشر علامه، [بی‌تا].
۷. ابن طاووس، علی بن موسی بن جعفر، *لہوف*، ترجمه سید ابوالحسن میر ابوطالبی (حسینی) قم، انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۰.
۸. ابن طاووس، علی بن موسی، *اقبال الاعمال*، تهران، دار الکتب، [بی‌تا].
۹. ابن طباطبا، محمد بن علی، *تاریخ فخری*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۵۰.
۱۰. ابن عنبه، سید جمال‌الدین احمد بن علی حسنی، *عمدة الطالب فی انساب آل ابی‌طالب*، تصحیح محمدحسن آل طالقانی، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۳۶۲.
۱۱. ابن ندیم، محمد بن اسحاق، *الفہرست*، قاهره، ۱۳۴۸ق.
۱۲. ابوعباس، احمد بن ابراہیم، *المصابیح*، صنعاء، مؤسسه الامام زید بن علی الثقافیه، ۱۴۲۲م.
۱۳. اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی‌الفتح، *کشف النعمه فی معرفۃ الأئمہ*، ترجمه سید ہاشم رسولی محلاتی، [بی‌جا]، دار الکتب الاسلامی، ۱۴۰۱ق.
۱۴. اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل، *مقالات الاسلامیین*، تحقیق محمد بن محیی‌الدین عبدالحمید، بیروت، المكتبة العصریه، ۱۴۱۹ق.



۱۵. اشعری، سعد بن عبدالله ابی خلف، *المقالات و الفرق*، ترجمه محمد جواد مشکور، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
۱۶. اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین، *مقاتل الطالبیین*، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی و علی اکبر غفاری، تهران، انتشارات صدوق، [بی تا].
۱۷. اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین، *الاغانی*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق.
۱۸. امین، سید محسن، *اعیان الشیعه*، چاپ اول: بیروت، ۱۳۶۹.
۱۹. بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر، *الفرق بین الفرق*، ترجمه محمد جواد مشکور، تهران، انتشارات اشراقی، ۱۳۸۵.
۲۰. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، *انساب الاشراف*، تحقیق سهیل ذکار، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷ق.
۲۱. بلاذری، احمد بن یحیی، *فتوح البلدان*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق.
۲۲. بلخی، ابی زید احمد بن سهل، *البدء و التاريخ، خلیل عمران منصور*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
۲۳. جباری، محمدرضا، *سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه*، چاپ دوم: قم، انتشارات مؤسسه امام خمینی(ره)، ۱۳۸۲.
۲۴. دینوری، احمد بن داوود، *اخبار الطوال*، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۴۰۹ق.
۲۵. زحیف، محمد بن علی، *مآثر الابرار فی تفصیل مجملات جواهر الاخبار*، صنعاء، مؤسسه الامام زید بن علی الثقافیه، ۱۴۲۳م.
۲۶. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم بن احمد، *ملل و نحل*، سید محمدرضا نائینی، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۶۱.
۲۷. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، *ثواب الاعمال و عقاب الاعمال*، علی اکبر غفاری، [بی تا- جا]، نشر حیدری، ۱۳۶۷.
۲۸. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، *عیون اخبار الرضا*، محمدتقی اصفهانی، [بی تا]، انتشارات علمیه اسلامی، [بی تا].
۲۹. طبرسی، ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب، *احتجاج*، حسن مصطفوی، [بی تا]، انتشارات کتابخانه سنائی، [بی تا].



۳۰. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الرسل و الملوك*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۵۸.
۳۱. طوسی، خواجه نصیرالدین محمد بن حسن، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، جمال‌الدین حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلی)، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، [بی تا].
۳۲. طوسی، محمد بن حسن، *اختیار معرفة الرجال*، میرداماد استرآبادی، قم، [بی تا]، ۱۴۰۴ق.
۳۳. طوسی، محمد بن حسن، *رجال طوسی*، قم، دار الذخائر، ۱۴۱۱ق.
۳۴. قزوینی، رازی نصیرالدین ابورشید عبدالجلیل، *النقض*، میر جلال‌الدین محدث، [بی جا]، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸.
۳۵. کشی، احمد بن علی، *رجال کشی*، بمبئی، [بی تا]، ۱۳۱۷.
۳۶. کلینی رازی، محمد بن یعقوب اسحاق، *الکافی*، ترجمه علی‌اکبر غفاری، تهران، دار الکتب اسلامی، ۱۳۶۳.
۳۷. مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، موسی خسروی و حبیب‌الله بیاتی، [بی جا]، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۵۷.
۳۸. محلی، حمید بن احمد، *الحدائق الوردیه فی مناقب ائمه الزیدیه*، صنعاء، مرکز بدرالعلمی و الثقافی، ۱۴۲۳م.
۳۹. مسعودی، علی بن حسین، *التنبیه و الاشراف*، [بی جا]، دار الصاوی، [بی تا].
۴۰. مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، قم، مؤسسه دارالهجره، ۱۴۰۴ق.
۴۱. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، انتشارات علمیه اسلامی، [بی تا].
۴۲. نجاشی، احمد بن علی، *رجال نجاشی*، قم، مکتبه الداوری، [بی تا].
۴۳. نوبختی، حسن بن موسی، *فرق الشیعه*، تصحیح محمد صادق آل بحر العلوم، نجف، المکتبه المرتضویه، ۱۳۵۵.
۴۴. *نهج البلاغه*، ناهید آقا میرزایی، تهران، انتشارات ارمغان، ۱۳۸۱.
۴۵. یعقوبی، احمد بن یعقوب، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸ق.

## وضعیت محاکم در عصر ایلخانان

پروین رستمی\*

### چکیده

نظام قضایی در ایران قبل از حمله مغول، ایرانی - اسلامی بود و احکام و قوانین از دین نشئت می‌گرفت. ساختار قضایی اسلامی از سازمان قضایی دوران باستان بسیار تأثیر پذیرفت. در محاکم شرعی دوران اسلامی، بر اساس سازمان قضایی ایران در دوره باستان، قاضی القضاتی همانند موبدان موبد در رأس این ساختار قرار می‌گرفت و بعد از آن قاضی، نایب قاضی و به تأثیر از قوانین فقهی - اسلامی، شهود، وکلا، امنای قاضی و ... قرار می‌گرفتند. این ساختار تا هجوم مغولان و تشکیل حکومت ایلخانی وجود داشت و بعد از این دوران، نظام قضایی اسلامی ایرانی - مغولی روی کار آمد.

همراه با ورود مغولان، قوانین یاسا وارد ایران شد. محاکم آنها یارغو نام داشت که بر اساس یاسا، احکامشان را صادر می‌کردند، اما با توجه به تساهل مذهبی مغولان، آنها محاکم شرع را برای مردم باقی گذاشتند و یارغو را برای مغولان و صاحب منصبان غیر مغولی به کار گرفتند. تسلط مغولان بر مردم ایران و اوضاع آشفته آن روزگار باعث رواج عرف و آداب و رسوم نیز شد و محاکمی دیگر (همچون دیوان حکمیت که کمتر بر اساس احکام شرع و بیشتر بر اساس عرف و عادت، حکم صادر می‌کرد، و امارت اولوس و اولکا) در کنار محاکم شرع و یارغو و با هدف عدم مراجعه مغولان به یارغو به وجود آمد. البته نقش محاکم غیر شرعی مغولی، بعد از اسلام آوردن ایلخانان و نیز پس از سقوط آنان هر چه بیشتر کم‌رنگ‌تر شد و محاکم شرعی و قوانین اسلام جایگزین آنها گردید تا جایی که در دوره صفویان دیگر چیزی از آنها باقی نماند.

**واژه‌های کلیدی:** محکمه، شرع، عرف، اسلام، یارغو، یاسا و ایلخانان.

\* کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی از دانشگاه بین المللی امام خمینی(ره) قزوین.





## مقدمه

حمله و هجوم مغولان به ایران در ۶۱۶ ق / ۱۲۱۹م نظام قضایی در ایران را با دوران پیشین آن متفاوت کرد. تا این زمان ایران بخشی از جهان اسلام و احکام شریعت بر آن جاری بود، اما با ورود مغولان قوانین یاسا همانند احکام اسلامی در زندگی مردم اجرا شد. یاسا قوانین بدوی بود که تنها برای مغولان چادرنشین کفایت می‌کرد، نه برای اقوام متمدن ایران، به همین دلیل کم کم با اسلام آوردن ایلخانان آثار آن از بین رفت و بعد از انقراض آنها نیز دیگر به کار گرفته نشد. این مسئله از آنجا ناشی می‌شد که یاسا و قوانین مغولی در تضاد عینی با قوانین اسلام بود و طبیعتاً در وضع محاکم که بر اساس شریعت بنا شده بود، اختلال پیش می‌آورد.

نکته مهم و اصلی در وضعیت محاکم، محاکمی بود که در مقابل محاکم شرع ایجاد شد، همچون دیوان حکمیت و دیوان یارغو. و اگر چه یارغو برای مغولان و دعاوی خاص و جدایی آنها از محاکم شرع مفید بود، اما باعث وارد شدن عرفیات به نظام حقوقی ایران و اسلام شد و هر چه بیشتر موجب عرفی شدن محاکم گردید.

در باره این موضوع در برخی کتاب‌ها مانند *تاریخ مغول*، اشیپولر، *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران*، لمتون و *آیین کشورداری در عهد وزارت رشیدالدین فضل‌الله*، هاشم رجب‌زاده، قسمت‌های جداگانه‌ای به آن اختصاص داده شده و در کتاب *دین و دولت در عهد مغول* (جلد دوم) شیرین بیانی نیز به محاکم شرعی آن دوره اشاره‌هایی شده است.

در تحقیق حاضر سعی شده است که نه تنها نظام قضایی دوران ایلخانان به تفصیل توضیح داده شود، بلکه به دو سؤال اساسی پاسخ داده شود:

نخست، اینکه آیا با ورود یاسا و رسوم مغولی، وضعیت محاکم آن دوره ایران همچنان بر روال سابق خود باقی ماند؟

دوم، آیا آیین مغولی در وضعیت محاکم تأثیری داشته و در وضع محاکم خللی وارد ساخت؟



## وضعیت محاکم در عصر مغول

حکام مغولی در ایران (به غیر از احمد نگویدار، غازان، الجایتو و ابوسعید) به اجرای احکام شریعت توجهی نداشتند. مغولان خود هیچ‌گونه قوانین و مقررات حقوقی نداشتند، بلکه آنها پاره‌ای آداب و رسوم و عرفیات و خرافات را به شدت اجرا می‌کردند و عدم اجرا و نادیده گرفتن آنها، گناه شمرده می‌شد و مجازات‌های سختی در پی داشت. یاسا نیز مجموعه‌ای از همان آداب و رسوم قبیله‌ای مغولان و دستورات و احکامی بود که چنگیزخان به آن افزوده بود و وارد جامعه اسلامی شد.

گفتنی است با روی کار آمدن چنگیز و اتحاد قبایل مغولی، این آیین و رسوم که تدوین هم نشده بود، به نظر چنگیز برای قبایلش کافی نبود و باید مقرراتی به وجود می‌آورد که جواب‌گو باشد؛ یعنی با قبول آیین‌های قبلی، قوانین جدیدی به وجود آورد و آن را «یاسا» نامید. یاسا نه تنها برای عامه مغولان لازم الاجرا بود، بلکه خانان مغول نیز باید به آن احترام گذاشته و مراعاتش الزامی بود و از آنجا که چنگیز به آن صبغه الهی داده بود (و مغولان نیز احکامش را یرلیغ آسمانی می‌پنداشتند) عدم رعایت قوانینش را گناه و در نهایت جرم می‌دانستند. چنگیزخان نخستین بار آن را در قوریلتای سال ۱۲۰۶م طرح کرد. بنا بر روایت جوینی، چنگیزخان، چون اقوام تاتار بی‌سواد بودند دستور داد که کودکان مغول خط ایغوری را بیاموزند و بعد تمام «یاسا»ها را بر طومارهایی نوشته و آن را «یاسانامه بزرگ»<sup>۱</sup> یا «توره»<sup>۲</sup> و یا «تونجین»<sup>۳</sup> نامیدند و قرار بر این شد که یاسانامه بزرگ در خزانه شاهزادگان بماند تا هرگاه خانی بر تخت سلطنت جلوس کرد یا شاهزادگان برای حادثه‌ای جمع شدند و یا لشکری آماده کنند به آن مراجعه نمایند.<sup>۴</sup> احتمالاً اصل یاسا به زبان مغولی بوده است و چنگیز با نوشتن یاسا به زبان ایغوری سعی داشته که یاسا دوام بیشتری داشته باشد.



۱. عبدالرحمن ابن‌خلدون، *العبر*، ص ۷۶۱.  
۲. معین‌الدین نطنزی، *منتخب التواریخ*، ص ۱۶۸.  
۳. وصاف الحضرة، *تحریر تاریخ وصاف*، ص ۲۹۳.  
۴. عظاملک جوینی، *جهانگشای جوینی*، ص ۳۹.



به تدریج هر یک از خانان نیز بعد از چنگیز، امور و قوانینی را با تأکید بر محترم دانستن یاسای چنگیزی، به مقرراتش می‌افزودند. در *جهانگشا جوینی* آمده است که بعد از چنگیز خان، اکتای دستور داد قوانین و فرامینی را که پدرش صادر کرده بود، مثل گذشته پا برجا باشد و تغییری در آن داده نشود.<sup>۱</sup> بعد از او کیوک هم همین دستور را در مورد قوانین و یاساهای اکتای داد<sup>۲</sup> و خود را به اجرای یاسا ملزم می‌دانست<sup>۳</sup> و در این رابطه هنگام انتخابش به تصفیه مخالفانش پرداخت و نایب‌السلطنه اغول غایمش را نیز اعدام کرد و در پی تقویت امپراتوری مغول و اجرای شدیدتر یاسا بر آمد.<sup>۴</sup> همین‌طور قویلای نیز که در سال ۶۵۸ ق بر تخت خانی نشست، به حکام اطراف نامه‌ها فرستاد تا در نگهداری و اجرای یاسای چنگیزی کوشش کنند.<sup>۵</sup>

افزودن قوانین به یاسا توسط خانان بعد از چنگیز به این دلیل بود که چنگیز هنگامی که مقرراتش را تدوین کرد مملکتش آن چنان گسترده و از شرق تا غرب کشیده نشده بود و در اوایل کشورگشایی و قبل از بسط حکومت در سایر ممالک با مشکلاتی در طرز اداره آن روبه‌رو نشده بودند، به همین دلیل، توصیه به مراعات قوانین چنگیز و اعمال شدیدی که برای اجرای آن در نظر گرفته بودند برای این بود که مبادا باعث ضعف و سستی در پایه‌های آن شود. خانان بعدی نیز برای اداره کشورهای خارج از مغولستان در چین، ایران و آسیای مرکزی، خود دست به تصویب قوانینی می‌زدند و فقط کافی بود که این مسائل و موارد، با یاسای چنگیزی مغایر نباشد.

هنگامی که حکومت ایلخانان در ایران تشکیل شد قوانین اسلام و یاسا در تقابل با هم بودند. در حکومت هر ایلخانی وضع به گونه‌ای متفاوت بود. در دوره هلاکو و آباقا (۶۶۳ - ۶۸۰ ق) نمی‌توان گفت که آیا آنها حقیقتاً پیرو دین بودا بودند و آیا بوداییان، و خاصه روحانیون بودایی آنان را بودایی می‌دانستند یا آنکه تنها آداب و رسوم بوداییان را به کار می‌بستند و این دین را به علی - برای مثال به منظور جلب توجه قان (قویلای) - رایج می‌کردند. آنها با روحانیون بودایی، به‌خصوص لاماهای تبتی بسیار محشور بودند و عبادتگاه‌های

۱. همان، ص ۱۱۹.

۲. همان، ص ۱۳۹ و محمد بن خاوند شاه بن محمود میرخواند، *روضه الصفا فی سیرة الانبیاء و الملوک و الخلفاء*، ج ۵، ص ۸۳۳.

۳. عظاملک جوینی، *جهانگشای جوینی*، ص ۱۳۵.

۴. دوراکه ویلتس، *سفیران یاب به دربار خان مغول*، ص ۱۵.

۵. وصاف الحضرة، *تحریر تاریخ و صاف*، ص ۱۵.



بودایی ساخته و ثروت فراوان نثار آن معابد کردند. معابد بودایی ظاهراً در سراسر ایران پراکنده بود، زیرا گفته می‌شود که در سال ۶۹۵ ق تعدادی از این معابد ویران شد.<sup>۱</sup>

در دوره احمد تگودار (۶۸۰ - ۶۸۳ ق) که مسلمان شد، شریعت اسلامی بیشتر مورد استفاده بود. وی فرمان‌هایی برای رواج اسلام صادر کرد، همچون ممانعت از شرب خمر، ویرانی بتخانه‌ها و صوامع و تبدیل آنها به مساجد، بازسازی سازمان اوقاف و اجبار اهل ذمه به پوشیدن لباس مخصوص آنها به منظور تشخیص این گروه.<sup>۲</sup>

با روی کار آمدن ارغون (۶۸۳ - ۶۹۰ ق)، بار دیگر یاسای چنگیزی و آداب مغولی به‌جای شریعت اسلامی حکم‌فرما شد، گرچه سعدالدوله، وزیر یهودی ارغون دستور داد که احکام و قضایا و مراعات را طبق احکام شرع، حل و فصل کنند.<sup>۳</sup>

در دوره گیخاتو (۶۹۰ - ۶۹۴ ق) وضعیت شریعت و قوانین اسلامی بهتر از دوره ارغون بود. در پشت سکه‌ها کلمه شهادتین حک شده بود. گیخاتو گاهی اوقاتش را با شیوخ می‌گذرانید، چنان‌که عدم رعایت «یاسا» و سنت‌های مغولی را علت برکناری گیخاتو نام برده‌اند. اما بایدو (۶۹۴ ق) به احیای یاسا پرداخت و فرامین را لغو و یرلیغ‌های جدیدی صادر کرد.

تا روی کار آمدن غازان (۶۹۴ - ۷۰۳ ق) قضاوت، دوگانه و بر اساس یاسا و قوانین و مقررات اسلامی بود، اما با اسلام آوردن غازان احکام و دستورات شرعی جای یاسا را گرفت و فرمان‌هایی صادر کرد که بر اساس شریعت اسلامی بود، اگرچه باز هم نمونه‌هایی از یاسا باقی ماند.<sup>۴</sup> الجایتو (۷۰۳ - ۷۱۷ ق) نیز اجرای قوانین اسلامی را تأکید کرد و در فرمانی، تمام فرمان‌ها و احکامی را که برادرش غازان صادر کرده بود، بدون هیچ تحریفی لازم‌الاجرا دانست<sup>۵</sup> و خود نیز قوانین را اجرا کرد.<sup>۶</sup> ابوسعید (۷۱۷ - ۷۳۶ ق) نیز قوانین پدرش الجایتو را به کار برد.<sup>۷</sup> اما ارپاخان (۷۳۶ ق)، رسم و آیین مغولی و چنگیزی را معمول داشت.<sup>۸</sup>

۱. برتولد اشپولر، *تاریخ مغول در ایران*، ص ۱۸۷.

۲. شیرین بیانی، *دین و دولت در عهد مغول*، ج ۲، ص ۴۱۳.

۳. وصاف الحضرة، *تحریر تاریخ وصاف*، ص ۱۳۴ و میرخواند، *روضۃ الصفا فی سیرۃ الانبیاء و الملوک و الخلفاء*، ج ۵، ص ۹۲۷.

۴. محمد بن علی شبانکاره‌ای، *مجمع الانساب*، ج ۲، ص ۲۶۸.

۵. وصاف الحضرة، همان، ص ۲۵۲.

۶. محمد بن علی شبانکاره‌ای، همان، ج ۲، ص ۲۷۰.

۷. وصاف الحضرة، همان، ص ۳۴۱ و حمدالله مستوفی، *تاریخ گزیده*، ص ۶۱۱.

۸. محمد بن علی شبانکاره‌ای، همان، ج ۲، ص ۲۹۴.



محاکم شرعی در این دوره با توجه به اوضاع آشفته آن روزگار از رونق افتاد و آن هم نتیجه طبیعی چنان هجوم عظیمی بود. در اوایل ورود مغولان، مسلمانان به اجرا و انجام یاسا ملزم بودند. هنگامی که مغولان می‌خواستند مسلمانان را تحت فشار قرار دهند دستور می‌دادند که در ذبح حیوانات، سر بریدن ترک شود و بر اساس قوانین و رسوم تاتار به جای آن با دریدن شکم، آنها را بکشند.<sup>۱</sup> از جهت شست‌وشو و طهارت با آب هم مشکلاتی برایشان پیش آمد، زیرا مغولان آب را مقدس می‌شمردند و آلوده کردن آن را گناه می‌دانستند. مسلمانان در برابر مغول‌های ملحد می‌بایست سجده می‌کردند و در خدمت آنان بوده و این را نوعی بت‌پرستی می‌دانستند. همچنین حکم شده بود که به جای کلاه معمول و عمامه، کلاه مغولی بر سر بگذارند، در حالی که مسلمانان از این کار، عار داشتند.

نتیجه آنکه از همان ابتدا مسلمانان که خود را در فشار و تنگنای سختی می‌دیدند، در صدد یافتن کلاه شرعی برآمده و بر آن شدند تا راهی برای مشروع کردن امور نامشروع بجویند.<sup>۲</sup> اما کم کم با توجه به تساهلی که مغولان در پیش گرفتند، یاسا و یارغو<sup>۳</sup> خاص مغولان شد. البته یارغو بزرگان مسلمانی را که در دربار بودند نیز در بر می‌گرفت.

امر قضاوت و دادرسی در ایران مدتی متوقف شد، فساد و توطئه‌ها در دستگاه حکومت مغولان رواج یافت و علما و فقها و قاضیان متدین، منزوی شدند و نیز رواج تزویر و ریا در بین قاضیان عالم‌نما که برای به‌دست‌گرفتن مناصب با یکدیگر معارضه می‌کردند، مزید بر علت شد. و به هر حال، در چنین وضعیتی امنیت قضایی در میان مردم از بین رفت.

خواجه رشیدالدین در *جامع التواریخ* مفاسدی را که در روند قضاوت این دوره پیش آمده بود، به بهترین صورت بیان می‌کند:

ایشان (مغولان) قضا و دانشمندان را بمجرد دستار و دراعه می‌شناسند و قطعاً از علم ایشان وقوفی و تمیزی ندارند، بدان سبب جهال و سفها دراعه و دستار وقاحت پوشیده، بملازمت مغول رفتند و خود را به انواع تملق و خدمت و رشوت نزد ایشان مشهور گردانیدند و قضا و مناصب شرعی بستند و در آن باب یرلیغ حاصل کردند.<sup>۴</sup>

۱. مارکوپولو، *سفرنامه*، ص ۱۳۴.

۲. شیرین بیانی، *دین و دولت در عهد مغول*، ج ۱، ص ۱۲۸.

۳. به محاکم مغولان که بر اساس یاسا بود، یارغو می‌گفتند.

۴. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *جامع التواریخ*، ج ۲، ص ۱۰۲۰.



در آن دوره، کار به جایی رسید که شغل قضاوت را به مقاطعه می‌گرفتند. خواجه رشیدالدین می‌گوید با این چنین عملی می‌توان فهمید «که حال بر چه وجه باشد».<sup>۱</sup> اوج این کار در زمان گیخاتو بود که مناصب شرعی را نیز به مقاطعه گذاشتند؛ بدین گونه که به وزیرش، صدرالدین احمد خالدی زنجانی، لقب صدر جهان داده شد و به برادرش قطب‌الدین، مقام قاضی القضاات و لقب قطب جهان، و شیخ محمد نیز شیخ المشایخ شد. در این دوره از آنجا که راه دعاوی باطل باز بود، هر کس که ملکی داشت از صد دشمن برای او بدتر بود، چرا که مزدوران و کلاه‌برداران با استفاده از اسناد قدیمی و شاهدان دروغین و انواع حيله‌های دیگر، تلاش می‌کردند تا ملکی را که از آن کس دیگر بود به دست آورند. در این میان، رشوه‌خواری فراوان صورت می‌گرفت.<sup>۲</sup>

با توجه به مفاسدی که در دستگاه قضایی ایران رخ داده بود، لازم بود که اصلاحاتی سریع آغاز شود، از این رو غازان آن را در رأس دیگر اصلاحات خود قرار داد، چرا که اگر امنیت قضایی ایجاد نمی‌شد و مردم در آرامش و آسایش نمی‌توانستند به زندگی‌شان ادامه دهند، به تبع آن، سایر اصلاحات نیز بی‌فایده بود. غازان اصلاحاتش را در محاکم شرعی انجام داد و با توجه به گسترش اسلام در این دوره در میان مغولان، غازان در تقویت هر چه بیشتر این محاکم می‌کوشید. درست است که غازان فرمان‌ها را صادر کرد، ولی بدون قاضیان و علما و ائمه آگاه به علوم شرعی و صالح و وزیری چون رشیدالدین فضل‌الله نمی‌توانست این کار را انجام دهد. از جمله اصلاحات مهم غازان در امر مرافعات و انتخاب قاضیان و شاهدان و امور معاملات عرفی بود. محاکم این دوره را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: محاکم شرعی و محاکم غیر شرعی. محاکم شرعی بر اساس قوانین اسلام بود و محاکم غیر شرعی که شامل یارغو، امارت اولوس و دیوان حکمیت بودند، بر اساس یاسا و عرفیات، احکام را صادر می‌کردند.

### الف) محاکم شرعی

در این محاکم مانند ادوار پیشین حکومت‌های اسلامی در ایران، دعاوی مردم طبق احکام شرع و قوانین اسلامی رسیدگی و حکم صادر می‌شد. این محاکم را دارالقضا می‌گفتند<sup>۳</sup> که

۱. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *جامع التواریخ*، ج ۲، ص ۱۰۲۱.

۲. همان، ص ۱۰۲۱ - ۱۰۲۲.

۳. همان، ص ۸۳۴.



تحت نظر دیوان قضا بود و توسط قاضیان مسلمان اداره می‌شد. مقام قضا از جمله مناصب شرعی بود و قاضیان باید علوم شرعی را می‌دانستند. منصب قضا را در آن روزگار از مناصبی مشکل و مهم در امور دینی می‌دانستند. این نظر وجود داشت که قاضی از حیث علمی باید در مقام و مرتبه‌ای بالا باشد و به درجه اجتهاد برسد.<sup>۱</sup>

اگرچه محاکم شرعی در زمان حمله مغول همچنان برقرار بود، ولی در زمان گیخاتو به این محاکم رسمیت داده شد و در سال ۶۹۱ ق اولین مقام قاضی القضا، قطب‌الدین زنجانی برادر صدرالدین خالدی زنجانی وزیر بود که با لقب قطب‌جهان از طرف گیخاتو انتخاب شد.<sup>۲</sup> قضاوت، جزء مناصب شرعی و روحانی بود و قاضیان در دوره چنگیز از انواع مالیات قلان و قچپور معاف بودند و غازان نیز دوباره بر این حکم تأکید کرد.<sup>۳</sup>

قاضی به عنوان یکی از معتبران شهر در جلسات درباری و در حضور سلاطین، دعوت یا به‌عنوان سفیر فرستاده می‌شد.<sup>۴</sup> در آغاز هجوم چنگیزخان، در هر شهری قاضیان و دیگر معتبران شهر و کسانی که به آنها پناهنده می‌شدند، حتی الامکان کشته نمی‌شدند.<sup>۵</sup> در واقع، قاضیان شهرها جزء طبقه اشراف بودند. مراجع و قدرت‌های شهری چون رئیس، قاضی که اوقاف را نیز داشت، خطیب، محتسب و دیگران از طبقه اشراف به‌شمار می‌رفتند.<sup>۶</sup>

خواجه رشیدالدین فضل‌الله در مکتوبی که به فرزندش عبدالؤمن حاکم سمنان و دامغان و خوار نوشته، به فرزندش توصیه می‌کند که رعایت حال قاضی آنجا، عبدالکریم سمنانی را کند و احترام او را نگه دارد:

فرزند اعز اکرم امجد عبدالؤمن سلام بخواند ... افضی القضا شمس المله و الدین محمد بن الحسن این محمد بن عبدالکریم سمنانی که به کمالات و فضایل مستجلی است ... و بر املاک او به هیچ وجه از وجوه حواله‌ای نکند و مطالبتی ننماید ... و او را بر قاعده قدیم قاضی القضا آن ولایت شناسد ... تا مشارالیه - دام الله مدالیه الی یوم النشور - با قطع خصومات و فصل

۱. محمود بن محمد کریم آق سرائی، *تاریخ سلاجقه* (مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار)، ص ۹۰.

۲. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *جامع التواریخ*، ج ۲، ص ۱۰۰۶.

۳. همان، ص ۱۰۰۵.

۴. ابن بی‌بی، *اخبار سلاجقه روم* (الوامر العلائیه فی الامور العلائیه)، ص ۹ و ۱۰۳.

۵. سیف بن محمد بن یعقوب هروی، *تاریخنامه هرات*، ص ۱۰۶.

۶. ایلپالوویچ پطروشفسکی و دیگران، *تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران در دوره مغول*، ص ۳۷ - ۳۸.



دعاوی و حکومت تمیز حلال از حرام و رعایت جانب ضعفاء از فقرا و ایتما تواند کرد. رعایا و مستوطنان و اعیان ولایت سمنان و خوار و دامغان می‌باید که او را قاضی‌القضات آنجا دانند و از سخن و صواب دید او بیرون نروند، و باقی قضات که در آن ولایت‌اند به نصب او حاکم و به عزل او معزول باشند، و قضایا شرعی به حضور او مرافعه کنند و هر که از اقارب و اجانب و ابعاد و رعا و رعایا و وضیح و شریف از فرموده او تجاوز کند تعیین که به باز خواست عنیف معذب و مؤدب خواهد شد، همگنان بر این جمله بردند و چون بر آن طمعا و علامت ما موشح گردد، اعتماد نمایند. والسلام.<sup>۱</sup>

قاضی‌القضات از طرف ایلخان تعیین می‌شد و حاکمان در شهرها نیز می‌توانستند قاضی آن منطقه و شهر را نیز انتخاب کنند و ممکن بود منصب قضاوت ولایات را به دو نفر بدهند. اباقا مولانا قاضی‌القضات سعید ناصر المله عبدالله و مولانا قاضی‌القضات رکن المله ابومحمد یحیی را به منصب قضای شیراز گمارد.<sup>۲</sup> و قتلغ خاتون حاکم کرمان در سال ۶۹۰ ق منصب قضاوت کرمان را به مولانا امام الدین پسر مولانا یحیی‌الدین و مولانا شرف‌الدین صدیقی داد.<sup>۳</sup>

قاضی ولایات، قاضیان شهرها و روستاهای تابع آن را تعیین می‌کرد. وظیفه قاضی روستاها بسیار محدود بود. همچنین وزیر نیز می‌توانست در اموری که به ارجاع به ایلخان نیاز نداشت خود بر اساس قضیه مورد رسیدگی بر اساس شریعت یا یاسا حکم خود را صادر کند. باساقان و حاکمان ولایت نیز به امور قضایی می‌پرداختند.

بعد از اسلام آوردن ایلخانان (از غازان به بعد)، دیوان مظالم شروع به کار کرد. در دوره غازان در فرمان اصلاحاتش آمده بود که دعاوی میان مغول و مسلمان یا میان مغولان با حضور شحنه که از طرف مغولان بود (و نشانه رسوخ احکامی بر اساس عرف بوده است) و قاضیان و علویان و ملوک و بیتکچیان، ماهی دو روز در مسجد جامع تشکیل شود. به این نوع محاکم «دیوان المطالعه» می‌گفتند<sup>۴</sup> که در واقع، کار همان دیوان مظالم را انجام می‌داد. اما در دوره نخبجوانی، یعنی در اواخر دوره ایلخانان دیوان مظالم در هر هفته یک روز با حضور

۱. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *سوانح الافکار*، ص ۳۷ - ۳۹.

۲. وصاف الحضرة، *تحریر تاریخ و صاف*، ص ۱۱۷.

۳. ناصرالدین منشی کرمانی، *سمط‌العلی للحضرة العلیا - در تاریخ قراختایان کرمان*، ص ۵۱.

۴. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *جامع التواریخ*، ج ۲، ص ۱۰۰۶.



وزیر، امرای الوس و قاضیان دائم تشکیل می‌شد و حق‌التقریر آن را نیز از دیوان می‌گرفتند. در ولایات نیز محاکم مظالم تشکیل می‌شد که بر اساس دعوی مغول یا مسلمان، امراء الوس به کار مغولان، و قاضیان نیز به کار مسلمانان می‌پرداختند.<sup>۱</sup> و در مورد بزرگان نیز «مشایخ و ارباب و اکابر» در دادگاه مظالم حاضر بودند.<sup>۲</sup> امرا نیز، چون امیر قزغان در ماوراءالنهر (سال ۷۴۷ ق) در مظالم می‌نشستند.<sup>۳</sup>

مقام قضاوت در دوره ایلخانان تا حدی موروثی بود، همان‌طور که از زمان سامانیان و به‌ویژه در دوره سلجوقیان ادامه داشت.

محاکم شرعی و یارغوی مغولان گاهی در مجلسی برگزار می‌شد. در مجلس قضاوت خوارزم، هم قاضی حضور داشت و هم یارغوچی که مسائل مربوط به هر کدام را به او ارجاع می‌دادند؛ برای قضایای شرعی، قاضی حکم صادر می‌کرد و آنچه مربوط به شرع نبود امرای یارغو در باره آن حکم می‌کردند.

افرادی مراقب کار قاضیان بوده و در مورد عملکرد آنها تحقیق و تفحص می‌کردند. البته این تحقیق و تفحص در همه ادوار ایلخانان نبوده، بلکه در دوره غازان ایجاد شده بود. مقرری قاضیان نیز از دیوان بزرگ و از طرف سلطان پرداخت می‌شد و تعهدی داده بودند که بابت قضاوت، از مردم پولی نگیرند. در *سفرنامه ابن بطوطه* اشاره شده است که مردم، مواجب مأمورانی را که به‌وسیله قاضیان فرستاده می‌شدند، می‌دادند.<sup>۴</sup>

مدعیان باید در حضور قاضی بدون افراد حامی حاضر می‌شدند، در غیر این صورت به فرمان غازان، قاضی کار خود را شروع نمی‌کرد، زیرا قبل از آن با توجه به حضور این حامیان ممکن بود که قاضی تحت فشار آنها رأی صحیح را صادر نکند.<sup>۵</sup> هر دعوی که از آن‌سی سال می‌گذشت و کسی به آن اعتراضی نداشت و بعد از این مدت، اقامه دعوا می‌کرد، به آن اصلاً توجهی نمی‌شد، چنان‌که در دوره سلجوقیان نیز همین‌طور بود و هر کدام از ائمه و

۱. محمد بن هندوشاه نخجوانی، *دستور الکاتب فی تعیین المراتب*، ج ۲، ص ۸۴ و ۹۱.

۲. همان، ص ۳۲۵.

۳. معین‌الدین نطنزی، *منتخب التواریخ*، ص ۱۶۴.

۴. ابن بطوطه، *سفرنامه ابن بطوطه*، ص ۲۶۰.

۵. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *جامع التواریخ*، ج ۲، ص ۱۰۰۶.





قضات و علما جداگانه حکمی در مورد نسخ این دعاوی صادر می‌کردند.<sup>۱</sup> غازان در فرامینش به آیین دادرسی توجه داشت و تحقیق و تفحص برای روشن شدن قضایا را لازم می‌دانست و بر حضور شاهدان در محاکم تأکید می‌کرد.

مسئله‌ای که از لحاظ دادرسی بسیار مهم بود و قاضیان در آن روزگار به آن توجهی نداشتند، رواج شهادت دروغ بود که موجب شد غازان، قضات را به نهایت دقت در اظهارات گواهان و تناقض‌گویی آنان و کوشش در کشف حقیقت، فرمان دهد تا قضات در استماع شهادت گواهان که مدار اکثر قضایاست، توجه و احتیاط بیشتری کنند. از آنجا که قضات در این باب، تساهل می‌کردند و بی‌آنکه در مورد درستی و نادرستی شهادتشان تحقیق کنند یا اطمینان از خود آنها داشته باشند، حکم صادر می‌کردند، دستور داده شد که در این مورد باید طریقه احتیاط پیش گیرند و از هر یک از گواهان جداگانه سؤال‌هایی بپرسند که تفاوت سخن‌هایشان آشکار شود و با سؤال‌هایی که تفاوت‌هایی از آن می‌شود مشخص کرد، همچون زمان، مکان، کمیت مقادیر و کیفیت احوال، بتوان حقیقت را آشکار کرد.<sup>۲</sup>

شحنه، احکام و رأی صادره از طرف قاضیان را اجرا می‌کرد. فرمان صادره از طرف ایلخان برای قضات، به‌وسیله حکام هر منطقه فرستاده می‌شد؛ بدین صورت که تعهدی از آنان گرفته و نزد ایلخانان می‌فرستادند.<sup>۳</sup>

محاکم شرعی و یارغو (محکمه مغولان) در راستای هم قرار داشتند و - همان‌طور که قبلاً گفته شد - با توجه به قضایای مورد رسیدگی در مورد مسلمانان و مغولان بر اساس شرع و یاسا عمل می‌کردند.<sup>۴</sup> رکن‌الدین برادر جلال‌الدین خوارزمشاه را در یارغو محاکمه کردند. منشی کرمانی در این باره می‌نویسد:

محاضر و مکتوبات مؤکد به شهادت عدول و ثقات و موشح به خطوط قضات مشتمل بر تقبیح حال رکن‌الدین سلطان التجاش به جانب مخالفان عرض گردانید و در یارغوی بزرگ روزها تاشمیشی (قرار ملاقات) رفت، به عاقبت رکن‌الدین سلطان را بدو سپردند و بدست خود، او را به تیغ انتقام بکشت.<sup>۵</sup>

۱. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *جامع التواریخ*، ج ۲، ص ۱۰۱۵.

۲. همان، ص ۱۰۱۶.

۳. همان، ص ۱۰۱۳.

۴. وصاف الحضرة، *تحریر تاریخ وصاف*، ج ۲، ص ۳۲۷.

۵. ناصرالدین منشی کرمانی، *سمط‌العلی للحضرة العلیا - در تاریخ قراختایان کرمان*، ص ۳۵.



### یک- چگونگی و شکل اسناد و احکام قضایی

برای بهبود امر تنظیم و تحریر اسناد و احکام قضایی و ثبت آن و برقراری هماهنگی در امور حقوقی، جمعی از قضات و علما مأمور شدند تا انواع مکتوبات و اسناد و احکامی را که در دیوان قضا تحریر می‌شود، معلوم نمایند و از هر نوع، نمونه‌ای با درج خطبه مناسب بنویسند. آنها این نمونه‌ها را که در واقع، متن و صورت اسناد و احکام قضایی بود، در یک مجلد جمع کردند و بعد از تصدیق علمای معتبر، به ولایات و نواحی فرستادند تا در دیوان قضا و در تمام محاکم قضایی یا در «دارالقضاها» اسناد و احکام را به همان صورت تنظیم کرده و بنویسند.<sup>۱</sup>

در اسناد و عقدنامه‌ها نام قاضی می‌آمد.<sup>۲</sup> محل و نام قاضی تا پایان قرن نهم هجری در بالای سند و در کنار لبه سمت چپ در چندین نیم سطر نوشته می‌شد. این سجالات به خط توقیع خود قاضی و با قلمی درشت‌تر از متن، به زبان عربی - حتی اگر متن سند فارسی بود - نگاشته می‌شد. با توجه به آنکه عرض کاغذها در این دوره، کمتر از پهنای اسناد صفوی به بعد است، جای سفید بالای سند به حکم دو قاضی اختصاص دارد. در صورتی که یک سند به حکم دو قاضی تنفیذ شده باشد، قاضی دوم در سمت راست توقیع قاضی اول، توقیع خود را - معمولاً با قلمی ریزتر - نوشته است. شهود و محضر پس از اتمام متن و ذیل سند، گواهی خود را نوشته‌اند. حاشیه باریک سمت راست نیز سفید می‌ماند. اما در دوره‌های بعد، نظر به عرض بیشتر کاغذ و وجود تعداد بسیار سجالات که در بالا، حاشیه سمت راست و پایین سند نوشته می‌شده، حتی تشخیص نام قاضی از میان جمع سجالات دشوار است. نام کاتب همیشه در پایین متن سند و بالای سجالات نوشته می‌شده است. این نام‌ها عمدتاً پیش از ذکر تاریخ یا بدون فاصله از آخرین سطر سند، در دو سه سطر کوتاه نوشته می‌شد.<sup>۳</sup>

در احکام و یرلیغ‌هایی که برای محاکم شرع و برای قاضیان فرستاده می‌شد از قاضیان متبحر در علوم شرعی و ائمه و علما کمک گرفته می‌شد تا پشتیبان و حمایت شرعی در برابر

۱. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *جامع التواریخ*، ج ۲، ص ۱۰۱۷.

۲. ابن بطوطه، *سفرنامه ابن بطوطه*، ج ۱، ص ۲۲۲.

۳. عمادالدین شیخ الحکمایی، «کاتبان و قاضیان اسناد بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی (اسناد قرن ۶ - ۱۰ هجری)»، *نامه بهارستان*، سال دوم، ش دوم، دفتر ۴، ۱۳۸۰، ص ۱۳۷ - ۱۳۹.



مدعیان و دیگر قضات داشته باشند. اگرچه در این یرلیغ‌ها باز هم آثاری از یاسا و قوانین عرفی دیده می‌شود.

مسئله‌ای که در این دوران اهمیت پیدا می‌کند، تشیع است که در دوره مغول شروع به نفوذ خود در دستگاه حاکمه کرده و حتی می‌تواند یکی از ایلخانان (اولجایتو) را برای مدتی شیعه کند. هنگامی که حکومت ایلخانی تشکیل شد، دیگر تسنن جایگاه قبلی خود را نداشت و به همین دلیل، شیعیان تا حدودی فرصت یافتند که خود را به قدرت حاکمه نزدیک کرده و مقام و موقعیتی برای خود فراهم سازند. در دوره غازان این نفوذ همچنان وجود داشت و افزایش هم یافت. سنیان نیز که این مسئله را حس کرده بودند دست به مقاومت زدند. با وجود این، شیعیان در دوران حکومت اولجایتو توانستند این خان را شیعه سازند و به اوضاع هم‌کیشان خود سروسامان دهند. البته با عکس‌العمل‌هایی که از جانب سنیان و در رأس آن خواجه رشیدالدین فضل‌الله و مولانا نظام‌الدین عبدالملک قاضی‌القضات شافعی مذهب شکل گرفت دوباره این روند به نفع سنیان تغییر رویه داد و خان دوباره سنی مذهب شد. گرچه این خود نشان دهنده آن بود که شیعه در این دوران تا آن حد قدرت و نفوذ یافته که می‌تواند با دیگر مذاهب سنی در کش و قوس‌های سیاسی نقش داشته باشد و حتی آن را به نفع خود نیز تغییر دهد.

اکنون که در دوره مغول همه مذاهب توانسته بودند به مرکز قدرت نزدیک شوند، دیگر قاضی‌القضاتی در اختیار یکی از مذاهب قرار نمی‌گرفت. در کتاب **دین و دولت در عهد مغول** آمده است که قاضی‌القضات مملکت از میان روحانیون فرقه حنفی که دین رسمی بود، برگزیده می‌شد و زمان کوتاهی که فرقه شافعی بر سر کار آمد، قاضی نیز شافعی بود.<sup>۱</sup> در دوران اولجایتو ابتدا روحانیون حنفی قدرت داشته و بر سلطان به‌طور مستقیم نظارت می‌کردند. خواجه رشیدالدین برای مقابله با حنفی‌ها، مولانا نظام‌الدین عبدالملک مراغه‌ای را که بزرگ‌ترین روحانی شافعی بود، وارد دستگاه کرد و از سلطان، شغل قاضی‌القضاتی کل مملکت را برای وی گرفت. این روحانی به‌تدریج چنان موقع و مقامی یافت که از همه حنفی‌های دست‌اندرکار پیشی گرفت.<sup>۲</sup>

۱. عمادالدین شیخ‌الحکمایی، «کاتبان و قاضیان اسناد بقعه شیخ‌صفا الدین اردبیلی (اسناد قرن ۶ - ۱۰ هجری)»، نامه بهارستان، سال دوم، ش دوم، دفتر ۴، ۱۳۸۰، ص ۱۳۷ - ۱۳۹.  
 ۲. همان، ص ۴۸۱.



هنگامی که قدرت شیعیان افزایش می‌یافت به علت نفوذ و نیروی فراوان نقیب‌ها در شهرهای شیعه‌نشین، فرمانروایان این شهرها از سنی مذهب‌ان انتخاب می‌شدند. با این کار، شهر تحت نظارت حکومت مرکزی بود و توازن قوا برقرار می‌ماند. همچنین قاضیان این گونه شهرها سنی بودند، ولی گاه به علت قدرت شیعیان این شغل از دست این فرقه خارج می‌شد و شیعیان تصدی آن را بر عهده می‌گرفتند. در قم، کاشان و آوه که از مهم‌ترین مراکز تشیع به شمار می‌رفتند، قاضی شیعه بود.<sup>۱</sup>

هر کدام از مذاهب در دوره مغول قاضی‌القضاتی مخصوص خود داشتند و قاضی‌القضات ممالک یا قاضی‌القضات کل مملکت ابتدا از مذهب شافعی برگزیده شد. هنگامی که اولجایتو، شیعه شده بود، همچنان قاضی‌القضات سنی مذهب و از شافعیان، نظام‌الدین عبدالملک مراغه‌ای بود. البته هر کدام از مذاهب، محاکمی مخصوص خود و قاضیانی که به مذهب خود حکم می‌کردند، داشتند. هنگامی که حنبلی‌ها پس از قتل سید تاج‌الدین آوجی که شیعه مذهب بود، بر جسد او اسب تاختند، موجب خشم سلطان شد، قاضی‌القضات آن فرقه تنبیه و دستور داده شد که از آن پس حنبلی‌ها قاضی نداشته باشند و در احکام از امام شافعی تابعیت کنند.<sup>۲</sup>

## دو- مقامات و مناصب محاکم شرعی

محاکم شرعی، مقامات و مناصبی نیز داشتند که با توجه به منابع این دوره و اشاره‌هایی که در آنها رفته به شرح آن پرداخته می‌شود:

### ۱. قاضی‌القضات

قاضی‌القضات از جانب ایلخان و طی حکمی منصوب می‌شد.<sup>۳</sup> مقام قاضی‌القضات در رأس همه امور شرعی و پس از وزیر بزرگ قرار می‌گرفت<sup>۴</sup> و در علوم عقلی و نقلی تبحر داشته و در تفسیر، شرح، احادیث، فقه و اصول حکمت، صاحب تألیفاتی بود.<sup>۵</sup> فرمان نصب

۱. همان، ص ۶۴۷، به نقل از: نصیرالدین رازی، *کتاب النقص*.

۲. ابوالقاسم عبدالله بن محمد کاشانی، *تاریخ اولجایتو*، ص ۱۲۷.

۳. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *جامع التواریخ*، ج ۲، ص ۱۰۲۱.

۴. شیرین بیانی، *دین و دولت در عهد مغول*، ج ۲، ص ۵۲۸.

۵. وصاف الحضرة، *تحریر تاریخ وصاف*، ص ۱۱۷ و غیاث‌الدین بن همام الدین حسینی خواندمیر، *تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، ج ۳، ص ۱۳۳.



یک قاضی القضاة روز جمعه در مسجد جامع خوانده می‌شد، آنگاه قاضی سابق از کار کناره می‌گرفت و قاضی جدید رسماً آغاز به کار کرد.<sup>۱</sup>

از وظایف قاضی القضاة که در دستور الکاتب «قاضی القضاة ممالک (محروسه)» معرفی می‌شود، این موارد ذکر شده است: رسیدگی به دعاوی، ثبت اسناد و فرامین، انتصاب نایبان، کاتبان و مورخان، تعیین سهم الارث، محافظت از بیت المال و دیگر مسائل شرعی. او باید در دعاوی، مساوات را رعایت کند و تحقیقات لازم را برای تشخیص حق از باطل انجام دهد.<sup>۲</sup>

قاضی القضاة از پرداخت مالیات معاف بود.<sup>۳</sup> او نایی از سوی خود به شهرها و دیوان قضایی آنجا می‌فرستاد.<sup>۴</sup> دیوان اوقاف و امور موقوفات نیز در دست قاضی القضاة بود.

فرمان تفویض قاضی القضاة هرات به مولانا صدرالدین خیساری که از جانب سلطان اولجایتو صادر شده، در آن به وظایفش نیز اشاره شده است:

... فخرالملله و الدین خیساری ... احاطت او به علوم اسلام و تبحر در معرفت شرایع و احکام به درجه‌ای است که این روزگار به فضل سبقت و مزیت تقدم او معترف ... و حکومت را به خطوات معدلت مسلوک دارد و در استماع شهادت احتیاط نماید و در حفظ ترکات و اموال ایتمام مجد مجتهد باشد و مساهلت و محابا در این معنی خصوصاً و در همه معانی عموماً به یکسو نهد و در قطع خصومات و امضا حکومات فتوی مفتیان مصیب را دستور اعمال خود سازد ... و منصب قضا و خطابت و امانت و امامت و احتساب و شیخ الاسلامی و تصرف منابر و مساجد و مدارس و خانقاهات و تولیت اوقاف و سبيلات و آنچه از لوازم و عوارض منصب قضا باشد، بدو مفوض داند و او را در استخلاف و سبيلات و آنچه از لوازم و عوارض منصب قضایا باشد بدو مفوض داند و او را در استخلاف و استنابت و عزل و تقلد نواب و تزویج صغایر و حفظ اموال ایتمام و غایبان و آنچه از شغل قضاست، مطلق العنان شناسند و در کل امور شرعی، رجوع بدو و نواب او کنند و احکام او را مطاوعت و افعال او را متابعت نمایند و در خطه هرات و ولایات از هر قاضی که یرلیغ و آل تمغای و مثالی داشته باشد، به مولانا معظم صدرالحق و الدین تسلیم کند. برین جمله برونند و حکم یرلیغ جهانگشای پادشاه عادل و امثله عالیه را به جان تلقی نمایند تا به احقاد پیبوندند. انشاء الله وحده.<sup>۵</sup>

۱. سیف بن محمد بن یعقوب هروی، *تاریخنامه هرات*، ص ۶۲۱.

۲. محمد بن هندوشاه نخجوانی، *دستور الکاتب فی تعیین المراتب*، ج ۲، ص ۱۸۱.

۳. خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی، *جامع التواریخ*، ج ۲، ص ۱۸۶ و همو، *سوانح الافکار*، ص ۳۸.

۴. همان، ص ۱۸۳ و همان، ص ۳۹.

۵. سیف بن محمد بن یعقوب هروی، *تاریخنامه هرات*، ص ۶۱۹ - ۶۲۰.



## ۲. نایب قاضی القضاات

نایب قاضی القضاات برای ولایت عراق عرب (شامل بغداد، مدینه، حله، کوفه، واسط، بصره، عانه و حدیثه و هیت انبار) و آذربایجان (شامل تبریز و مراغه) همان وظایف و اختیارات قاضی القضاات در مرکز را داشت که عبارت بودند از: سرپرستی موقوفات، عزل و نصب مباشران و مشاغل دینی، داشتن حق مهر و امضا از سوی قاضی القضاات، ضبط امور قضا، تأیید عدول، شهود و کاتبان و رسیدگی به پاره‌ای از امور شرعی، چون انتصاب محتسب، خطیب، حاجب و ...<sup>۱</sup> علاوه بر این، رسیدگی به دعاوی، تعیین کتاب و امنا و عدول محاکم و نظارت بر ثبت اسناد و تاریخ‌های آن، بیت المال، اموال ایتام و غایبان نیز از جمله وظایف او بود.<sup>۲</sup>

## ۳. قضاات ولایات و نواحی

قضاات ولایات از طرف قاضی القضاات انتخاب و به ولایت فرستاده می‌شدند، چنان‌که رشیدالدین در مورد قاضی القضاات ولایت سمنان و دامغان و خوار می‌نویسد:

باقی قضاات که در آن ولایت‌اند به نصب او حاکم و به عزل او معزول باشند.<sup>۳</sup>

قضاات ولایات می‌توانستند قضاات سایر نواحی و شهرهای آن ولایت را انتخاب و تعیین کنند. همچنین آنها اجازه تنظیم اسناد و نوشتن آن و صدور احکام محاکمه را داشته و گزارش کار خود را هر ماه برای قاضی ولایت می‌فرستادند. اما در باب قاضی ولایت آمده است:

تا هر قضیه کاری و مهمی که بشرع تعلق داشته باشد، درین ولایت با او گویند تا او حکم کند و به قطع رساند. و مال ایتام و غائب را نیکو محافظت نماید و بیرون از و کائنا من کان، هیچ آفریده در میان کار او در نیاید و کسی را که او را در زندان شرع کرده باشد، هیچ آفریده آن زندانی را بیرون نیارد و جماعتی به مهمات و کارهای شرعی موسوم‌اند، خلاف او نکنند.<sup>۴</sup>

در پایین‌ترین مرتبه قاضیان ولایات، قاضیان روستاها بودند. این قاضیان به دعاوی و قضایا رسیدگی نمی‌کرده و حکمی صادر نمی‌نموده و اسناد املاک را نمی‌نوشتند و فقط خطبه

۱. محمد بن هندوشاه نخجوانی، *دستور الکاتب فی تعیین المراتب*، ج ۲، ص ۱۹۶.

۲. همان، ص ۱۹۷.

۳. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *سوانح الافکار*، ص ۱۳۹.

۴. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *جامع التواریخ*، ج ۲، ص ۱۰۰۵.

می خواندند و اسناد قروض را می نوشتند و اگر مشکل و دعوی بزرگی پیش می آمد نزد قاضی شهر می رفتند تا او رسیدگی کند.<sup>۱</sup>

#### ۴. کاتب دارالقضا

منصب کتابت دارالقضا، هم در مرکز نزد قاضی القضاات بود و آن را نیز به افراد مطلع و فقیه می دادند و هم در دارالقضایی ولایات مختلف، فقط کاتبان دارالقضا مجاز بودند که اسناد و قباله ها را بنویسند و سند به خط دیگران معتبر نبود.<sup>۲</sup> در دستورالکاتب، وظیفه کاتب دارالقضا، ثبت شروط و دیون معامله، ضبط برات، اسناد املاک و قبالات معاملات ذکر شده است<sup>۳</sup> که به صورت روزانه ثبت شده تا در موقع نیاز به آن رجوع شود. موجب کاتب دارالقضا نیز مشخص بود و به ازای هر سند که می نوشت اگر به مبلغ صد دینار بود، یک درهم و اگر بالای صد دینار بود تا یک دینار دریافت می کرد و بیش از آن مجاز نبود.<sup>۴</sup>

#### ۵. مورخ اسناد و قباله ها

منصب مورخ اسناد نیز همچون کاتب، هم در مرکز و هم در ولایات بود. در مرکز وظیفه اش این بود که برای هر کدام از ولایات و شهرهای آن، دفتری جداگانه تعیین می کرد تا مجموعه اسناد و قباله های معاملات را که در هر ولایت، ثبت می شد و دعاوی ای که به دیوان قضا برده می شد، در آن درج شود و ابتدا صورت آن قضیه را ثبت می کرد و بعد آن را تاریخ گذاری می کرد. روی جلد هر دفتر نوشته می شد که مربوط به کدام ولایت است و اسامی شهرها را زیر آن ثبت می کرد و با توجه به تقسیم بندی که شده بود مراجعه به آن آسان تر می شد.<sup>۵</sup> در ولایات نیز همین طور تاریخ اسناد را می نوشتند و در دفتری به صورت روزانه ثبت می شد تا اگر کسی ملکی را فروخته باشد یا به رهن داده و بار دیگر بفروشد و یا به رهن بگذارد، مشخص شود. و اگر تاریخ نویسی این قضیه را می دانست و پنهانش می کرد، گناهکار بود و به مجازات مرگ می رسید.<sup>۶</sup>



۱. خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی، *جامع التواریخ*، ج ۲، ص ۱۰۰۶.  
۲. همان، ص ۱۰۱۲.  
۳. محمد بن هندوشاه نخجوانی، *دستور الکاتب فی تعیین المراتب*، ج ۲، ص ۲۳۷.  
۴. خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی، *جامع التواریخ*، ج ۲، ص ۱۰۱۳.  
۵. محمد بن هندوشاه نخجوانی، *دستور الکاتب فی تعیین المراتب*، ج ۲، ص ۲۴۰.  
۶. خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی، *جامع التواریخ*، ج ۲، ص ۱۰۰۷.



#### ۶. امین دارالقضا یا امین حکم

در فرمانی که برای مولانا امین‌الدین در باب «امانة الحکم دارالقضای بغداد» صادر شد، وظایفش را امین اموال ایتام و غایبان و سفها دانسته و با رعایت شرایط امانت و دیانت، نفع و صلاح آنان را مدعی است.<sup>۱</sup> اما در محاکم، منصب امین‌الحکم این بود که اگر مدعیان، دو سند متعارض در مورد ملکی ارائه دهند و نتوانند میان آنها، سند اصلی را تشخیص دهند، تا مشخص شدن موضوع، دو سند مزبور در اختیار امین‌الحکم بود.<sup>۲</sup>

#### ۷. مدیر

وظیفه مدیر، استماع و قبول شهادت بود. در حکم غازان آمده است:

مدیر که اشهد میکند، بهر حجتی که تمام گواه کند، نیم دینار رایج بستاند و چندانکه همان دعوی مکرر شود، بر همان مقدار قناعت نماید.<sup>۳</sup>

#### ۸. وکیل

وکیل به تشخیص بین حق و باطل و تمییز حقوق می‌پرداخت و حق الوکاله را از موکل می‌گرفت و اگر هم از دو طرف دعوی می‌گرفت، تعزیر و از وکالت عزل می‌شد.<sup>۴</sup> علاوه بر اینها، عدول و شاهدان نیز بودند و اگرچه نقش آنها کم رنگ‌تر بود، ولی در محاکم حضور داشتند.

#### ب) محاکم غیر شرعی

##### یک- دیوان یارغو

دیوان یارغو دادگاهی برای رسیدگی به اختلافات میان بزرگان مغولی و غیر مغولی، و از محاکم اصلی و مهم مغولان بود. قآن و ایلخان گاهی خود به یارغو رفته و به محاکمه

۱. محمد بن هندوشاه نخجوانی، دستور الکاتب فی تعیین المراتب، ج ۲، ص ۲۳۹.

۲. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، جامع التواریخ، ج ۲، ص ۱۰۱۳.

۳. همان، ص ۱۰۱۳.

۴. همان، ص ۱۰۱۳.





می پرداختند،<sup>۱</sup> چنان که گیخاتو بعد از رسیدن به حکومت، یارغویی برای حادثه‌ای که برای برادرش ارغون رخ داده بود، برپا داشت و خود محاکمه را شروع کرد.<sup>۲</sup> گاهی اوقات نیز ایلخان، تنها بر کار یارغو نظارت داشت و خود به بازجویی و پرسش نمی پرداخت، ولی حکم آخر را صادر می کرد،<sup>۳</sup> همان گونه که در یارغوی صدرالدین احمد خالدی زنجانی به جرم تصرف در اموال دیوانی، غازان حکم قتلش را داد و دستور توسط امیر قتلغ شاه و امیر سوتای در ۲۱ رجب سال ۷۹۷ اجرا شد.<sup>۴</sup>

در دستور الکاتب، فرمان تفویض یارغو به امیربایان بوفور آمده است که چنین می باشد:

... چون تمهید قواعد یارغویی از مخترعات دولت جینکیزخانی و سلاطین مغول بوده و ایشان در تمشیت آن مبالغت بر وجهی کرده اند که احکام آن را بر قانون راستی مقنن گردانیده و آن را شریعت خود ساخته اند و متابعت عدل و انصاف را بغایات مدارج و نهایات مراتب رسانیده، بنابر این مقدمه تعیین صاحب وجودی که جیلت او بر نصف و معدلت مجبول و مفطور باشد جهت تفحص قضایاء یارغویی که امراء مغول و لشکریان ایشان را از متابعت آن چاره نیست از لوازم می گردد و چون امیر بایان بوفور کفایات و کاردانی و درایت رسوم و قواعد سلاطین و امراء مغول و دانستن یاساقها و تورها و ایشان از جمیع امراء زمان سرآمدست راه امارت یارغو و تفحص قضایاء مغولان که فطرت و نشأت ایشان برآنست بدو تفویض کرده شد تا بر وجهی که در قوتاتغوبلیک جینکیزخانی (یاسا) دیده و خوانده و از اکابر یارغوچیان مشاهده کرده بتفتیش قضایاء مغول مشغول شده بیک سر مو از قاعده عدل و انصاف تجاوز نکند و قضایا را میان خصمان بر موجب حکم یاساق بقطع رساند ...<sup>۵</sup>

به افرادی که در یارغو برای رسیدگی به مراعات حضور داشتند، یارغوچی می گفتند که کار آنها استفسار و پرسش از متهمان بود. البته گاهی امیران و شاهزادگان نیز به این کار گمارده می شدند. یارغو سرپرست و رئیسی داشت که رشیدالدین به نام «حاکم دیوان یارغو»<sup>۶</sup> و نخجوانی او را «امیر یارغو»<sup>۷</sup> می نامد. یارغو به معنای بازجویی نیز به کار می رفت.<sup>۸</sup>

۱. عظاملک جوینی، *جهانگشای جوینی*، ص ۲۶۵؛ معین الدین نطنزی، *منتخب التواریخ*، ص ۵۴ و داود بن محمد بناکتی، *روضه اولی الالباب فی معرفة التواریخ و الانساب*، ص ۴۰.  
 ۲. خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی، *جامع التواریخ*، ج ۲، ص ۸۳۱.  
 ۳. همان، ص ۹۳۴ - ۹۳۵.  
 ۴. همان، ص ۹۲۸.  
 ۵. محمد بن هندوشاه نخجوانی، *دستور الکاتب فی تعیین المراتب*، ج ۲، ص ۳۰ - ۳۱.  
 ۶. خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی، *جامع التواریخ*، ج ۲، ص ۹۴۵.  
 ۷. محمد بن هندوشاه نخجوانی، همان، ج ۲، ص ۲۱.  
 ۸. همان، ج ۲، ص ۹۲۸ و ج ۱، ص ۵۶۶.



معمولاً یارغو به جرایم سیاسی و مالی می‌پرداخت. بعد از روی کار آمدن ایلخانی، یارغو برای طرفداران ایلخان قبلی برگزار می‌شد. هنگامی که گیخاتو در ۴ رجب ۶۹۰ بر تخت نشست در اوایل شعبان، یارغویی برای امرا برگزار کرد. تعدادی مجازات شدند، اما گناهان تعدادی را بخشید و به آنها هدیه‌هایی نیز داد.<sup>۱</sup>

بعد از جنگ‌ها نیز یارغو برای کم‌کاری، چون فرار از جنگ، و سعی و تلاش امرای سپاه برپا می‌شد که در برابر آن، مجازات یا پاداش می‌گرفتند.<sup>۲</sup> برای خاندان و پادشاه مغلوب هم یارغو برپا می‌داشتند، چنان‌که در باره رکن‌الدین غورسانچی گفته شده است:

با تمامت اهل و عیال و خواص و حرم، چون او را به موقف یارغو بداشتند به چند الحاح بر وی کردند تا زانو نزد، او را با تمامت اولاد بقتل آوردند، و از نسل سلاطین خوارزم کس نماند و امیر از روزگار ایشان منقطع گشت.<sup>۳</sup>

بسیاری از مسلمانان نیز به یارغو کشیده می‌شدند خواجه سعدالدین آوجی وزیر غازان و الجایتو، بعد از مرگ غازان (۷۰۳ق) شروع به سعایت از خواجه رشیدالدین کرد و مبالغی نیز به افرادی برای همین کار داد، گرچه موفق نشد، با این حال در یارغو محاکمه و گناهش اثبات و کشته شد.<sup>۴</sup>

در یارغویی ممکن بود که به گناه چند نفر رسیدگی شود، چنان‌که در یارغوی جمال دستجردانی، وزیر باتو و غازان در مورد گناه نوروژ (که وزارت مطلق و فرماندهی کل سپاه غازان را داشت و با پادشاه مصر برای براندازی غازان، در ارتباط بود، تحقیق و تفحص شد که نتیجه آن، کشته شدن فرزندان نوروژ و فرستادن امیر قتلغ به دنبال نوروژ در خراسان بود. نوروژ هم که به ملک غیاث‌الدین، حاکم هرات پناهنده شد، پسرش ملک فخرالدین او را به دست امیر قتلغ داد. نوروژ هم که می‌خواست غازان از او بازجویی کند نپذیرفت و او را همان‌جا به دو نیم کرد.<sup>۵</sup>

۱. داود بن محمد بناکتی، *روضه اولی الالباب فی معرفة التواریخ و الانساب*، ص ۴۴۷ و غیاث‌الدین بن هماد الدین حسینی خواندمیر، *تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، ج ۳، ص ۱۳۵.  
 ۲. ابوالقاسم عبدالله بن محمد کاشانی، *تاریخ اولجایتو*، ص ۷۲.  
 ۳. محمد بن علی شبانکاره‌ای، *مجمع الانساب*، ج ۲، ص ۱۴۷.  
 ۴. غیاث‌الدین بن هماد الدین حسینی خواندمیر، *دستور الوزراء*، ص ۲۱۴.  
 ۵. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *جامع التواریخ*، ج ۲، ص ۹۳۲ - ۹۳۶.



بعضی از مجرمان سیاسی و شورشی بدون محاکمه به یاسا می‌رسیدند. به جای یارغو، در موارد مهمی قوریلتهای برگزار می‌شد، چنان‌که هنگامی که چنگیز به دنبال سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه بود در خجند توقف کرد تا پسرانش جغتای و اکتای و تولی که به شکار رفته بودند، به او بپیوندند و بعد از هدایایی که بعد از شکار به او دادند، چنگیز قوریلتهایی برای «ایغوران گناهکار» برپاداشت و آنها را به یاسا رساند.<sup>۱</sup> همچنین غازان بعد از شکست سپاهیان مغول از لشکر مصر و شام در دمشق، قوریلتهایی در حوالی اولجای برگزار کرد تا امیرانی که در جنگ سستی کرده بودند، محاکمه شوند.<sup>۲</sup>

در یارغو امکان اینکه کسانی را ببخشند یا به شفاعت آزاد شوند و یا گناه فرد مجرم به اثبات نرسد و رهایش کنند، وجود داشت.

یارغو با حضور شاکی و متهم و طرف‌دارانش تشکیل می‌شد.<sup>۳</sup> اگر در یارغو گناهی ثابت نمی‌شد، شاکی کذاب بود<sup>۴</sup> و بعد از ثبوت گناه، او را در یارغو به یاسا می‌رساندند.<sup>۵</sup> و چنان‌که گناهی هم ثابت نمی‌شد، اگر شاکی متنفذ بود، متهم به علت عدم حمایت، به یاسا می‌رسید، همان‌طور که مجدالملک یزدی، اختلاسش در یارغو ثابت نشد، ولی چون سخنان رشیدالدین علیه او در اولجایتو مؤثر واقع شد، الجایتو دستور به کشتنش داد.<sup>۶</sup>

یارغوجیان در یارغو از متهم بازجویی می‌کردند و شکنجه نیز برای گرفتن اعتراف نیز انجام می‌شد، چنان‌که با چوب و شکنجه از طوغانجوق خاتون به اتهام سحر و جادوی ارغون، بازجویی می‌کردند.<sup>۷</sup>

در یارغو صورت‌جلسه‌ای تنظیم و گزارش محاکمه به نام «یارغونامه» نوشته می‌شد. در یارغوی امرا بعد از شکست در شام، یارغونامه‌ها را نزد غازان می‌بردند و نکته‌های لازم را تذکر می‌داد و دوباره شروع کرده و آن نکته‌ها را رعایت می‌نمودند.<sup>۸</sup> یارغونامه در مورد دیگر

۱. محمد بن علی شبانکاره‌ای، *مجمع الانساب*، ج ۲، ص ۲۴۰.  
 ۲. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *جامع التواریخ*، ج ۲، ص ۹۵۶.  
 ۳. سیف بن محمد بن یعقوب هروی، *تاریخنامه هرات*، ص ۱۹۶.  
 ۴. محمد بن علی شبانکاره‌ای، همان، ج ۲، ص ۲۷۰.  
 ۵. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *جامع التواریخ*، ج ۲، ص ۹۳۶.  
 ۶. محمد بن علی شبانکاره‌ای، همان، ج ۲، ص ۲۷۱.  
 ۷. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *جامع التواریخ*، ج ۲، ص ۸۲۴.  
 ۸. همان، ص ۹۵۶.



هم نوشته می‌شد و آن هنگامی بود که رأی نهایی را صادر می‌کردند، یارغونامه به او می‌دادند تا نگاه داشته که اگر طرف مقابل، دوباره دعوی کند بر اساس یارغونامه به او پاسخ می‌دادند و دعوی‌اش محل اعتماد نبود.<sup>۱</sup>

در یارغو، جرم‌های افراد را بعد از تحقیقات ثبت کرده و برای متهم می‌خواندند. البته این در دوره ابوسعید و اواخر دوره ایلخانان انجام می‌شد و این کار را در یارغویی برای سپاهیان که برای مخالفت با امیر چوپان، امیرالامرای ابوسعید، دست به شورش زده بودند، انجام دادند.<sup>۲</sup>

یارغوچیان، بر اساس یاسا و احکامی که قآن‌ها صادر می‌کردند و قضایایی که در یارغوها پیش آمده بود (البته ثبت نشده بودند) محاکمات را تشکیل و حکم را صادر می‌کردند.<sup>۳</sup> گاهی یارغو چندین روز یا چندین ماه هم طول می‌کشید.

شاهزادگان در مناطقی، مانند آسیای صغیر، یارغو برپا می‌کردند.<sup>۴</sup> یارغوچی در جنگ‌ها نیز شرکت می‌کرد<sup>۵</sup> و ممکن بود به حکومت ایالتی برسد.<sup>۶</sup> همچنین یارغوچی به مأموریت‌هایی، چون استرداد املاک در ایالات فرستاده می‌شد.<sup>۷</sup>

برای تفحص در قضیه‌ای در یارغو، ممکن بود امیری را برای این کار به محل جرم بفرستند، چون امیر یسوروبقا که او را برای یارغو و بازجویی از شبانکارگان (در فارس) که ناصرالدین حاکم آنجا را کشته و پسر جلال‌الدین طیب شاه، غیاث‌الدین مجد را به حکومت آنجا نشانده بودند، فرستادند.<sup>۸</sup>

شحنه در ولایات در یارغو حضور داشته و به صورت مباشر عمل می‌کرد. افرادی بابت یارغو از امتیازاتی بهره‌مند بودند، مانند ترخان‌ها و بوقا وزیر ارغون که با گرفتن لقب جنگسانک (وزیر بزرگ) از طرف ارغون و اینکه تا نه گناه بزرگ مرتکب نشود به یارغو کشیده نشود و کسی جز پادشاه هم از او بازجویی نکند.<sup>۹</sup>

۱. محمد بن هندوشاه نجوانی، *دستور الکاتب فی تعیین المراتب*، ج ۲، ص ۳۱.

۲. محمد بن علی شبانکاره‌ای، *مجمع الانساب*، ج ۲، ص ۲۷۷.

۳. محمد بن هندوشاه نجوانی، همان، ج ۲، ص ۳۴ - ۳۵.

۴. محمود بن محمد کریم آق سرائی، *تاریخ سلاجقه (مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار)*، ص ۱۵۶.

۵. داود بن محمد بناکتی، *روضه اولی الالباب فی معرفة التوارخ و الانساب*، ص ۴۶۳ و وصاف الحضرة، *تحریر تاریخ و صاف*، ص ۲۶۸ - ۲۷۵.

۶. محمود بن محمد کریم آق سرائی، *تاریخ سلاجقه (مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار)*، ص ۱۵۶.

۷. همان، ص ۲۳۱.

۸. معین‌الدین نطنزی، *منتخب التوارخ*، ص ۱۳.

۹. غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی خواندمیر، *تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، ج ۳، ص ۱۲۷.



این احتمال وجود دارد که دادگاه استیناف در حیطة وظایف امیر یارغو و در مرکز حکومت و در بالاتر بر عهده ایلخان بوده است.

در کنار یارغو، محاکمات دیگری نیز به وجود آمد که بر اساس عرفیات به قضایا رسیدگی می‌کردند و معمولاً دعاوی‌ای که میان مردم عادی پیش می‌آمد و ارزش طرح کردن در یارغو نداشت، در این محاکمات، قطع و فصل می‌شد.

## دو- امارات اولوس

«اولوس» یا قبیله به صورت واحد اداری و نظامی بود و امیر اولوس ضمن رهبری این قبیله و سایر اختیارات و وظایفش، در اواخر حکومت ایلخانان، حق قضاوت نیز داشت. نخجوانی وظایف قضایی امیر اولوس را این گونه بیان می‌کند:

رعایت رعایا و محافظت سایر برابرا و دفع ظلم و عدوان و منع جور و طغیان و قلع و قمع یاغیان و متمردان و استیصال کلی ظلمه و متعدیان مشغول گردد و بتفحص قضایاء کافه انام، قیام نموده، نگذارد که از امر بر مأمور و از حاکم بر محکوم و از غالب بر مغلوب و از ظالم بر مظلوم، حیف و تعدی و زور و زیادتی رود.<sup>۱</sup>

امیر اولوس حق اجرای مجازات را داشت، اما این حق، شامل اولوس خودش می‌شد و از آنجا که اسلام به میان اولوس نیز نفوذ یافته بود، احکام بر اساس «شریعت و معدلت و انصاف و قانون یاساق» صادر می‌شد و اگر کسی از بزرگان مرتکب خطایی می‌شد و شناخته شده بود، حق محاکمه او را نداشت و باید به پادشاه ارجاع می‌داد. به سبب امور قضایی و برپایی عدالت به او مبلغی نیز از طرف دیوان به مبلغ «ده تومان زر رایج که صد هزار دینار» بود، کمک می‌شد.<sup>۲</sup> و در هفته دو روز به همراه وزیران و قاضیان و اعیان و بزرگان دولتی، دیوان مظالم برپا داشته و به رسیدگی قضایا می‌پرداخت.<sup>۳</sup>

۱. محمد بن هندوشاه نخجوانی، *دستور الکاتب فی تعیین المراتب*، ج ۲، ص ۱۱.

۲. همان، ص ۱۰ - ۱۲.

۳. همان، ص ۱۵.



علاوه بر امیر اولوس، امیر «اولکا» نیز وجود داشت. اولکا، به منطقه و ایالتی گفته می‌شد. امیر اولکا برحسب ضرورت و حادثه‌ای، چون هجوم یاغیان و مخالفان و تعرض آنها به ساکنان مناطق، تعیین می‌شد. در مورد وظایف امیر اولکا گفته شده است:

بضبط مهمات ولایت و اصلاح احوال رعیت و جمع متفرق و ضبط متبّد و تدارک خلل و تلافی زلزله و دفع ظلمه متعدیان و قلع و قمع اصداد و مخالفان و طرد و ردع باغیان و یاغیان اشتغال نماید و نگذارد که بیک سر موی بر هیچ آفریده حیف و تعدی رود.<sup>۱</sup>

اوامر و نواهی امیر اولکا بر اساس عرفیات بود و هر ساله مبالغی هم از مالیات آن منطقه برای مخارج خود و سپاهیان اختصاص داده می‌شد.<sup>۲</sup>

در کنار امارت اولکا «امارت عسس» نیز به وجود آمد که باید مراقب بازار اردو می‌شد. امیر عسس همراهانی نیز باید انتخاب می‌کرد تا در کنارش شبانه مراقب بازار می‌شدند:

هر شب بمحافظت بازار مشغول گردد اگر کسی را از رنود و اوباش بتردد بیند، بعسس گاه برند تا او بتحقیق حال آنکس مشغول شده اگر محل تهمت باشد موقوف داشته، تأدیب و بازخواست بلیغ بجای آرد و اگر مردی پیشه کار یا از تهمت دور باشد رسم عسسی ستد رها کند.<sup>۳</sup>

### سه- دیوان حکمیت

دیوان حکمیت به واسطه رواج عرف و آداب و رسوم در اواخر دوره ایلخانان و هنگام تجزیه و فروپاشی آن به وجود آمد. معمولاً در این دوران، چون محاکم دیگر کار خود را به درستی انجام نمی‌دادند و برای تسریع در روند محاکمه و اینکه راه گریزی از احکام شرع اسلام برای مردم بود، این محکمه تشکیل می‌شد. در *دستور الکاتب* در باره علت تأسیس دیوان حکمیت گفته شده است:

چه اکثر مردم بی‌اعتقاد در قطع خصومات و فصل حکومت بواسطه حکم جزم و قضای نافذ شرع مطهر از حضور بمجالس شریعت ممتنع و بسبب یاساق محکم از یارغو منزعج و منزجر می‌گردند و چون رجوع مهمات یا حکمی حکیم و وسیطی خبیر علیم کنند هرآینه بر ایشان آسان نشیند و احکام او را که مشتمل بر توسط باشد از جانبین مطیع و منقاد شوند.

۱. محمد بن هندوشاه نخجوانی، *دستور الکاتب فی تعیین المراتب*، ج ۲، ص ۱۵.

۲. همان، ص ۲۰ - ۲۳.

۳. همان، ص ۱۵۷.



قضایا و دعاوی را بر اساس شریعت و معدلت و عرف و عادت حل و فصل می نمودند و حقوق متصدی این شغل از طرف دیوان و مرسوماتی که از مدعیان می گرفتند، پرداخت می کردند.<sup>۱</sup>

### نتیجه

نظام قضایی ایران در دوره ایلخانان، نظامی متشکل از دو نوع نظام مختلف اسلامی - ایرانی و مغولی بود. محاکم این دوره را می توان به سه دسته تقسیم نمود: محاکم شرع، یارغو (و زیر مجموعه های آن چون محاکم اولوس و اولکا) و دیوان حکمیت. محاکم شرع به کار مسلمانان بر اساس شریعت می پرداخت و البته دعاوی که میان مغولان و مسلمانان روی می داد با حضور شحنه و امرای مغول در محاکم شرع انجام می شد. در دوره گیخاتو با انتصاب فردی به مقام قاضی القضاة، میان محاکم شرعی و مغولی، تفکیک قائل شدند، زیرا در رأس یارغوها، امرای یارغو و در موارد مهم خود ایلخان حضور داشت. محاکم شرع با همان روند سابق خود در دوران قبل از مغولان، بر اساس احکام اسلام به کارش ادامه داد و در چارچوب کلی آن، تغییراتی آن چنانی در این زمان رخ نداد و همان کارمندان و کسانی که در حکومت های قبلی در دادگاه ها وجود داشتند، در این محاکم نیز بودند. در دوران اصلاحات غازان و یرلیغ هایی که در مورد اوضاع قضایی و وظایف آنها صادر کرد، حضورشان را در محاکم تثبیت کرد و دیوان مظالم نیز با تأثیر از گذشته، شروع به کار کرد.

در یارغو قوانین یاسا به کار می رفت؛ یاسایی که ترکیبی از آداب و رسوم و عرفیات و قوانینی بود که چنگیز خان ایجاد کرده بود و معمولاً احکام مجازات آن سنگین و غالباً به قتل متهم یا مجرم منجر می شد. در کنار یارغو محاکمی که توسط امرای اولوس و اولکا نیز بر پا می شد به کار مغولان می پرداخت.

ناامنی و بی بند و باری ناشی از تسلط مغولان، باعث رونق عرفیات و استناد به عرف مورد قبول آنها شد که در راستای آن دیوان حکمیت روی کار آمد که بر پایه احکام اسلام و یاسا نبود و به حل و فصل دعاوی بر اساس عرف می پرداخت و مردم رغبت هر چه بیشتری برای مراجعه به این محاکم داشتند، زیرا سخت گیری در این محاکم بسیار کمتر از محاکم شرع بود.

۱. محمد بن هندوشاه نخجوانی، *دستور الکاتب فی تعیین المراتب*، ج ۲، ص ۱۱۴.

مغولان همان‌گونه که در نظام اقتصادی، انواع مالیات‌ها را پدید آوردند و در نظام اجتماعی تغییرات بسیاری ایجاد کردند، در مورد نظام قضایی نیز باعث تغییراتی شدند و نظام قضایی رویه‌ای دوگانه در پیش گرفت و زمینه برای نفوذ عرف در محاکم ایجاد گردید، هر چند در اوایل باعث سر درگمی و آشفتگی اوضاع و عدم امنیت شد و تا سازمان‌دهی آن و استقرار مجدد محاکمی که مورد اعتماد مردم بودند، چند صبحی طول کشید. و از آنجا که قوانین مغولان هیچ‌گونه سختی با مردم ایران نداشت، همراه با محاکم یارغو از بین رفت و آنچه باقی ماند احکام شرع و محاکم شرعی بود.





## فهرست منابع

۱. آق سرائی، محمود بن محمد کریم، *تاریخ سلاجقه یا مسامرة الاخبار و مسایرة الاخيار*، به اهتمام و تصحیح عثمان توران، چاپ دوم: تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲.
۲. ابن بطوطه، *سفرنامه ابن بطوطه*، ترجمه محمد علی موحد، ج ۱، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸.
۳. ابن بی‌بی، حسین بن علی جعفری، *اخبار سلاجقه روم یا الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه*، به اهتمام محمد جواد مشکور، انتشارات کتابفروشی تهران، ۱۳۵۰.
۴. ابن خلدون، عبدالرحمن، *العبر*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۴، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸.
۵. اشپولر، برتولد، *تاریخ مغول در ایران*، ترجمه محمود میر آفتاب، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۴۸.
۶. بناکتی، داود بن محمد، *روضه اولی الالباب فی معرفة التواریخ و الانساب*، به کوشش جعفر شعار، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۸.
۷. بیانی، شیرین، *دین و دولت در عهد مغول*، ج ۱ و ۲، چاپ دوم: تهران، مرکز نشر دانشگاهی دانشگاه، ۱۳۷۰.
۸. پطروشفسکی، ایلیاپالویچ، کارل یان، جان ماسون اسمیت، *تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران در دوره مغول*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۹.
۹. جوینی، عظاملک، *جهانگشای جوینی*، با تحریر نوین منصور ثروت، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۱۰. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین حسینی، *تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، ج ۳، انتشارات کتابخانه خیام، ۱۳۳۳.
۱۱. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین حسینی، *دستور الوزراء*، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران، انتشارات کتابفروشی چاپخانه اقبال، ۱۳۱۷.
۱۲. شبانکاره‌ای، محمد بن علی، *مجمع الانساب*، ج ۲، تصحیح میرهاشم محدث، چاپ دوم: تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶.





۱۳. شیخ الحکمایی، عمادالدین، «کاتبان و قاضیان اسناد بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی (اسناد قرن ۶ - ۱۰ هجری)»، *نامه بهارستان*، سال دوم، ش دوم، دفتر ۴، ۱۳۸۰.
۱۴. کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد، *تاریخ اولجایتو*، به اهتمام مهین همبلی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
۱۵. مارکوپولو، *سفرنامه*، با مقدمه جان ماسفلید، ترجمه حبیب اله صحیحی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.
۱۶. مستوفی، حمدالله، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۱۷. میرخواند، محمد بن خاوند شاه بن محمود، *روضه الصفا فی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفاء*، ج ۵، تصحیح و تحشیه جمشید کیان فر، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰.
۱۸. منشی کرمانی، ناصرالدین، *سمط العلی للحضرة العلیا (در تاریخ قراختاییان کرمان)*، تصحیح عباس اقبال کاشانی، چاپ دوم: تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲.
۱۹. نخجوانی، محمد بن هندوشاه، *دستور الکاتب فی تعیین المراتب*، ج ۱ و ۲، مسکو، فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان، انستیتوی ملل خاورمیانه و نزدیک، متن علمی و انتقادی با مقدمه و فهرست‌ها، سعی و اهتمام علی اوغلی‌زاده، ۱۹۷۶ م.
۲۰. نظری، معین‌الدین، *منتخب التواریخ*، به اهتمام پروین استخری، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۳.
۲۱. وصاف الحضرة، فضل‌الله بن عبدالله شیرازی، *تحریرتاریخ وصاف*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ دوم: تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ۱۳۷۲.
۲۲. ویلتس، دوراکه، *سفیران پاپ به دربار خان مغول*، مسعود رجب‌نیا، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۳.
۲۳. هروی، سیف بن محمد بن یعقوب، *تاریخنامه هرات*، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۳.
۲۴. همدانی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله، *جامع التواریخ*، ج ۲، به کوشش بهمن کریمی، انتشارات اقبال، ۱۳۳۸.
۲۵. همدانی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله، *سوانح الافکار رشیدی*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد شماره ۲۸، ۱۳۵۸.

## میرزا علی‌خان امین‌الدوله و اقدامات او در عصر قاجار

مهسا صابری\*



### چکیده

میرزا علی‌خان امین‌الدوله یکی از معدود اصلاحگران عصر قاجار، به خصوص در آستانه انقلاب مشروطه بود که مدارج ترقی را به سرعت در دستگاه قاجار پیمود و سرانجام در اندک زمانی به مقام صدر اعظمی ایران دست یافت و قبل از آنکه بتواند اقدامات مؤثر و پایداری انجام دهد، از سمت خویش عزل و حتی خانه‌نشین و تبعید شد. در این نوشتار سعی شده است تا از یک سو، نقش شخصیتی و توانایی‌های فردی میرزا علی‌خان امین‌الدوله و همچنین اصلاحات سیاسی - اقتصادی و اجتماعی او در عرصه داخلی و دیپلماسی خارجی بررسی و از سوی دیگر، موانع و چالش‌های متعدد در مقابل او ارزیابی و تحلیل شود.

**واژه‌های کلیدی:** قاجار، صدارت، امین‌الدوله، امین‌السلطان، اصلاحات ومظفرالدین شاه.

---

\* کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی.



### امین‌الدوله از ابتدا تا صدارت

میرزا علی‌خان، فرزند میرزا محمدخان مجدالملک سینکی لواسانی، متولد ۱۲۶۰ق / ۱۸۴۴م در تهران و دارای القاب منشی حضور، امین‌الملک و امین‌الدوله بود. او خدمت در مراکز اداری و دستگاه سیاسی عصر قاجاریه را از نوجوانی و تحت نظر پدر آغاز کرد و خط و انشا و شیوه نگارش مکاتبات اداری را از پدر خویش آموخت. در پانزده سالگی منشی وزارت خارجه گردید و زمانی که پدرش برای فیصله امور میان دولت ایران و عثمانی مأمور بغداد شد، او را همراهی کرد و در آنجا توانست زبان عربی خود را تکمیل کند. سپس با انتصاب پدرش به کارپردازی آذربایجان همراه او به تبریز رفت و در آنجا زبان فرانسه را نزد معلمی ارمنی فرا گرفت و به پاس توانایی‌های خویش، به‌ویژه خط خوش، به زودی نظر ناصرالدین شاه قاجار را جلب و پس از آن، پلکان ترقی را به سرعت طی کرد و در سال ۱۲۷۸ق / ۱۸۶۱م در حالی که تنها هجده سال داشت، به دستور شاه مأموریت یافت که «سفرأ و حضرأ ملتزم خدمت باشد»<sup>۱</sup>. میرزا علی‌خان در سال ۱۲۹۰ق / ۱۸۷۳م به لقب امین‌الملک و ریاست دفتر شاهنشاهی مفتخر شد و کوشید تا در این سمت وضعیت اداره پست را بهبود بخشد و نظم و ترتیبی به آن دهد. سپس در سال ۱۲۹۷ق / ۱۸۸۰م سرپرست اداره اوقاف شد و دو سال بعد، یعنی در سال ۱۲۹۹ق / ۱۸۸۱م به لقب امین‌الدوله که از این پس به این لقب شناخته می‌شود، ملقب شد. در سال ۱۳۰۴ق / ۱۸۸۷م به مقام ریاست شورای وزیران رسید و از آن پس در ناصرالدین شاه نفوذ یافت و در سفرهای اروپایی همراه او شد و با توجه به موقعیت خویش و شرایط حکومت و امور سیاسی ایران، کوشید تا اصلاحاتی در زمینه امور اداری ایران ایجاد کند. این اقدامات و افکار مخالف آن در حکومت ایران موجب اتهام جمهوری خواهی و در نتیجه برای مدتی سبب طرد او شد. ولی دوباره در سال ۱۳۱۳ق / ۱۸۹۶م به پیشکاری ولیعهد مظفرالدین میرزا در آذربایجان برقرار و باعث اندک ترقی در این شهر شد و با جلوس مظفرالدین شاه بر تخت سلطنت در سال ۱۳۱۴ق / ۱۸۹۶م، امین‌الدوله از تبریز احضار و به وزارت داخله و ریاست شورای وزیران منصوب گردید که «دو شرط واضح کرد: یکی خلعت نپوشد، دیگری

۱. میرزا علی‌خان امین‌الدوله، *سفرنامه امین‌الدوله*، ص ۱۱ - ۱۵ و مهدی بامداد، *شرح حال رجال ایران*، ج ۲، ص ۳۵۴.



مهر نکند. قبول شد»<sup>۱</sup> و در ماه ژوئن به سمت نخست‌وزیری برقرار و در این پست به لقب صدر اعظم نایل شد.<sup>۲</sup>

صدارت امین‌الدوله چندان نپایید و تنها پس از یک سال صدارت به سبب مشکلات و ایجاد موانع متعدد و پاره‌ای دشمنی‌های داخلی و خارجی از کار بر کنار و حتی از اقامت در تهران ممنوع و در واقع به نوعی تبعید و از این پس خانه‌نشین شد.<sup>۳</sup> او باقی عمر خود را در املاک خویش (لشت نشاء گیلان) سکونت گزید و سرانجام در ۶۲ سالگی (۱۳۲۲ق / ۱۹۰۴م) درگذشت.<sup>۴</sup>

### زمینه‌های اصلاحات

میرزا علی‌خان امین‌الدوله سیاست‌مداری کهنه‌کار بود که نه تنها راه اصلاحات توسط دیگر اشخاص برای او باز شده بود، بلکه در این زمان عوامل دیگری هم در ادامه این روند به او کمک می‌کرد و انجام اصلاحات را برای او فراهم می‌ساخت که از جمله آنها درگذشت ناصرالدین شاه، پادشاه مستبد و قدرتمند قاجار و روی کار آمدن مظفرالدین شاه ضعیف و بیمار بود. مظفرالدین شاه بر خلاف پدرش شخصیتی نرم‌خو و تحول‌پذیر و برای پذیرش افکار اصلاح‌طلبانه آمادگی بیشتری داشت و به این علت میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان، آخرین صدر اعظم پدرش را در سال نخست سلطنت خود (۱۳۱۵ق / ۱۸۹۷م) از صدارت برکنار و امین‌الدوله را که نزد روشنفکران به اصلاح‌طلبی شهرت داشت، به مقام صدارت برگزید.<sup>۵</sup> به این ترتیب، «شاه بسیار مرحمت فرمودند، تکرار امر نمودند که کارها بسیار عقب مانده و هر قدر ممکن باشد زودتر در اصلاح امور دولتی و رفاه حال رعیتی سعی بلیغ نمایید».<sup>۶</sup>

گفت‌وگویی بین شاه و امین‌الدوله در آغاز صدارت او نقل شده است که به خوبی اشتیاق و تمایل قلبی او را به انجام اصلاحات نشان می‌دهد و چه بسا اگر موانع و چالش‌های پس از آن

۱. عین‌السلطنه، *روزنامه خاطرات*، ج ۲، ص ۱۱۳۷.

۲. ادوارد براون، *انقلاب ایران*، ص ۹۶.

۳. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، *خلسه مشهور به خوابنامه*، ص ۷۶ - ۷۷ و دوست‌علی خان معیرالممالک، *رجال عصر ناصری*، ص ۶۷ - ۶۹.

۴. مهدی، *بامداد، شرح حال رجال ایران*، ص ۳۵۴ و احمد بشیری، *مجموعه مقالات سیاسی کتاب نارتجی*، ص ۲۴۴.

۵. پروانده آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، ص ۶۷ - ۶۹ و نیکی‌آر کدی، *ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان*، ص ۱۱۴.

۶. زین‌العابدین مراغه‌ای، *سیاحتنامه ابراهیم بیگ یا بلای تمصب او*، ص ۳۳۰.



پیش نمی‌آمد در این زمان می‌شد که گام‌های بلندی برداشت. در قسمتی از این گفت‌وگو که به روشنی نشان‌دهنده افکار شاه تازه به دوران رسیده قاجار می‌باشد آمده است:

سلطنت ایران بر حسب شأن و مقام به مقتضای وقت و زمان بسیار عقب افتاده، خیلی باید جد و جهد و کوشش کرد تا به همسایگان و دول هم‌جوار خود برسیم. لذا تعویق در اجرای اصلاحات و تأمل در کارها ابداً روا نیست؛ هر قدر زودتر به اصلاحات پردازیم دیر است ... شما را با کمال اطمینان امر می‌نماییم که با قوت قلب و استقامت رأی به اصلاحات لازم - ولو آنکه منافی با اختیارات مطلقه ما باشد - سریعاً و آجلاً [عاجلاً] پردازید ...<sup>۱</sup>

مظفرالدین شاه به ساخت مدارس و گسترش معارف در کشور علاقمند بود و با وجود مخالفت عوامل مذهبی، ساخت مدارس جدید به سبک اروپا و عثمانی را پذیرفت و از این اقدام حمایت کرد.<sup>۲</sup>

علاوه بر این، مظفرالدین شاه ممنوعیت سفر به اروپا و نشر روزنامه‌های اصلاح‌طلب را که توسط ناصرالدین شاه نهاده شده بود، لغو کرد و به این ترتیب، روز به روز عده بیشتری از ایرانیان می‌توانستند شرایط کشورهای اروپایی یا دست کم استانبول و هندوستان را ببینند و با شرایط حاکم بر سرزمین ایران مقایسه کنند. جوانان ایرانی به گونه‌ای روز افزون برای مسافرت، تحصیل و به‌ویژه کار به این کشورها می‌رفتند و با اندیشه‌های حکومتی در غرب آشنا شده و پس از بازگشت به کشور این گونه افکار را به دیگران منتقل و آرزوی اصلاحات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را مطرح و قوت می‌بخشیدند.<sup>۳</sup>

مظفرالدین شاه در مقایسه با اسلاف خود به بسط معارف علاقه زیادتری داشت و به ترقی مملکت مایل‌تر بود و طبعاً این علاقمندی می‌توانست به طرق مختلف در بیداری اجتماعی مؤثر باشد ...<sup>۴</sup>

البته لازم به ذکر است که نقش مظفرالدین شاه در زمینه اصلاحات نقشی دو جانبه بود و با توجه به ویژگی‌های اخلاقی و شخصیتی او باید گفت که این شاه قاجار به همان اندازه که زمینه‌ساز و حامی اصلاحات بود، مانع و دافع آن هم به شمار می‌آمد.

۱. احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، ص ۲۲.

۲. غلامحسین افضل‌الملک، *افضل التواریخ*، ص ۲۸۳.

۳. یرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، ص ۶۹ و نیکی آر کدی، *ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان*، ص ۸۰.

۴. ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ج ۱، ص ۱۰۳.



از عوامل مهم دیگری که به طور قطع در شکل‌گیری و تمایل بسیاری از دولتمردان قاجار از جمله شخص شاه و امین‌الدوله به انجام اصلاحات بی‌تأثیر نبوده است، می‌توان به ضعف و زبونی کشور در مقابل دولتمردان بیگانه، نارضایتی روزافزون عامه مردم از شرایط کشور، آمادگی مردم ایران برای واکنش و مقابله با وضعیت موجود، به‌خصوص پس از واقعه نهضت تنباکو و چشیدن طعم پیروزی، پیشرفت اندک سطح علمی کشور بعد از اصلاحات امیرکبیر، نفرت عمومی از شخصیت‌های متهم به نفاق و همچنین شخصیت امین‌الدوله و سفرهای متعدد او به کشورهای اروپایی و مشاهده پیشرفت آنها از نزدیک و به خصوص دوستی قدیمی او با سید جمال‌الدین اسدآبادی و ارتباط با او و تفکرات اصلاح‌طلبانه این شخص اشاره کرد.<sup>۱</sup>

البته امین‌الدوله با میرزا حسن رشديه بنیان‌گذار ایجاد مدارس جدید، و میرزا ملکم‌خان، سردبیر روزنامه قانون و منتقد دولت ناصرالدین شاه هم رابطه دوستی داشت. از سوی دیگر، دشمنی امین‌الدوله و رقابت او با امین‌السلطان اتابک هم در پیمودن راهی بر خلاف او در جهت کسب محبوبیت عمومی و انجام اقدامات اصلاحی و عام‌المنفعه بی‌تأثیر نبوده است.<sup>۲</sup>

### اصلاحات امین‌الدوله

از اولین اقدامات امین‌الدوله و در واقع، معروف‌ترین خدمت او به تاریخ و جامعه ایران که نام او را در ردیف اصلاح‌گران دوره قاجار قرار داده است، حمایت او از میرزا حسن، معروف به رشديه، در ساخت و احداث اولین مدارس ایرانی به سبک اروپایی و مدرن بود. او می‌دانست:

درد ملت نادانی است و دواي آن دانایی، از این رو بیش از هر کار به معارف اهمیت می‌دهد و از همین نقطه نظر است که ستوده می‌شود. امین‌الدوله می‌فهمد مملکت مرد می‌خواهد؛ مرد علم و مکتب و مدرسه، و این چیز است که همه کس باید بفهمد.<sup>۳</sup>

امین‌الدوله زمانی که کارگزار آذربایجان بود با رشديه آشنا شد، با او دیدار و قرار همکاری گذاشت و پس از احضار به تهران و رسیدن به مقام صدارت، رشديه را هم احضار و با وجود

۱. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، *خلسه*، ص ۸۲۸؛ احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، ص ۲۱ و مهدی بامداد، *شرح حال رجال ایران*، ج ۲، ص ۳۶۲.

۲. یحیی دولت‌آبادی، *حیات یحیی*، ج ۱، ص ۱۷۸.

۳. همان، ص ۱۱۸.



نگرانی‌هایی که از جانب مخالفان و معاندان داشت، او را مأمور تأسیس مدرسه در تهران کرد و با پیشرفت کار و جلب توجه مردم کوشید تا حمایت مظفرالدین شاه را نیز جلب کند.<sup>۱</sup> امین‌الدوله در جایی خطاب به مظفرالدین شاه از او درخواست می‌نماید:

اگر بخواهید در زمان سلطنت از خودتان نام نیکی بگذارید به قدر امکان جدیت کنید کارها رو به اصلاح برود؛ اصول قدیم زمان ناصری با زندگی دنیای امروزی متمدن موافقت نمی‌کند. ایران معارف لازم دارد. افتخاری برای شما بالاتر از این نخواهد بود که مدارس متوسطه و عالی تأسیس کنید و از هر کجا وجهی برسد به این مصرف برسانید که نام نیک شما در تاریخ ایران بماند که معارف‌پروری بهترین یادگاری خواهد بود که برای ملت ایران خواهید گذاشت.<sup>۲</sup>

سرانجام اولین مدرسه در تهران در سال ۱۳۱۵ ق / ۱۸۹۷ م در باغ کربلایی عباسعلی افتتاح شد و لوح مدرسه رشديه در بالای آن قرار گرفت. پس از تأسیس مدرسه، امین‌الدوله همراه با هیئت دولت از آن بازدید نموده و مسئولان و معلمان آن را مورد عنایت قرار دادند.<sup>۳</sup> گشایش مدارس به سبک مدرن و استقبال مردم از آنها به معنای کاستن از اهمیت مکتب‌خانه‌های سنتی و حتی تعطیل شدن دیر یا زود آنها بود، بنابر این به زودی مخالفانی را در برابر ساخت مدارس جدید قرار داد که به مبارزه با آن و سازندگانش برخاستند و با این اقدام هر چند روند تأسیس و پیشرفت آن را در ایران، به خصوص در شهرهای مذهبی و متعصب کند کردند، اما نتوانستند مانع پیشرفت آن شوند و در حد فاصل سال‌های ۱۳۱۵-۱۳۱۶ ق / ۱۸۹۷-۱۸۹۸ میلادی مدرسه‌های متعددی در تهران تأسیس گردید و به زودی انجمنی به نام انجمن معارف که نشریه معارف را پس از آن منتشر کرد، تشکیل شد.<sup>۴</sup>

کار دبستان نیک پیش رفت امین‌الدوله شاه را به آنجا برده و از خود و از شاه و از دیگران ۳۶ هزار تومان پول گردآورد که سود آن به دبستان داده شود، و برای سرکشی به کارهای دبستان و رواج‌دادن به دانش‌ها انجمن معارف برپا کرد. مردم چون پروای شاه و امین‌الدوله را به دبستان دیدند و جدایی را که میانه آن با مکتب می‌بود، دریافتند، رو به آن آوردند و با دلخواه، فرزندان خود را فرستادند ...<sup>۵</sup>

۱. شمس‌الدین رشديه، سوانح عمر، ص ۳۴ - ۳۵ و میرزا علی‌خان امین‌الدوله، *سفرنامه امین‌الدوله*، مقدمه.

۲. میرزا علی‌خان امین‌الدوله، *خاطرات سیاسی*، ص ۳۶۸.

۳. شمس‌الدین رشديه، *سوانح عمر*، ص ۳۶.

۴. غلامحسین افضل‌الملک، *افضل التواریخ*، ص ۳۸۲ و عبدالرفیع حقیقت، *وزیران ایرانی از بزرگمهر تا امیرکبیر*، ص ۴۵۸.

۵. احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، ص ۲۲.





به این ترتیب، چون مظفرالدین شاه از ساخت این مدارس و تفکر مؤسس آن حمایت کرد، کار مدارس به خوبی پیش رفت. به نظر بسیاری از محققان و مورخان این تنها اقدام و اندیشه امین الدوله بود که به بار نشست و ثمر بخشید.<sup>۱</sup>

از دیگر اندیشه‌های امین الدوله و برنامه‌های اصلاحی او تنظیم امور مالی و اصلاح امور گمرک برای رفع مشکل مالی و تهی‌بودن خزانه بود:

دو هدف عمده او، یکی تنظیم امور مالی کشور و برقراری بودجه و دیگری، پایان دادن به یغماگری فساد و دزدی بوده‌اند.<sup>۲</sup>

به این منظور امین الدوله دو اقدام را در برنامه اصلاحی خود قرار داد: اول، اخراج تمام کارگزاران دولت سابق، یعنی دولت میرزا علی اصغر خان امین السلطان و تصفیه در کارگزاران دولتی که آنها را عامل اصلی غارت خزانه کشور و مانع پیشرفت امور دولتی می‌دانست. دومین اقدام او در این رابطه، استخدام نوزبلیکی و هیئت همراه او به منظور اداره امور گمرکات و سامان بخشیدن به آن بود که هیئت مزبور پس از عزل امین الدوله از صدارت، وارد تهران شدند.<sup>۳</sup>

از اقدامات دیگر امین الدوله یا بهتر بگوییم آرزوهای قلبی او وجود قانون و حکومت قانونمند در ایران بود. او در راستای این هدف خویش در همان ماه‌های اول صدارت خود قانون تشکیل مجلس اعیان را نوشت و آن را به شاه پیشنهاد کرد و مظفرالدین شاه در ربیع-الثانی ۱۳۱۵ ق / ۱۸۹۷ م نه سال پیش از اعلام فرمان مشروطیت این قانون را پذیرفت؛ یعنی تشکیل مجلس که اعضای آن با وجود امنیت به تصمیم‌گیری در امور مملکت پردازند و پیشنهادات خود را در جهت بهتر اداره شدن امور دولت مطرح کنند. مدتی بعد امین الدوله قانون دیگری تقدیم شاه کرد که در آن از شاه استدعا می‌کند که دست بلندپایگان درباری و دولتی را از خزانه کشور کوتاه کند و از شاه خواست:

برای جلوگیری از مقاومت متنفذین و شاهزادگان، بهتر است شاه اول حقوقی برای خود تعیین کنند تا بتوان به تبع آن، حقوقی برای سایرین قرار داد.<sup>۴</sup>

۱. شمس‌الدین رشیدی، *سوانح عمر*، ص ۳۶.

۲. ادوارد براون، *انقلاب ایران*، ص ۴۱۴.

۳. یحیی دولت‌آبادی، *حیات یحیی*، ج ۱، ص ۱۷۹؛ احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، ص ۲۴ و مهدی بامداد، *شرح حال رجال ایران*، ج ۳، ص ۳۶۵.

۴. میرزا علی‌خان امین الدوله، *سفرنامه امین الدوله*، مقدمه.



البته این گونه اقدامات که به هیچ وجه با طبع استبدادطلب رجال ایرانی هماهنگی نداشت، هرگز به مرحله اجرا در نیامد و در کوتاه مدت تنها موجب عزل او شد. از دیگر اقدامات اصلاحی امین‌الدوله قبل از صدارت و هم‌زمان با رسیدن به ریاست دولت، تأسیس اداره پست به سبک جدید در ایران است. او در فاصله سال‌های ۱۲۹۸ - ۱۳۰۹ ق / ۱۸۸۰ - ۱۸۹۱ م ریاست اداره مزبور را بر عهده داشت و کوشید تا آن را به شیوه روز دنیا سر و سامان بخشیده و اداره کند.<sup>۱</sup>

همچنین او به ایجاد صنایع و کارخانه‌های پیشرفته و مدرن برای بهبود وضع اقتصادی کشور اعتقاد داشت و در این زمینه، کوشش‌هایی نمود که ساخت کارخانه قند در کهریزک و کارخانه کبریت‌سازی در الهیه شمیران، ملک شخصی خود او و کارخانه بلورسازی در دروازه قزوین از جمله این موارد است.<sup>۲</sup>

درخت‌کاری و ایجاد فضای سبز و بنای مکان‌های عمومی در تهران و به طور کل اقدامات وی در اصلاح وضع عمومی پایتخت و بازسازی آن نیز قابل توجه است.<sup>۳</sup>

### چالش‌های اصلاحات امین‌الدوله

از زمان تأسیس سلسله قاجاریه تا جلوس مظفرالدین شاه بر تخت سلطنت، بیش از یک قرن می‌گذشت. در طول این مدت تحولات بزرگی در جهان روی داده بود که خواه ناخواه بر شرایط سرزمین تاریخی و جامعه سنتی ایران نیز تأثیر نهاده بود. و تاکنون اصلاحگران بزرگی آمده و قدم به تاریخ ایران گذاشته و با افکار و برنامه‌های خویش سعی در بهبود وضعیت بین‌المللی و داخلی ایران کرده بودند، اما هر کدام با چالش‌ها و مخالفت‌هایی روبه‌رو شده و به تمامی اهداف خویش نرسیدند که همواره بعضی از این موانع، داخلی و بعضی دیگر، ناشی از منافع غرب و خارج کشور بود که در اینجا به طور جداگانه به بررسی هر یک از آنها پرداخته می‌شود.

۱. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۲، ص ۳۶۵ و ابراهیم صفایی، نامه‌های تاریخی دوران قاجار، ص ۶۸ - ۶۹. گزارشی از امین‌الدوله در باره راه‌سازی، تجدید بنای چاپارخانه‌ها و احداث مهمان‌خانه‌های بین راه برای ناصرالدین شاه وجود دارد که وی برای رفاه حال مردم شاه را به انجام این گونه امور تشویق ساخته است.

۲. ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۱۲۶ و میرزا علی‌خان امین‌الدوله، سفرنامه امین‌الدوله، ص ۳۶.

۳. میرزا علی‌خان امین‌الدوله، همان، ص ۳۶.



### ۱. چالش‌های داخلی

هم‌زمان با نفوذ تدریجی امین‌الدوله در دستگاه قاجار تا دستیابی او به مقام صدارت، شاه همچنان قدرت مطلق کشور بود و موافقت یا عدم موافقت و همراهی او با انجام اصلاحات می‌توانست نقش مهمی در پیشبرد یا شکست افکار و اهداف سیاسی وی داشته باشد. تحت این شرایط، مظفرالدین شاه بیمار و ناتوان هرگز قادر به اداره کشور و حتی دولتمردان اطراف خود نبود و به زودی در عرصه رقابت و دشمنی میان آنها گرفتار شد و سرانجام با اصراف و بخشش‌های بی‌مورد - با وجود همدلی با انجام اصلاحات - خود مانعی بزرگ بر سر راه آن شد.<sup>۱</sup>

ایام حکومت مظفرالدین شاه با صدارت میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان آغاز شد و پس از آن، یک دوره رقابت میان او و میرزا علی‌خان امین‌الدوله شکل گرفت که به جز یک دوره کوتاه یک ساله (۱۳۱۵ - ۱۳۱۶ق/ ۱۸۹۷ - ۱۸۹۸م) به طور کلی پیروزی با امین‌السلطان و جناح طرفدار او بود. و هر چند شاه پس از انتصاب امین‌الدوله به ریاست دولت، او را در امر اصلاحات تشویق و حمایت می‌نماید، اما با وجود این، او می‌خواست تا حقوق حرمسرای وسیع پدرش را تمام و کمال پرداخت کند و هرگز به مشکلات مالی دولت و خزانه تهی آن توجه نداشت. از سویی بیماری و ضعف جسمانی او هم مزید بر علت بود و شاه تنها راه معالجه خود را در سفر به اروپا بدون توجه به هزینه‌های سنگین آن می‌دانست و حاضر بود برای به دست آوردن آن هر بهایی را پرداخت کند و به این ترتیب به سادگی اسیر افکار مخالفان شده و نظرات خویش را تغییر می‌داد. دیگر آنکه شاه هرگز بالاترین و تنها مرجع تصمیم‌گیری و قدرت در عصر قاجار نبود و همواره باید نظر همسایگان قدرتمند خویش را هم جویا می‌شد. در واقع می‌توان گفت در تمام این مدت، امین‌الدوله:

وزیر پادشاهی است که نه دارای آن عزم است و نه صاحب آن اقتدار، و بر فرض که دارای عقیده اصلاح‌طلبی بوده باشد و امین‌الدوله را قابل‌ترین رجال خود بداند، چگونه می‌توان اطمینان یافت که این دستور دانشمند بخواهد به اصلاحات اساسی شروع نماید و موانع بسیار در راه او عرض اندام کند، پادشاه از دستور با لیاقت خود صرف نظر ننماید.<sup>۲</sup>

۱. احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، ص ۲۱ و عین‌السلطنه، *روزنامه خاطرات*، ج ۲، ص ۱۲۴۱ - ۱۲۴۴.

۲. یحیی دولت‌آبادی، *حیات یحیی*، ج ۱، ص ۱۷۹.



مشکل دیگر امین‌الدوله در این مدت، دشمنی و جاه‌طلبی امین‌السلطان و جناح طرفدار او، به خصوص عناصر نفوذی او در دربار و امور دیوانی بود که از هیچ کوششی برای ضربه‌زدن به امین‌الدوله و تخریب اقدامات و اهداف او دریغ نمی‌کردند تا آنجا که بسیاری از محققان معتقدند:

[او] در برابر گروه طرفداران امین‌السلطان و درباریان طماع و مفت‌خوار، کاری از پیش نبرد و پس از یک سال، از صدارت خلع شد.<sup>۱</sup>

رقابت و دشمنی میان این دو سابقه‌ای دیرینه داشت و به عصر ناصرالدین شاه باز می‌گشت، چنان‌که در سفر اول شاه به اروپا امین‌السلطان و همراهان شاه که وجود امین‌الدوله را مانع اهداف خود می‌دانستند، عرصه را بر او تنگ و او را مجبور کردند تا از میان راه به کشور بازگردد.<sup>۲</sup> پس از بازگشت شاه از اروپا و تمایل او به ایجاد قوانینی به تقلید از اروپا اختلاف آنها بیشتر هم شد، چرا که امین‌الدوله با استخدام چند مترجم فرانسوی و روسی سعی کرد تا قوانین آنها را به فارسی ترجمه کند و بار دیگر امین‌السلطان را در برابر خویش قرار داد، زیرا «ظاهراً ایجاد قانون، مغایر با سلیقه امین‌السلطان [ اتابک ] است».<sup>۳</sup> و این بار برای برداشتن او از سر راه، تهمت جمهوری‌خواهی به او زده و به هر ترتیب برای مدتی او را از دربار دور کردند.<sup>۴</sup>

این خصومت، هم‌زمان با سلطنت مظفرالدین شاه نیز همچنان ادامه یافت و امین‌السلطان پس از عزل از صدارت و دور شدن از امور سیاسی هم ناامید نشده و دست از کار نکشید و با توجه به نفوذ گسترده‌ای که در میان درباریان و رجال دولتی داشت و با صرف هزینه‌های هنگفت و ایجاد اختلاف میان همکاران و طرفداران امین‌الدوله کوشید تا زمینه ناکامی و سرانجام سقوط او را فراهم کند.<sup>۵</sup>

گذشته از این، افراد پر نفوذ دیگری هم در دربار بودند که از طریق وابستگی به امین‌السلطان یا به علت منافع شخصی و یا هر دو، امین‌الدوله و اقدامات اصلاحی او را سد راه

۱. علی‌اصغر شمیم، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، ص ۲۸۳.

۲. میرزا علی‌خان امین‌الدوله، *سفرنامه امین‌الدوله*، ص ۶.

۳. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، *خلسه*، ص ۷۷۱.

۴. میرزا علی‌خان امین‌الدوله، *خاطرات سیاسی*، ص ۱۸.

۵. دوست‌علی خان معبرالممالک، *رجال عصر ناصری*، ص ۷۱؛ مهدی ملک‌زاده، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ص ۲۱۷ و علی شعبانی، *هزار قامیل*، ص ۹.



خود می‌دانستند و به هر طریق کوشیدند تا وی را از سر راه خویش بردارند.<sup>۱</sup> یکی از این مخالفان پر قدرت و از اتفاق با نفوذ، محمودخان حکیم‌الملک، طبیب شاه بود که شاه به علت بیماری خود سخت به او وابسته و به سخنان و پیشنهادهایش برای بهبود خویش اعتقاد کامل داشت. فکر سفر به اروپا و استقراض خارجی را هم که در نهایت به سقوط امین‌الدوله انجامید، همین شخص مطرح کرد. حکیم‌الملک تأکید داشت که شاه برای معالجه و استفاده از آب‌های معدنی به اروپا سفر کند. زمانی که شاه مسئله مسافرت را مطرح ساخت، امین‌الدوله در جواب شاه یک بار دیگر مشکل مالی و تهی بودن خزانه و بدتر از آن، مقروض بودن دولت بر سر مسئله تنباکو و هزینه جلوس شاه به بانک شاهنشاهی را مطرح ساخت.<sup>۲</sup>

امین‌الدوله برای حل این مشکل از شاه خواست که تنها برای معالجه و به طور غیر رسمی با تعدادی اندک و هزینه کم به اروپا سفر کند که پذیرفته نشد و برای حل مشکلات مالی و تأمین هزینه سفر، مسئله استقراض خارجی به میان آمد. امین‌الدوله در خاطرات سیاسی خود معتقد است که غرض از طرح این درخواست، ایجاد وسوسه در ذهن شاه از سوی دشمنانش به منظور ایجاد مانع بزرگ بر سر راه دولت او و بدبین ساختن ذهن شاه به افکار وی بوده است. وی می‌نویسد:

عاقلان می‌دانند نقشه استقراض خارجی از کجا کشیده شد و به دست حکیم دادند. شاه تصور می‌کرد قضیه بفوریت قابل انجام است.<sup>۳</sup>

امین‌الدوله که می‌دانست گرفتن وام به سادگی امکان پذیر نیست به شاه پیشنهاد می‌کند که برای صرف هزینه کمتر، قبل از سفر، پزشک متخصصی از اروپا به ایران آمده و شاه را معاینه کند و هر دستوری را که او بدهد بپذیرد و مظفرالدین شاه با نظر او موافقت کرد. موافقت شاه همان و خصومت و نفرت حکیم‌الملک همان که پس از این تصور می‌کرد «احضار طبیب برای خارج کردن او است».<sup>۴</sup> و او از این پس از تمامی نفوذ خود بر شخص شاه برای سرنگونی امین‌الدوله و خارج کردن او از امور قدرت استفاده نمود.

۱. ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ج ۱، ص ۱۲۵ و احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، ص ۳۳.

۲. میرزا علی‌خان امین‌الدوله، *خاطرات سیاسی*، ص ۲۵۸.

۳. همان، ص ۲۵۹.

۴. همان، ص ۲۵۱.



یکی دیگر از مخالفان امین‌الدوله، محسن‌خان مشیرالدوله دوست قدیمی او بود که به علت مشکل خانوادگی و به طور ناخواسته کینه قلبی او را برداشت و به هر طریقی کوشید تا از او و خانواده‌اش انتقام گیرد. جریان از این قرار بود که امین‌الدوله پس از رسیدن به صدارت و به منظور استحکام موقعیت سیاسی خویش و تقرب به خاندان سلطنت، دختر مظفرالدین شاه، اشرف خانم فخرالدوله، را برای پسر خویش خواستگاری کرد و فخرالدوله تنها شرط قبول خود را طلاق دختر مشیرالدوله، همسر محسن‌خان پسر امین‌الدوله قرار داد و محسن‌خان به تقاضای پدرش و اصرار او همسرش را مرخص ساخت. بازگشت دختر مشیرالدوله به خانه پدرش یکی از اشتباهات سیاسی امین‌الدوله و ناشی از جاه‌طلبی او بود چرا که نه تنها سبب حفظ موقعیت او نشد، بلکه یک دوستی دیرینه و سودمند را به نفرت و کینه نهانی و نوعی نفاق درون دستگاه دولت تبدیل ساخت.<sup>۱</sup>

نقش مشیرالدوله در سقوط امین‌الدوله و ناکامی او در امر اصلاحات به حدی بود که بسیاری از محققان او را یکی از موانع اصلی می‌دانند:

حاجی شیخ محسن‌خان مشیرالدوله که با امین‌الدوله دشمنی می‌داشت به شاه گفت اگر امین‌الدوله یک ماه دیگر بر سر کار باشد دولت قاجار را براندازد. و این گفته او به هنگامی افتاد که امین‌الدوله لایحه‌ای به شاه داده و در آن گفته بود: نخست، باید ماهانه شاه به اندازه باشد تا بتوان به دیگران ماهانه به اندازه داد. در این هنگام اجزای خلوت به شاه عرض کردند که پادشاه ایران همه وقت مواجب می‌دهد است و رعایا از سفره و عطای او مغتم بودند. حال باید ملت مواجب به شاه دهد و پادشاه مواجب خور ملت گردد؟ این نیست جز اینکه امین‌الدوله در خیال است استقلال سلطنت را مضمحل نماید.<sup>۲</sup>

هم‌زمان با این وقایع و دشمنی‌های درون دربار، کسان دیگری هم در بیرون دربار و در سطح جامعه بودند که دل‌خوشی از امین‌الدوله و اقدامات او، از جمله ساخت مدارس به سبک غربی و استخدام کارکنان خارجی نداشتند که در رأس آنها بعضی از علما بودند. هر چند علمایی، همچون شیخ هادی نجم‌آبادی و سید محمد طباطبایی از امین‌الدوله و مدارس جدید حمایت می‌کردند، اما بعضی دیگر دیدگاه خوبی به او نداشته و به جرگه مخالفان سیاسی او پیوسته و عامه مردم را هم علیه او تحریک می‌کردند. میرزا حسن آشتیانی در رأس علمای

۱. حاج مخبرالسلطنه هدایت، *خاطرات و خطرات*، ص ۱۰۶.

۲. ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ج ۱، ص ۱۲۵ و احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، ص ۲۳.



مخالف امین‌الدوله بود که ظاهراً با حاجی کاظم ملک‌التجار که از دوستان و خواص امین‌السلطان بود، روابط نزدیکی داشت و با آنها همکاری می‌کرد.<sup>۱</sup> وی از امین‌الدوله به شاه شکایت و درخواست عزل وی را نمود و اتهام جمهوری‌خواهی به او یک بار دیگر مطرح و حتی توسط همین علما و در رأس آنها حاج میرزا حسن آشتیانی به بی‌دینی متهم و تکفیر شد.<sup>۲</sup>

از طرفی هم علمانمایان و چاکران دربار، حضور شاه آغاز بدگویی نموده، حتی قرآنی برده به حضور شاه قسم یاد کردند که این مرد خیال‌جمهوریت در سر دارد ...<sup>۳</sup>

گذشته از تمام این موانع داخلی در راه اصلاحات باید به صفات شخصی امین‌الدوله و به خصوص خانواده او اشاره شود؛ عاملی که به سرعت، بسیاری را از او ناامید ساخت. «ای بسا آرزو که خاک شود اطواری از امین‌الدوله بروز کرد که بر خلاف انتظار همه بود ...»<sup>۴</sup> امین الدوله در مدت یک سال صدارت خود، هرگز قابلیت و استواری کامل از خود بروز نداد و هر چند مشکلات او بسیار بود، اما «خود امین‌الدوله هم چاره‌ساز و توانا نبود ...»<sup>۵</sup> و حتی گاه بسیاری از مسائل مهم را به دیگران ارجاع داد و با این اقدام خویش زمینه‌ساز نارضایتی می‌شد، از جمله آنکه علما از او می‌خواستند که میرزا احمدخان، حاکم خوزستان را که در شوشتر با مردم به شقاوت رفتار کرده بود، از کار عزل و قصاص نماید، اما او با این مسئله مسامحه کرد و آن را به افراد پایین‌تر ارجاع نمود که سبب نارضایتی علما و عدم همکاری آنها با خویش شد.<sup>۶</sup> البته در اواخر ناامیدی امین‌الدوله از هر گونه اصلاحات و امید به پیشرفت در شرایط فعلی کشور هم مزید بر علت شد تا چندان به مسائل کشور دل نسیپارد.<sup>۷</sup> از سوی دیگر، چنین به نظر می‌رسد که وابستگی امین‌الدوله به خانواده خویش و رفتار پر غرور زن و فرزند او هم عامل مهمی در شکست او بوده، چنان که گفته شده است:

[او] از همراهی با خیالات ایشان تا یک اندازه ناگزیر می‌باشد و به واسطه سلامتی نفسی که دارد مقهور آن‌هاست.<sup>۸</sup>

۱. میرزا علی‌خان امین‌الدوله، *خاطرات سیاسی*، ص ۲۵۳ و دوست‌علی خان معیرالممالک، *رجال عصر ناصری*، ص ۷۰.
۲. احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، ص ۲۴ و عبدالرفیع حقیقت، *وزیران ایرانی از بزرگمهر تا امیرکبیر*، ص ۴۵۸.
۳. زین‌العابدین مراغه‌ای، *سیاحتنامه ابراهیم بیگ*، ص ۳۳۳.
۴. حاج مخبرالسلطنه هدایت، *خاطرات و خطرات*، ص ۱۰۶ - ۱۰۷.
۵. ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ج ۱، ص ۱۲۴ و احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، ص ۲۳.
۶. میرزا علی‌خان امین‌الدوله، همان، ص ۲۳۷.
۷. جورج ناتانیل کرزن، *ایران و مسئله ایران*، ج ۱، ص ۴۲۸.
۸. یحیی دولت‌آبادی، *حیات یحیی*، ج ۱، ص ۲۰۸.



## ۲. چالش‌های خارجی

دو کشور بیگانه و همسایه ایران، یعنی روسیه در شمال، و انگلستان در جنوب، از آغاز تأسیس حکومت قاجاریه با این دولت رابطه داشته و هر روز بیش از پیش زمینه ضعف آن را فراهم و در تمامی ارکان این حکومت، اعم از امور داخلی و خارجی دخالت می‌نمودند. نفوذ آنها به حدی بود که حتی در انتخاب دولتمردان نفوذ داشته و می‌کوشیدند تا عناصر وابسته به خویش را به حکومت تحمیل کنند، به طوری که بسیاری از روشنفکران و حتی عامه مردم، عزل و نصب صدر اعظم‌های سلسله قاجار را ناشی از رقابت سیاسی و دیپلماسی دو دولت روس و انگلیس در ایران دانسته و هر یک از آنها را به هواخواهی از سیاست یکی از دولتمردان منسوب می‌ساختند.<sup>۱</sup>

هم‌زمان امین‌السلطان به هواخواهی و وابستگی به روس‌ها مشهور و به این دلیل عزل او از صدارت و روی کار آمدن امین‌الدوله به معنای دشمنی روسیه با او بود، از این‌رو از همان آغاز، دولت روسیه کوشید تا به هر گونه ممکن، مخالفت خود را با انتصاب او به مقام ریاست، به گوش شاه سست عنصر قاجار برساند، به خصوص که «اطاعت شدید از روس‌ها در نتیجه ضعف نفس شاه هم عامل مهمی بود».<sup>۲</sup> برای نمونه، دولت روسیه مقداری تسلیحات نظامی را که پیش از عزل فرمانفرما از وزارت جنگ، از دولت اطریش خریداری شده و در این زمان به مرزهای روسیه رسیده بود، توقیف نموده و به هیچ وجه حاضر به تسلیم آنها به دولت ایران و در رأس آن امین‌الدوله نبود. در نتیجه، دولت روسیه نه تنها مخالفت خود را به قدر کفایت به شاه فهماند و او را متوجه انتخاب اشتباه خویش نمود که تا مدت‌ها دولت امین‌الدوله را به خود مشغول و از توجه به امور دیگر کشوری و انجام هر گونه اقدام سودمند باز داشت تا آنجا که گفته شده است:

کسی به امین‌الدوله می‌گفت: هنوز اول کار است و روس‌ها علناً عداوت کنند. عاقبت، دشمنی اینها تولید زحمت می‌کند ...<sup>۳</sup>

۱. میرزا علی‌خان امین‌الدوله، *سفرنامه امین‌الدوله*، ص ۸ - ۹.

۲. آرتور هنری هاردینگ، *خاطرات سیاسی*، ص ۱۳۹.

۳. میرزا علی‌خان امین‌الدوله، *خاطرات سیاسی*، ص ۳۵۱.





این پیش‌بینی درست بود و هر روز بر سردی و تیرگی روابط سیاسی دولت روسیه با امین‌الدوله افزوده شد تا سرانجام بر سر مسئله تغییر پیمان قرارداد گمرکی ایران با روسیه و بستن پیمان گمرکی جدید که مواد آنها به نفع روسیه بود و با مخالفت امین‌الدوله روبه‌رو شد، این دشمنی به اوج خود رسید، به‌گونه‌ای که بسیاری از سیاستمداران، عزل و اخراج امین‌الدوله را وابسته به همین مسئله و مخالفت با آن می‌دانند و یقین دارند که بر افتادن امین‌الدوله آن هم به این سرعت، تنها به دلایل داخلی و به این سادگی نبوده است:

این پیمان و تعرفه، یکسر به زیان ایران و نتیجه آن این بایستی بود که اندکی ابزارسازی و پارچه‌بافی و مانند اینها که ایرانیان می‌داشتند از میان می‌رود ... و می‌توانیم گفت که یکی از انگیزه‌های افتادن امین‌الدوله، ناهمداستانی با این پیمان و تعرفه بوده.<sup>۱</sup>

اما آنچه در باره دیپلماسی انگلستان و منافع آن دولت می‌توان گفت آن است که انگلستان به طور قطع با انجام اصلاحات در امور دولتی و اداری ایران موافق نبود. او همواره ترجیح می‌داد که کشور در حال استعمار خویش را ضعیف و دربار ایران را فاسد و وابسته به خویش ببیند و به هیچ وجه با انجام اصلاحاتی که به زیان منافع آن کشور باشد، موافق نبود. بنابر این، چنین به نظر می‌رسد که هر چند در ابتدای راه با انتصاب امین‌الدوله مخالفتی ابراز ننموده و حتی برای رفع مشکل بزرگ او، یعنی خالی‌بودن خزانه و مشکلات مالی دولت، حاضر بود تا مبلغی وام به او بپردازد، اما پس از ابراز اندیشه‌های مخالف از سوی امین‌الدوله و گرایش او به سمت کشورهای اروپایی بی‌طرف، به خصوص پس از استخدام کارکنان بلژیکی و مخالفت با استقراض خارجی از دولت انگلستان از افکار و اقدامات امین‌الدوله متنفر و از آن پس در برابر سیاست‌های او قرار گرفت و کوشید تا با فشار بر مشکلات مالی دولت، بیش از پیش زمینه سقوط امین‌الدوله را فراهم و مانع از به بار نشستن هر گونه افکار اصلاحی او شود:

به هر حال برای اصلاح کارها پول لازم بود و حکماً امر به استقراض شده و امین‌الدوله از استقراض متنفر بود؛ یعنی میل به قرض کردن نداشت. از فرمایشات اوست برای ایران قرض لازم است با شرف شود، ولی امروز با این وضع، قرض با شرف ایران میسر نیست. خدا داناست می‌گویند بانک انگلیسی مبلغ گزافی تعارف هم وعده کرد که ایشان پول به قرض بگیرد. امین‌الدوله جواب داد: از من بر نمی‌آید قرض بی‌مصرف نمایم و این ننگ تاریخی را به روی خود بگذارم ...<sup>۲</sup>

۱. احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، ص ۲۵ و روک: میرزا علی‌خان امین‌الدوله، *سفرنامه امین‌الدوله*، ص ۱۵.  
 ۲. زین‌العابدین مراغه‌ای، *سیاحتنامه ابراهیم بیگ*، ص ۳۳۳.



با وجود این، به نظر می‌رسد که با گذشت زمان و به خصوص شدت یافتن بیماری مظفرالدین شاه و اصرار او به استقراض خارجی و سفر به کشورهای اروپایی، راهی جز گرفتن وام از دولت‌های بیگانه برای امین‌الدوله باقی نماند و امین‌الدوله ناگزیر برای گرفتن وام از کشورهای بلژیک و هلند به اقداماتی دست زد، اما چون موفق نشد دیگر گرفتن وام برای او از دولت انگلستان و بانک شاهنشاهی نیز مشکل و تا حدی غیر ممکن گردید و انگلستان تا زمانی که امین‌الدوله در رأس کار قرار داشت، دیگر حاضر به پرداخت وام به ایران نمی‌شد.<sup>۱</sup>

سرانجام این مسئله، عامل مهمی در سقوط دولت امین‌الدوله گردید:

بدبختانه کسالت مظفرالدین شاه رو به شدت گذاشته و موجب نگرانی گردید و پزشک همایونی، رفتن او را به اروپا و استفاده از یک دوره معالجه در آب‌های معدنی آن‌جا را تجویز می‌کرد. برای مسافرت همایونی پول لازم بود، کوشش‌هایی برای گرفتن یک میلیون لیره وام در لندن به عمل آمد. چون این اقدام غیر عملی می‌نمود، امین‌الدوله از مقام صدر اعظمی ناگزیر به استعفا گردید.<sup>۲</sup>

بنابر این، یک بار دیگر در تاریخ این کشور دو دولت بیگانه و استعمارگر همسایه در راستای منافع خویش به زیان دولت و ملت ایران دست در دست یکدیگر دادند تا از هر گونه اصلاحات در این سرزمین جلوگیری کنند. در پی آن، زمانی که کارکنان بلژیکی قدم به خاک ایران نهادند، امین‌الدوله دیگر در رأس کار نبود و این هیئت بلژیکی خیلی زود متوجه شد که مرکز قدرت و تصمیم گیرنده در کجا قرار دارد و از همان ابتدا حفظ موقعیت خویش را به انجام صحیح کاری که در راستای آن استخدام شده بودند، ترجیح داده و به این ترتیب یکی از اهداف مهم امین‌الدوله که اصلاح در امور مالی و گمرکی کشور بود از مسیر واقعی خود خارج و به نتیجه مطلوب نرسید.<sup>۳</sup> نکته قابل توجه دیگر آن است که ظاهراً شخص امین‌الدوله و حتی دیگر رجال درباری هم می‌دانستند که کدامین دست، او را به این سرعت بر کنار کرد و امین‌السلطان پس از یک مرخصی یک ساله دوباره به مقام و پست خویش بازگشت.

۱. زین‌العابدین *مراغه‌ای*، همان، ص ۳۳۳ و علی شعبانی، *هزارفامیل*، ص ۹۰.

۲. ادوارد براون، *انقلاب ایران*، ص ۹۶.

۳. احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، ص ۲۴.

در نهایت، چنان که ابراهیم بیک در کتاب خویش می‌نویسد:

صدارت امین‌الدوله دیری نپایید، به چند جهت، اولاً: یک فوج از بهادران درازنویس، یعنی مستوفیان عظام را با خود مدعی و دشمن نموده و ثانیاً: یک تیپ مخبران مخرب دولت، یعنی درباریان را مدعی خود قرار داد، ثالثاً: گروهی از قابچیان شریعت، یعنی علمانمایان را از خود بد دل کرده، چه جمیع افکار امین‌الدوله منحصر است در خیر دولت و حفظ حقوق ملت، این هم برای ایشان بیصرفی و منافی منافع آن‌ها شناخته می‌شود. بعضی از سفرای دول خارجه هم راضی به صدارت این مرد نیستند، زیرا امین‌الدوله با افکار تجاوزکارانه ایشان نخواهد ساخت ... می‌ترسم زود امین‌الدوله را به جرم دانش و خیرخواهی ملت و دولت بکنار افکنند.<sup>۱</sup>

### نتیجه

میرزا علی‌اصغر خان امین‌الدوله شخصیتی دنیا دیده، اصلاح‌طلب و خواهان پیشرفت کشور بود، اما در عین حال او فردی محافظه‌کار نیز بود و هرگز آن فداکاری و شجاعتی که در وجود قائم مقام و امیرکبیر وجود داشت، در او نبود، به خصوص که از سرگذشت مصلحان پیش از خود به‌خوبی آگاه و از آن بیم داشت. او از روزهای نخست صدارت خویش با نوعی دوگانگی روبه‌رو شد و هرگز قادر به حل این مسئله نگردید. از سویی، او نمی‌خواست بر وجدان انسانی، تمایل قلبی و حس وطن دوستی خود پای نهد و برای حفظ سمت و مقام خویش به هر ننگ تاریخی و وطن‌فروشی تن در دهد و از سوی دیگر، حب ذات و حس صیانت نفس مانع از بی‌پروایی او بود تا جان خویش را در این راه فدا کند.

علاوه بر این، موانع و مشکلات رویاروی امین‌الدوله بسیار گسترده بود و این موانع خیلی زود او را که روزی وجودش سبب امید در قلب بسیاری از هموطنانش بود، ناامید ساخت. در اواخر، امین‌الدوله در حالی که از جانب دو دولت بیگانه و همسایه ایران، به‌خصوص روسیه تحت فشار شدید قرار داشت و آنها به هر گونه ممکن در امور کشوری و سیاست خارجی مانع‌تراشی می‌نمودند، از سوی دربار و حتی عامه مردم از جمله علمای دینی هم احساس حمایت نمی‌کرد و خود را بدون پشتوانه لازم داخلی و خارجی می‌پنداشت. شاه، دیگر جانب او را نداشت، به‌خصوص که امین‌الدوله نتوانست مشکل مالی دولت را حل و هزینه سفر او را به اروپا فراهم نماید و بسیاری از علما هم اقدامات فرهنگی و اجتماعی او را که به منظور اصلاح

۱. زین‌العابدینی مراغه‌ای، *سیاحتنامه ابراهیم بیک*، ص ۲۳۱.





قوانین و نظام آموزشی بود و از نظر آنها اقتباس از غرب محسوب می‌شد، نپسندیده در برابر او موضع‌گیری کردند.

جز اینها امین‌السلطان و گروه درباریان فاسد هم بودند که همچنان در داخل و خارج از دربار، فعال بوده و برای ضربه‌زدن به امین‌الدوله به هر اقدامی دست می‌زدند. در نتیجه، امین‌الدوله که خود را با موانع متعدد روبه‌رو دید و توانایی مقابله بیشتر با آنها را در خود نداشت، ترجیح داد تا سلامتی خود را در عین نیک‌نامی خویشتن حفظ کند و سر سالم به گور برد و هم راه آزادی را برگزیند و به همین علت به سرعت از صدارت عزل و تبعید گردید تا یک‌بار دیگر راه اصلاحات در کشور متوقف شود.

سقوط زود هنگام امین‌الدوله موجب بروز نظرات مختلف در محافل سیاسی و منابع تاریخی آن روز و پس از آن شده است. اما آنچه به طور قطع می‌توان گفت آن است که اصلاحات او هر چند اندک، در توسعه علم و دانش و بیداری جامعه ایران و رویداد انقلاب مشروطیت که تنها هشت سال پس از سقوط امین‌الدوله به ثمر نشست، بی‌تأثیر نبوده، بلکه عامل مهمی شمرده می‌شود.

## فهرست منابع

۱. آبراهامیان، یرواند، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران، تهران، انتشارات مرکز، ۱۳۷۸.
۲. افضل‌الملک، غلامحسین، *افضل التواریخ*، تهران، انتشارات تاریخ ایران، ۱۳۶۱.
۳. امین‌الدوله، میرزا علی‌خان، *خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله*، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های ایران، [بی‌تا].
۴. امین‌الدوله، میرزا علی‌خان، *سفرنامه امین‌الدوله*، تهران، انتشارات توس، ۱۳۵۴.
۵. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، *جلسه مشهور به خوابنامه*، تهران، انتشارات توکا، ۱۳۵۷.
۶. بامداد، مهدی، *شرح حال رجال ایران*، ج ۲، تهران، انتشارات کتابفروشی زوار، ۱۳۵۷.
۷. براون، ادوارد، *انقلاب ایران*، ترجمه احمد پژوه، تهران، انتشارات معرفت، ۱۳۳۸.
۸. بشیری، احمد، *مجموعه مقالات سیاسی کتاب نازنجی*، تهران، انتشارات نور، ۱۳۶۷.
۹. حقیقت، عبدالرفیع، وزیران ایرانی از بزرگمهر تا امیر کبیر دو هزار سال وزارت، تهران، انتشارات کومش، ۱۳۷۴.
۱۰. دولت‌آبادی، یحیی، *تاریخ معاصر یا حیات یحیی*، ج ۱، تهران، انتشارات ابن‌سینا، ۱۳۶۱.
۱۱. رشیدی، شمس‌الدین، *سوانح عمری*، تهران، انتشارات تاریخ ایران، ۱۳۶۲.
۱۲. شعبانی، علی، *هزار قامیل*، [بی‌جا]، انتشارات زرین، ۱۳۶۲.
۱۳. شمیم، علی‌اصغر، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، تهران، انتشارات مدبر، ۱۳۷۴.
۱۴. صفایی، ابراهیم، *نامه‌های تاریخی دوران قاجار*، تهران، انتشارات بابک، [بی‌تا].
۱۵. عین‌السلطنه، *روزنامه خاطرات*، ج ۲، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۶.
۱۶. کدی، نیکی آر، *ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۱.
۱۷. کرزن، جورج ناتانیل، *ایران و مسئله ایران*، ج ۱، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، انتشارات ابن‌سینا، ۱۳۴۷.
۱۸. کسروی، احمد، *تاریخ مشروطه ایران*، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۰.



۱۹. مراغه‌ای، زین‌العابدین، *سیاحتنامه ابراهیم بیک یا بلای تعصب او*، تهران، انتشارات سپیده، ۱۳۲۷.
۲۰. معیرالممالک، دوست‌علی خان، *رجال عصر ناصری*، تهران، انتشارات تاریخ ایران، ۱۳۶۱.
۲۱. ملک‌زاده، مهدی، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ج ۱، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۲۸.
۲۲. ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ج ۱، تهران، [بی‌نا]، ۱۳۲۴.
۲۳. هاردینگ، آرتور هنری، *خاطرات سیاسی*، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، تهران، ستاد انقلاب فرهنگی و مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳.
۲۴. هدایت، حاج مخبرالسلطنه، *خاطرات و خطرات*، تهران، انتشارات کتابفروشی زوار، ۱۳۶۳.



## آسیب شناسی سیاسی تمدن اسلامی از منظر سید حسین نصر

سید علیرضا عالمی\*

### چکیده

به اعتقاد نصر هر تمدنی برای رشد و بالندگی، بایستی از کاستی‌ها و مزایای خود آگاه باشد. با این رویکرد، اسلام - هم به عنوان دین و هم به مثابه تمدن - با آسیب‌هایی در عرصه‌های گوناگون، از جمله سیاست و اجتماع مواجه است؛ مواجهه‌ای که ماهیت فراگیر این دین و تمدن و میزان التزام مسلمانان به اصول ماندگار آن را به مخاطره می‌اندازد. در حوزه سیاست و حکومت، از منظر درون تمدنی رابطه دشوار دین و سیاست با ظهور لیبرالیسم، مارکسیسم و قدرت یافتن دوباره اسلام سیاسی، در کنار نفوذ ملی‌گرایی ملهم از غرب که با طبیعت جامعه اسلامی بیگانه است، تنش‌های سیاسی بسیاری را در پی داشته است. از منظر برون تمدنی، ارائه الگوی غربی حقوق زن توسط غرب، حمله به موجودیت اسلام، با جهانی دانستن و مطلق انگاشتن مفاهیم آزادی و حقوق بشر، در کنار ایجاد، توسعه و تشدید اختلافات سیاسی و مذهبی از رویکردهای غرب برای مقابله با تمدن اسلامی در عرصه سیاست است.

**واژه‌های کلیدی:** تمدن اسلامی، آسیب شناسی، سید حسین نصر، تمدن غرب و سیاست.

\* دانشجوی دکتری تاریخ تشیع.





## مقدمه

جنبه‌های مختلف تمدن اسلامی در اندیشه سید حسین نصر به عنوان یک متفکر سنت‌گرا و اسلام شناس برجسته مسلمان، جایگاه محوری و حیاتی دارد. شناخت وسیع تمدن غرب و تمدن اسلامی، در کنار دفاع عقلانی و روشمند از تمدن اسلامی از مؤلفه‌های مهمی است که پژوهشگر را به پرداختن آسیب‌های مختلف تمدن اسلامی از منظر سید حسین نصر ترغیب می‌کند، اما آنچه اهمیت بیشتری دارد اعتقاد نصر به زنده بودن و موجودیت تمدن اسلامی در حال حاضر است. نصر با اعتقاد برخی که حیات تمدنی را به حیات علوم تجربی و میزان برخورداری از آن پیوند می‌زنند، مخالف است. او حیات تمدنی را بر الگوهای معرفتی استوار می‌کند، از این رو تمدن اسلامی را با وجود ضعف‌ها و آسیب‌هایی که بر آن عارض شده، دارای حیات می‌پندارد، چرا که اسلام و فرهنگ اسلامی و معرفت به آن به عنوان روح تمدن، در تمدن اسلامی سرزنده است و حیات دارد.

تمدن پهناور اسلامی در گستره جغرافیایی از کناره اقیانوس اطلس تا سواحل اقیانوس آرام، از سواحل جنوبی هند تا سیبری و از بوسنی و آلبانی تا سین کیانگ چین، با جمعیتی بالغ بر یک میلیارد مسلمان از گروه‌های مختلف قومی و نژادی تشکیل یافته و هر منطقه جغرافیایی از یکی از کانون‌های فرهنگی و سیاسی در جهان تأثیر پذیرفته است. طبیعتاً آسیب‌هایی نیز، به‌ویژه در دو سده اخیر با هجمه تمدن مدرن، متوجه تمدن اسلامی گردیده که جنبه‌های سیاسی منسجم این تمدن و میزان التزام و توجه مسلمانان به این عوامل ماندگار و جاودانه را به مخاطره می‌اندازد. در مجموع، نصر آسیب‌های سیاسی تمدن اسلامی را در دو قرن گذشته، یعنی پس از ظهور و اوج‌گیری پدیده مدرنیسم، مولود دو عامل درونی و بیرونی قلمداد می‌کند. در اینجا به گزیده‌ای از آنها که تأثیراتش در تمام زوایای فرهنگ اسلامی و آداب و رسوم ملل اسلامی مشهود است، پرداخته می‌شود.



## آسیب های درون تمدنی

### الف) رابطه دین و سیاست

در طول تاریخ اسلام رابطه دین و حکومت، رابطه‌ای روشن و نهادینه شده است. در اینکه دین اسلام بایستی مرجع قانون‌گذاری و حاکم بر جامعه باشد، شکی وجود ندارد. تاریخ ۱۴۰۰ ساله تمدن اسلامی به روشنی، این تعامل را ثابت می‌کند. از منظر نصر می‌توان گفت که همه اشکال گوناگون حکومت که در تاریخ اسلام پدید آمده، اسلامی بوده است؛ به این معنا که همه آنها اگرچه به طور ظاهری از تعالیم قرآن و حدیث حمایت می‌نموده، شریعت را اجرا می‌کرده‌اند.<sup>۱</sup> به باور وی اسلام یک نظام شریعت‌مدارانه، یعنی نظام حکومت بر اساس شریعت است.<sup>۲</sup> شریعت اسلام شامل تعالیم مشخصی است که پایه و اساس نظریه سیاسی اسلام را تشکیل می‌دهد، از این رو وظیفه هر حکومت نه تشریح قوانین، بلکه اجرای قوانین خداست. واقعیت اساسی حضور شریعت و قانون الهی آن است که باید در جامعه اجرا شود.<sup>۳</sup>

ارتباط دین به معنای سنتی آن، با سیاست و حکومت و نظام سیاسی اسلام آن‌گونه که نصر به تصویر می‌کشد، دست کم تا زمان تسخیر مصر توسط ناپلئون در سال ۱۷۹۸م که سرآغاز دگرگونی‌های گسترده در حوزه فکری به شمار می‌آید، پایدار بود. پیش از این دوره بود که مجال برای بحث‌های مطرح شده، در باره سرگذشت دین و دین‌داری در غرب به طور کلی، و نسبت آن با سیاست و حکومت به‌طور خاص، در جهان اسلام نیز به گونه‌ای راه یافت؛ دوره‌ای که در آن به گفته نصر، جهان اسلام به تدریج تحقیر سیاسی مستمر امت اسلامی را از ناحیه غیر مسلمانان تجربه کرد و ضربات روحی شدید در حوزه سیاسی، اجتماعی و دینی را متحمل شد.<sup>۴</sup> از بین رفتن نهادهای سیاسی سنتی، مانند خلافت و سلطنت نیز به این امر دامن زد و مسائل بسیاری، مانند شکل حکومت، منبع مشروعیت و رابطه میان مرجعیت حکومت و مرجعیت شریعت، وارد عرصه بحث و نظر شد.<sup>۵</sup>

۱. سید حسین نصر، *جوان مسلمان و دنیای متجدد*، ص ۱۰۲.

۲. همان، ص ۱۰۱.

۳. سید حسین نصر، *آرمانها و واقعیت‌های اسلام*، ص ۲۱۰.

۴. سید حسین نصر، *اسلام و تنگناهای انسان متجدد*، ص ۱۹۶.

۵. همان، ص ۳۵۰.





در این میان آنچه فرهیختگان و نخبگان جهان اسلام و تمدن اسلامی با آن روبه‌رو بودند، تجربه این گونه مباحث در تاریخ اروپا بود؛ تجربه‌ای که ساده‌ترین و ملموس‌ترین راه ممکن برای برون رفت از این مشکل را ارائه می‌داد، این ایده ابتدا از سوی استعمارگران اروپایی در کشورهای اسلامی و پس از آن از سوی نخبگان سیاسی نسل اول غرب‌زده در کشورهای اسلامی با علاقمندی خاصی پیگیری شد. کسانی، مانند آتاتورک در ترکیه، رضاخان در ایران و امان‌الله در افغانستان، حکومت‌هایی بر اساس معیار غربی را تجویز کردند. با این اعتقاد، آتاتورک خلافت را کنار گذاشت، چرا که از دید او خلافت، از آن رو که یک نهاد غربی نبود، برای جهان متمدن مایه شرم به حساب می‌آمد.<sup>۱</sup> متفکران این دوره نیز در تعریفی شرق‌شناسانه، خواهان خصوصی‌سازی اسلام بودند؛ تعریفی که در آن موجودیت اسلام، حداکثر به عنوان یک گفتمان اخلاقی مورد نظر قرار می‌گرفت، نه جهت دهنده سیاسی. بی‌شک، این تعریف از ویژگی‌های آیین مسیحیت به عنوان سرمشق و الگو اقتباس شده بود.<sup>۲</sup> کمی بعدتر سوسیالیسم و مارکسیسم که به نوع دیگری درصدد نفی جامعه دینی بود، به کشورهای اسلامی راه یافت و اذهان بسیاری از روشنفکران را به خود مشغول کرد. از دید نصر، اگرچه این مکتب، اسلام را مستقیماً مورد هجوم قرار نمی‌داد، ولی تأثیر غیرمستقیم زیادی بر حیات دینی بر جای نهاد. تبعیت کورکورانه از مارکسیسم - در بسیاری از کشورهای اسلامی - به عنوان بسته‌ای که محتویات آن هرگز تجزیه و تحلیل نشده بود یا به مثابه دارویی که درمان هر دردی است، مبنای بدترین عوام‌فریبی‌ها قرار گرفت که نتیجه‌اش آسیب‌های آشکار نشده برای جوانان جامعه اسلامی - چه رسد به زیان آشکار آن برای حیات ایمان و اعتقاد اسلامی - بود.<sup>۳</sup>

با افول لیبرالیسم کهنه و الگوی ساختاری مارکسیسم و مدهای سوسیالیسم به اصطلاح اسلامی، در جهان اسلام و عدم توفیق این ایدئولوژی‌ها در حل معضلات این کشورها، رفته رفته تعابیر و تفاسیر تجددطلبانه در مقایسه با دهه‌های قبلی رو به ضعف نهاد. به بیان نصر اگر چه سکولاریسم و جدایی دین از سیاست توانست در برخی کشورها، نظیر ترکیه به

۱. بابی سعید، هراس بنیادین: اروپامداری و ظهور اسلام‌گرایی، ص ۷۱.

۲. همان، ص ۷۶.

۳. سید حسین نصر، اسلام و تنگناهای انسان متجدد، ص ۲۹۸.



پشتوانه نیروی نظامی و ارتش قدرتمند باقی بماند، اما حکومت‌ها و جریان‌های سیاسی به سوی اسلامی شدن حرکت کردند که ایران اولین نمونه‌ای بود که توانست حکومت تجددگرایان را با نام اسلام کنار بزند. این روند اسلامی شدن درونی رفته رفته به روش‌های متفاوتی در پاکستان، افغانستان، مالزی، مصر و کشورهای دیگر و به‌ویژه در این اواخر در ترکیه ادامه یافته و همچنان به روند خود ادامه می‌دهد.<sup>۱</sup>

### ب) جنبش‌های سیاسی

شناخت ریشه‌ای جنبش‌های سیاسی که عموماً بعد از استعمار غربی در سرزمین‌های اسلامی شکل گرفت، به دلیل برجستگی آنها در سطح جهانی و اهمیت آن در شناخت اسلام سیاسی، به‌ویژه در چند دهه اخیر، ما را در پی بردن به آسیب‌های عرصه سیاست یاری می‌رساند. نصر بدون آنکه موفقیت یا عدم موفقیت جنبش‌های سیاسی در تاریخ معاصر را پیگیری کند، اهتمام خویش را ابتدا معطوف جست‌وجوی ریشه‌های فکری و معنوی و در مرحله بعد، جریان شناسی این جنبش‌ها ساخته است. بنابر این، سعی بر آن است تا در تقسیم‌بندی جنبش‌ها به این روش و رویکرد نصر توجه شود. با این رهیافت، در این بخش، جنبش‌های سیاسی به واکنشی و کنشی دسته‌بندی شده است، اگر چه نصر خود صریحاً این تقسیم‌بندی را در توصیف جنبش‌ها به کار نمی‌برد، ولی به صورت تلویحی آن را مد نظر قرار می‌دهد. این تقسیم‌بندی از آن جهت که می‌تواند کمک شایانی به تحلیل ساختاری و پیدایش این جنبش‌ها و شناخت آسیب‌های جنبش‌های سیاسی داشته باشد، در این پژوهش از آن استفاده شده است.

### یک- واکنشی

سید حسین نصر سرآغاز شکل‌گیری این دسته از جنبش‌ها را در واکنش به حمله ناپلئون بناپارت در سال ۱۷۹۸م به کشور مصر و اشغال آن باز می‌گرداند. به روایت نصر، پس از حادثه سقوط مصر، سلطه انگلیس بر هند نیز کامل شد، همچنین از بین رفتن نیروی

۱. سید حسین نصر، *قلب اسلام*، ص ۱۱۱.



عثمانی‌ها و نیز ایرانیان بر اثر یک سلسله جنگ‌ها و منازعات مهم، همچون جنگ‌های کریمه و جنگ‌های میان روسیه تزاری و ایران، باعث شد که بسیاری از سرزمین‌ها که تا آن زمان متعلق به جهان اسلام بود، به دست غرب بیفتند. فرو ریختن جهان اسلام باعث تکاپوی بیشتر دنیای اسلام به خویشتن‌یابی و بسیاری دیگر از انواع عکس‌العمل‌ها شد.<sup>۱</sup> پس از این حوادث، در داخل دنیای اسلام به صورتی واکنش‌گونه سه نوع جریان یا جنبش پدید آمد:

### ۱. جنبش سلفی

این جریان معتقد بود که تحولات و بدعت‌های پس از صدر اسلام باعث ضعف مسلمانان شده است. به اعتقاد اینان برای تقویت و تحکیم دوباره اسلام بایستی به تعالیم اصیل و اولیه اسلام بازگشت و از تمام تحولات و دستاوردهای فلسفی و هنری تمدن اسلامی و شیوه زندگی مدرن دست شُست. این گروه که بیشتر پیرو محمد بن عبدالوهاب بودند، در کنار دشمنی با مظاهر تمدن غربی، با هر آنچه در طول تاریخ اسلام از علم و فلسفه و هنر در تمدن اسلامی تکوین یافته بود، مخالفت کرده و بر اجرای شریعت و بازگشت به اصول اسلام بنا بر تفسیر حنبلی‌ها، به‌خصوص تفسیر ابن تیمیه از آن، پای می‌فشرده‌اند.<sup>۲</sup>

### ۲. جنبش اصلاح‌گران متجدد

به اعتقاد این جریان، اسلام برای همسو و همراه شدن با هجوم غربی که جهان‌نگری، فلسفه و ایدئولوژی خاص خود را دارد، بایستی تعدیل و نوسازی شود. به گفته نصر این جریان، طیف گسترده‌ای را شامل می‌شد که برخی از آنها در پی بسط و اقامه ناسیونالیسم با مختصات اروپایی آن در جهان اسلام بودند. گروه دیگر با پیروی از تعالیم سید جمال‌الدین اسدآبادی از یک سو، خواستار وحدت سیاسی قرون اولیه جهان اسلام و از سوی دیگر، منادی و مبلغ برخی آرای تجددطلبانه بودند. نصر از میان متفکران برجسته، اقبال لاهوری را نیز جزء این دسته به شمار می‌آورد. گرایش دیگر در بین متجددان از آن کسانی بود که به شکلی درصدد بازخوانی یا تفسیر جدید و بدعت‌گونه از متون و مبانی اسلامی بودند. سید حسین نصر افرادی، چون ضیاء گوکالپ در ترکیه و سرسید احمدخان را در هند از منادیان این گرایش به شمار می‌آورد. آنها درصدد جداسازی دین از عرصه‌های سیاسی و اجتماعی بودند.<sup>۳</sup>

۱. سید حسین نصر، *جوان مسلمان و دنیای متجدد*، ص ۱۷۴.

۲. سید حسین نصر، *قلب اسلام*، ص ۱۰۷.

۳. سید حسین نصر، *جوان مسلمان و دنیای متجدد*، ص ۱۷۵.

### ۳. جنبش مهدی‌گرایانه

عده‌ای آنچه در این دوره در جهان اسلام می‌گذشت را تحقق آن چیزی می‌دانستند که در منابع سنتی اسلامی پیش بینی شده بود، به همین دلیل در این دوره، جنبش‌های موعودگرا محبوبیت یافتند. مهدی‌سودانی و عثمان دان فودیو، نهضت مجاهدین در غرب هند و بهائیت در ایران، با گرایش‌های مختلف در این دوره ظهور کردند که البته بسیار زود دامنه نفوذ آنها محدود شد.<sup>۱</sup>

پس از جنگ جهانی دوم، به تدریج تمام جهان اسلام استقلال سیاسی خود را بازیافت. این تحول، امید عظیمی را از این بابت که استقلال سیاسی به استقلال فرهنگی، اقتصادی و دینی منجر خواهد شد، ایجاد کرد. البته این امر تحقق نیافت، زیرا استقلال سیاسی حتی باعث وابستگی اقتصادی بیشتر و نفوذ فرهنگی گسترده‌تر غرب در کشورهای اسلامی شد، در نتیجه، تمدن اسلامی و هویت فرهنگی آن بیشتر مورد تهدید قرار گرفت. همچنین همین امر باعث شکل‌گیری عکس‌العمل‌های جدیدی در تلاش برای حفظ وحدت و نیز هویت و حیات اسلام در چند دهه اخیر شد.<sup>۲</sup> به گفته نصر این دوره بسی خطرناک‌تر از دوره قبل و آسیب آن فراگیرتر بود، زیرا با آغاز این دوره، از یک سو، غرب لیبرال مرجعیت تام و تمام خود را نزد تجددگرایان از دست داده بود و از جذابیت آن، حتی در خود غرب بر اثر مصائب عظیم دو جنگ جهانی کاسته شده بود، از سوی دیگر، ایده مارکسیسم و سوسیالیسم وارد فضای فکری روشنفکران و متجددان گردیده بود که در دوره پیش از جنگ بیشتر معطوف به لیبرالیسم غرب بود.<sup>۳</sup>

نصر جنبش‌های واکنشی این دوره را به گروه‌های زیر دسته‌بندی کرده است:

#### الف- تجددگرایان

از منظر نصر، به صورت خلاصه تقریباً تمام دیدگاه‌های ایدئولوژیکی که در قرن گذشته در غرب، باب بوده‌اند، مانند ترقی‌خواهی، مارکسیسم، سوسیالیسم، اگزیستانسیالیسم، پوزیتیویسم و مکاتب فکری دیگر که به گونه‌ای فحوای تجددطلبانه دارند، هنوز در جهان اسلام

۱. سید حسین نصر، اسلام - مذهب، تاریخ و تمدن، ص ۱۸۹.

۲. سید حسین نصر، جوان مسلمان و دنیای متجدد، ص ۱۸۰.

۳. سید حسین نصر، اسلام - مذهب، تاریخ و تمدن، ص ۱۸۱.





هوادارانی دارند، حتی برخی از اینان در جهان اسلام کوشیده‌اند تا اسلام را به عنوان یک دین با برخی آرا و اندیشه‌های غربی تلفیق و ترکیب کنند یا حتی برخی سعی کرده‌اند از دین اسلام یک ایدئولوژی چپ‌گرایانه بسازند.<sup>۱</sup> برای مثال، احمد شوقی نویسنده عرب، پیامبر اسلام ﷺ را پیشوای سوسیالیست‌ها و اولین منادی سوسیالیسم در تاریخ بشر معرفی می‌کند.<sup>۲</sup>

#### ب- احیاگرانه

در آثار نصر از واژه‌های «بنیادگرایی» و «اصول‌گرایی» برای این جریان استفاده شده، ولی او معتقد است که بنیادگرایی یا اصول‌گرایی، مفاهیمی با خاستگاه غربی و مسیحی هستند که کاربرد آنها در فضای جهان اسلام نسنجیده است. این جریان، طیف گسترده و در عین حال پیچیده‌ای، مانند اخوان المسلمین در مصر، جماعت اسلامی در پاکستان، جنبش سلفی در عربستان و سوریه، طالبان، حرکت‌های انقلابی شیعی و بسیاری از جریان‌ها در الجزایر، مصر و دیگر کشورها را شامل می‌شود. نقطه مشترک همه این جریان‌ها در دل‌بستگی به حفظ و احیای شریعت، استقلال سیاسی و اجتماعی مسلمانان، مخالفت با هنجارها و ارزش‌های اجتماعی غرب خلاصه می‌شود. عموماً این جریان‌ها از راه‌های مسالمت‌جویانه و صلح‌آمیز، خواهان پیاده نمودن خواسته‌های خود در جامعه بوده‌اند، مگر جنبش‌هایی که به تبعیت از وهابیت، اقدامات خشونت‌آمیز را سرلوحه اقدامات خود قرار داده‌اند.

از سوی دیگر، در بیان نصر جریان‌های مختلف احیاگرانه در بی‌توجهی، بی‌علاقگی و تلقی انفعالی به نفوذ علم و تکنولوژی غربی، به کارگیری نهادهای مدیریتی و اداری غربی و شیوه‌های تفکر متلازم با اتخاذ تکنولوژی، غفلت از هنر و معماری و شهرسازی اسلامی، بی‌اعتنایی به ضرورت حفظ فضای هنری و زیبایی‌شناختی اسلام و محافظت آن از رخنه معیارهای غربی، استفاده گسترده از ایدئولوژی‌ها و روش‌های سیاسی غربی و مهم‌تر از همه بی‌توجهی به کلیت تمدن اسلامی و جنبه‌های معنوی آن، با یکدیگر شریک و شبیه‌اند.<sup>۳</sup> امور یاد شده از آسیب‌های عمده این جریان‌هاست؛ جریان‌هایی که به علت دامنه نفوذ آن در

۱. سید حسین نصر، «سنت، عقلانیت و دیانت»، *هفت آسمان*، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ش ۳۳، بهار ۱۳۸۶، ص ۱۸۳.

۲. رضوان سید، *اسلام سیاسی در کشاکش هویت و تجدید*، ص ۱۹.

۳. سید حسین نصر، *جوان مسلمان و دنیای متجدد*، ص ۱۸۵.



حیات سیاسی جهان اسلام، آسیب‌های بسیاری را فرا روی تمدن اسلامی قرار می‌دهند. نصر این جریان‌ها و جنبش‌ها را در مجموع این‌گونه توصیف کرده و به نقد می‌کشد:

[در بسیاری از این حرکت‌ها] اسلام از یک دین و شیوه کامل عیار زندگی، به یک ایدئولوژی بدل شده است.<sup>۱</sup>

## دو-کنشی

چه بسا اطلاق و نام‌گذاری نهضت یا حرکت سیاسی بر این‌گونه رفتار و کنش سیاسی، دقیق نباشد. نصر معتقد است که گونه‌ای رفتار یا کنش سیاسی قبل از شکل‌گیری جریان‌های یاد شده در سرزمین‌های اسلامی وجود داشته است. او در این باره می‌نویسد:

پیش از نفوذ استعمار اروپایی در قلب جهان اسلام، افرادی بودند که علیه حکومت غرب در دارالاسلام می‌جنگیدند، اما چیزی به عنوان مسلمان مدرن یا اصول‌گرا وجود نداشت؛ مسلمانان همه سنتی بودند.<sup>۲</sup>

در حقیقت، نصر تعریف مشخص و معینی از این رفتار سیاسی به معنای یک جریان و جنبش سیاسی در محدوده تمدن اسلامی ارائه نمی‌کند. او بیشتر مسلمانان را مسلمانان سنتی به حساب می‌آورد. به اعتقاد وی ویژگی بارز این مسلمانان سنتی آن بود که شیوه زندگی و رفتارشان نه بر اساس عکس‌العمل و واکنش، بلکه بر پایه تداوم شیوه‌های سنتی اسلام در زندگی و تفکر استوار بود.<sup>۳</sup>

این‌گونه قابل استنباط است که از منظر نصر، عدم همراهی عده بسیاری از مسلمانان با جریان‌های مدرن و متجدد از سویی، و جنبش‌های احیاگرانه دینی از سوی دیگر، نوعی رفتار و کنش سیاسی به شمار می‌آید که در حفظ اسلام سنتی که سیاست‌ورزی یا رفتار سیاسی جزئی از آن است، دخیل است. به همین دلیل باید رابطه مسلمانان سنت‌گرا یا به تعبیر دقیق‌تر، نگرش مسلمانان سنتی در مقابل بنیادگرایان مسلمان مشخص و معین شود. این امر از آن رو که رویکرد سیاسی مسلمانان سنتی را مشخص می‌سازد، اهمیت دارد. در مجموع، طیف سنتی با بازگشت حاکمیت شریعت و قانون الهی، وحدت مسلمانان و امت اسلامی و

۱. همان.

۲. سید حسین نصر، *اسلام - مذهب، تاریخ و تمدن*، ص ۱۰۶.

۳. سید حسین نصر، *قلب اسلام*، ص ۱۰۸.



تأکید بر سنت‌های اسلامی، با بنیادگرایان یا احیاگران هم عقیده‌اند.<sup>۱</sup> البته آنها استفاده از معیارها و الگوهای ارزشی غرب در زمینه علم و تکنولوژی و سیاست‌ورزی را که مشمول نقدهایی کاملاً مبنایی و اساسی می‌باشد، بر نمی‌تابند. نصر در باره این جریان و آینده آن، اعتقاد دارد که هم به لحاظ کمیت و هم از نظر کیفیت، هیچ تناسبی میان پیروان اسلام سنتی و اعضای دو گروه دیگر (تجددگرا و بنیادگرا) که با هم جنگ قدرت دارند و در آینده نیز همین رویه را ادامه خواهند داد، وجود ندارد. جالب توجه اینجاست که از لحاظ سیاسی، زمام همه حکومت‌های موجود در جهان اسلام امروز، حتی حکومت‌هایی با یک ساختار سنتی، یا در دست تجددگرایان است و یا در دست به اصطلاح بنیادگرایان، نه در دست اسلام سنتی که همچنان نیرومند است و تأثیر و نفوذ خویش را در درون ساختارهای تحت سیطره گروه‌های دیگر آشکار می‌سازد و احتمالاً در آینده نیز همچنان تأثیر خود را حفظ خواهد کرد، این در حالی است که قدرت و نفوذ فکری و معنوی آن، به خصوص در میان طبقات تحصیل کرده متجددتر رو به فزونی است.<sup>۲</sup>

### ج) ملی‌گرایی

دوره استعمار باعث شد تا نهضت‌هایی بر پایه مبارزه با استعمار شکل گیرد. این مبارزات، خواسته یا ناخواسته به سوی مبارزات استقلال طلبانه سوق داده شد. بی‌جهت و بی‌شائبه نیست که در یک دوره زمانی کوتاه، کشورهای ریز و درشتی بر اساسی الگوی‌های سیاسی غرب متولد شدند. در تحولی بنیادین، عامه مسلمانان در این مرزبندی‌های جدید، تفاوت ماهوی آشکاری را در حیات سیاسی خود شاهد بودند، در حالی که کوچک‌ترین نقشی در ساختن این هویت نداشتند. در این دوره به سرعت نسخه‌های تجویزی هویت جدید، عموماً در قالب ملی‌گرایی و تفکر ناسیونالیستی وارد جهان اسلام شد. بخش‌های تکه‌تکه شده جهان اسلام با تکیه بر نخبگان متجدد ناسیونالیست، هر کدام با توجه به این نسخه‌ها به هویتی فارغ از

۱. سید حسین نصر، *اسلام - مذهب، تاریخ و تمدن*، ص ۱۹۱.

۲. سید حسین نصر، *اسلام و تکنیک‌های انسان متجدد*، ص ۳۳۷.





هویت اسلامی خود نظر داشتند. برای مثال، ترک‌ها به تبعیت از آتاتورک هویت سیاسی مشروع را همان دولت ملی می‌پنداشتند. آتاتورک در توجیه انحلال خلافت استدلال می‌کرد که خون ترک‌ها (نه مسلمانان) در راه خلافت ریخته شده است. در ایران عصر پهلوی نیز اسلام به عنوان یک هویت، متروک شد و حتی عامل گسیختگی در تاریخ ایران و انحراف هویت حقیقی جامعه، تلقی و معرفی شد، و گفتمان نژادپرستی حاکم گردید و علت عقب ماندگی، نفوذ اسلام سامی به شمار آمد. در مصر هم جمال عبدالناصر به سوی مصرگرایی گرایید. الجزایری‌ها نیز خود را نه عرب، بلکه مدیترانه‌ای می‌خواندند. همچنین افغان‌ها مدعی بودند که ملیت برگزیده‌اند و حامی استقلال کشورهای دیگر، چرا که به زعم خودشان تنها استعمار در این کشور نتوانست جای پای باز کند. همین طور عراقی‌ها اساس مدنیت، بشر را به خود منتسب می‌کردند و به بین‌النهرین‌گرایی روی آوردند.<sup>۱</sup> در تمام این موارد و ده‌ها مورد دیگر، هویت‌های جدید فکری و سیاسی با توجه به الگوهای غربی و با هدایت و تشویق آنها پا گرفت. این جنبه از ناسیونالیسم افراطی، اگرچه دیر زمانی دوام نیاورد و آهسته آهسته تعدیل شد، ولی کشورهایی که امروزه بر این اساس و الگو شکل گرفته‌اند، حتی آنهایی که به سوی اسلامی کردن جامعه و سیاست حرکت کرده‌اند، با مشکلات روز افزونی در زمینه هویت سیاسی و فرهنگی خود روبه‌رو هستند، چرا که اگر حتی ملی‌گرایی ملهم از غرب، پدیده‌ای گذرا خوانده شود، یک فضای دیگر در کنار فضای اسلامی خلق نموده که در زمینه و رفتار اجتماعی و سیاسی مسلمانان و نخبگان آن در کشورهای مختلف رسوخ پیدا کرده، از این رو آسیب‌های عمده‌ای را فرا روی حیات تمدن اسلامی قرارداد است. نصر در این باره می‌گوید:

همان قالب ملت - کشور که از سوی غرب بر جهان اسلامی تحمیل شده است با طبیعت جامعه اسلامی بیگانه شده و در بسیاری از حوزه‌ها تنش‌های داخلی عظیمی را ایجاد کرده است.<sup>۲</sup>

تکیه و پافشاری بر ناسیونالیسم توسط متجددان و احیاگران (بنیادگرایان) از اهداف عمده این دو طیف برای دستیابی به قدرت است؛ جریان‌هایی که به گفته نصر در حال حاضر

۱. بابی سعید، هراس بنیادین: اروپامداری و ظهور اسلام‌گرایی، ص ۷۰.

۲. سید حسین نصر، اسلام - مذهب، تاریخ و تمدن، ص ۱۶۲.



و به احتمال زیاد در آینده، حاکمیت سیاسی جهان اسلام را بر عهده خواهند داشت.<sup>۱</sup> این امر، به‌ویژه در میان بنیادگرایان که در حال نفوذ بیشتری در جهان اسلام و تمدن اسلامی هستند، خطرناک‌تر است و به همان مقیاس، آسیب‌های بیشتری را در برابر دارد، زیرا بنیادگرایان (احیایان) از یک سو، بر پابندی و اهتمام به سنت‌های اسلامی تأکید می‌ورزند و از سوی دیگر، بر هویت ناسیونالیستی و سیاست ملی خود که الگویی غربی و غیر قابل قبول در اسلام می‌باشد، تکیه دارند. بر این اساس یکی از چالش‌ها و اختلافات عمده سنت‌گرایان با بنیادگرایان در عرصه سیاسی، همین رفتار التقاطی بنیادگرایان است که مورد قبول سنت‌گرایان نیست، چرا که ناسیونالیسم با داشتن یک سری اصول مقطعی، مربوط به شرایط و نیازمندی‌های گروهی خاصی از انسان‌هاست، حال آنکه اسلام به عنوان پیامی ابدی و جهانی، فرقی بین پیروان نمی‌گذارد،<sup>۲</sup> از این رو از منظر نصر این ناسیونالیسم است که وحدت امت اسلامی را از بین برده است.<sup>۳</sup>

### آسیب‌های برون تمدنی

#### الف) ایجاد و تشدید اختلافات سیاسی و مذهبی

یکی از اقدامات اساسی غرب از دوران استعمار تا به امروز ایجاد، توسعه و تشدید اختلافات مذهبی و سیاسی است. بر کسی پوشیده نیست که امروزه کانون‌های بحرانی در جهان اسلام، نظیر کشمیر، کردستان، فلسطین، پشتونستان و بالکان، برگرفته از تقسیمات سیاسی می‌باشد که به واسطه نفوذ استعماری غرب در جهان اسلام بر جای مانده است. این بحران‌ها هنگامی که با ایدئولوژی‌ها و جریان‌های اجتماعی و سیاسی وارد از غرب، مانند سکولاریسم، ملی‌گرایی و همچنین حمایت مستمر غرب از برخی نخبگان سیاسی و دولت‌های طرفدار غرب در جهان اسلام همراه می‌شود، آسیب‌های فراوانی را متوجه مسلمانان و تمدن اسلامی می‌کند.<sup>۴</sup> در حوزه سیاست بدون آنکه بحث درازدامنه‌ای را پیگیری کنیم، گرایش غرب معطوف به دنیوی کردن و دین‌زدایی از حیات سیاسی و اجتماعی مسلمانان به هر طریق

۱. سید حسین نصر، *اسلام و تنگناهای انسان متجدد*، ص ۳۳۷.

۲. حمید عنایت، *اندیشه سیاسی در اسلام معاصر*، ص ۱۹۹.

۳. سید حسین نصر، *اسلام و تنگناهای انسان متجدد*، ص ۱۶۴.

۴. سید حسین نصر، *اسلام - مذهب، تاریخ و تمدن*، ص ۱۶۲.



ممکن است؛ گرایشی که در تقابل کامل با برداشت اسلامی قرار دارد.<sup>۱</sup> غرب در این راستا؛ به‌ویژه از حربه دموکراسی و مردم‌سالاری برای سکولار کردن و جدایی انداختن بین دین و دولت در کشورهای اسلامی استفاده می‌کند، از این روا هیچ‌گاه دموکراسی مورد ادعای غرب در کشورهای اسلامی برای نفس دموکراسی استفاده نمی‌شود.<sup>۲</sup>

از منظر نصر، مردم‌سالاری و دموکراسی، مقبولیتی عام و جهانی دارد و مطلوب همه مردم است، اما در فرهنگ‌های مختلف معانی یک‌سانی ندارد و کشورها با توجه به شرایط فرهنگی خاص خود اشکال متفاوتی از آن را عرضه می‌کنند. اگر دموکراسی به معنای مشارکت مردم در حکومت و سرنوشت خودشان باشد، در جهان اسلام مشارکت مردم در حکومت همواره از راه‌ها و مجاری به خصوص اسلامی صورت گرفته است.<sup>۳</sup> مردم‌سالاری اسلامی مورد نظر نیز این مشخصه را دارد که در آن هیچ‌گاه نقش دین از جامعه و سیاست جدا نیست، از این رو می‌توان جامعه راستین اسلامی با نهادهای مردم‌سالار که هم بر احکام الهی و هم بر اراده مردم استوار باشد، پدید آورد؛ در این صورت نباید چنین دولتی الزاماً سکولار باشد، چرا که مردم‌سالاری برای جوامع مختلف معانی گوناگون دارد، همچنان که در مردم‌سالاری‌های فرانسه و انگلیس یا ژاپن این گونه است. به اعتقاد وی بیشتر غریبان خواهان دموکراسی و مردم‌سالاری واقعی در جهان اسلام نیستند و دیکتاتوری مطلق در جهان اسلام آنها را بیشتر خشنود می‌کند،<sup>۴</sup> زیرا اگر مردم‌سالاری راستینی حاکم باشد، تقریباً همه دولت‌های اسلامی سقوط خواهند کرد، چون بیشتر آنها بازماندگان دوره استعمارند و با دیدگاه‌های غربی و جهان‌بینی متفاوت بر توده‌های مسلمان حکومت می‌کنند.<sup>۵</sup> از این منظر، تکیه و اصرار غرب بر دموکراسی و مردم‌سالاری بر مبنا و معیار جدایی دین و سیاست یکی از آسیب‌های اساسی فرا روی تمدن اسلامی است که با علاقه خاصی از سوی غرب دامن زده می‌شود.

ایجاد و تشدید اختلافات مذهبی نیز از حربه‌های اصلی غرب در مبارزه با تمدن اسلامی است. نصر به صراحت به مقوله اختلافات مذهبی و رابطه آن با غرب نمی‌پردازد، ولی از نحوه

۱. سید حسین نصر، *اسلام و تنگناهای انسان متجدد*، ص ۶۱.

۲. سید حسین نصر، *قلب اسلام*، ص ۲۶۷.

۳. سید حسین نصر، *جوان مسلمان و دنیای متجدد*، ص ۲۸۳.

۴. سید حسین نصر، *قلب اسلام*، ص ۲۶۹.

۵. سید حسین نصر، *در جست و جوی امر قدسی* (گفتگوی رامین جهانگل با سید حسین نصر)، ص ۴۴۲.



مباحثی که مطرح می‌کند، رویکرد غرب در باره مسائل مذهبی مشخص می‌شود. غرب به دو گونه جریان در بین مذاهب اسلامی از خود اقبال نشان می‌دهد و از آنها در مقابل مذاهب دیگر حمایت می‌کند:

اولاً: جریان‌هایی که تنها به ظواهر شریعت می‌پردازند و انجام فرایض دینی را هدف نهایی خود قرار داده و به مسائل باطنی و عرفانی اسلام سروکار ندارد. نماینده برجسته این طرز تفکر، مذهب حنبلی و در شکل سیاسی‌تر آن وهابیت در عربستان است. این نگرش به اسلام از آن رو که بر جنبه سخت‌گیرانه از شریعت و انحصاری بودن مذهب اهتمام دارد و به همدلی بین ادیان از یک سو و دیگر مذاهب اسلامی به خصوص مذهب شیعه و همچنین تصوف از سوی دیگر، هیچ علاقه‌ای نشان نمی‌دهد و چه بسا در صدد حذف آنهاست، برای غرب جاذبه دارد.<sup>۱</sup> گرچه این طرز تفکر، به ویژه پس از حادثه یازدهم سپتامبر با ازدیاد رویارویی جریان سلفی وهابیت با غرب، مشکلاتی را به جهت مسائل امنیتی به وجود آورده است، ولی به دلایلی که گفته شد، غرب هنوز در جهت توسعه این طرز تفکر در جهان اسلام تلاش می‌کند. این مذهب سلفی با دلارهای نفتی شیوخ عرب در سراسر جهان اسلام همسو با سیاست‌های غرب توسعه می‌یابد. چه بسا به همین دلایل نصر با سلفی‌های وهابی به شدت مخالف است و موجودیت آن را آسیبی اساسی برای تمدن اسلامی به شمار می‌آورد. توسعه این مذهب باعث می‌شود ابعاد معنوی، روحانی و عرفانی تمدن اسلامی به فراموشی سپرده شود؛ درست همان جنبه‌هایی از اسلام که غرب به شدت از آن در هراس است، چرا که خود با بحران معنویت روبه‌روست<sup>۲</sup> و اسلام و تمدن اسلامی می‌تواند پاسخ اساسی این بحران دنیای متجدد باشد.

ثانیاً: غرب از جریان‌هایی که تنها به جنبه‌های باطنی مذهب می‌پردازند و به شریعت اسلامی توجه و اهتمام ندارند یا فرقه‌های شبه اسلامی که آموزه‌های اسلام را به شکل ناقص منعکس می‌کنند، مانند فرقه قادیانی نیز حمایت می‌کند. نصر با آنکه در عرصه تصوف بسیار می‌نویسد، اما به هیچ وجه طریقت‌های صوفیانه را که در عرصه شریعت کوتاهی می‌کنند، بر نمی‌تابد. حمایت غرب از این گروه‌های مذهبی در مقابل مذاهب دیگر، آسیب‌ها و معضلات بسیاری را متوجه جهان اسلام می‌سازد.

۱. سید حسین نصر، *قلب اسلام*، ص ۱۰۷.  
 ۲. سرژ لاتوشه، *غربی سازی جهان*، ص ۱۲۵.



می توان گفت هراس اساسی غرب از این زاویه، متوجه مذهب شیعه و آن دسته از مذاهب اهل سنت است که پایبند و ملتزم به هر دو جنبه اسلام هستند؛ مذهبی که حامل معنویتی اصیل و جاودان برای تمام بشریت‌اند.

به دلیل احساس خطر از این ویژگی‌های اسلام، غرب به ویژه از آغاز استعمار تا به امروز در کنار دامن زدن به اختلافات مذهبی و سیاسی در جهان اسلام، تلاش مجدانه‌ای را به خرج داده تا مسلمانان را توسط مسیونرهای مذهبی به مسیحیت وارد کند. این کار با فعالیت‌های آموزشی و تبلیغی و از طریق ارائه خدمات و کمک‌های مالی، به‌ویژه در بخش‌های فقیرتر جهان اسلام صورت می‌گیرد. از سوی دیگر، این مسیونرها و مبلغان مذهبی به شکلی به این تبلیغات می‌پردازند که در سکولار کردن فراگیران مؤثرتر است تا مسیحی کردن آنها. نصر می‌گوید:

در بسیاری از مدارس آنها اگر بتوانند به جای سوق دادن مسلمان به سوی مسیحیت از میزان باور آنها به اسلام بکاهند، راضی و خشنودند.<sup>۱</sup>

این تلاش غرب از آن رو جالب توجه و سؤال برانگیز است که تفکرات سکولار، هم زمان، خود در سیری صعودی درصدد منزوی کردن و به حاشیه راندن هر چه بیشتر مسیحیت در غرب در خلال چند قرن گذشته است. نصر در این مورد می‌گوید:

مایه بسی شگفتی است که پس از انقلاب فرانسه که کشیشان را در این کشور می‌کشتند، دولت فرانسه در شمال افریقا سرگرم حمایت از مسیونرهای مذهبی بود.<sup>۲</sup>

## (ب) زنان

تقریباً تمام کسانی که می‌خواهند به اسلام و تمدن اسلامی حمله کنند، قبل از هر چیز به نقش زنان در جامعه اسلامی حمله می‌کنند.<sup>۳</sup> اهمیت این امر به این دلیل است که زنان نیمی از جامعه اسلامی را تشکیل می‌دهند. آسیب‌ها و چالش‌هایی که از این موضوع دامن‌گیر تمدن اسلامی می‌شود به دلیل گستردگی تبعاتی که در پی دارد، از اهمیت شایانی برخوردار است. از این رو نصر در بسیاری از نوشته‌هایش در باره اسلام و تمدن اسلامی، مباحثی را به تبیین

۱. سید حسین نصر، *قلب اسلام*، ص ۶۳.

۲. سید حسین نصر، *در جست و جوی امر قدسی* (گفتگوی رامین جهانگللو با سید حسین نصر)، ص ۴۱۴.

۳. سید حسین نصر، *جوان مسلمان و دنیای متجدد*، ص ۲۵۰.



نقش و جایگاه زن در اسلام و جامعه اسلامی اختصاص داده است. از منظر وی، چه بسا داوری غرب و دنیای متجدد در باره تمدن اسلامی به نقش و جایگاه زنان باز می‌گردد.<sup>۱</sup>

مسئله برابری زنان و مردان، حجاب، چند همسری در اسلام، از جمله موضوعاتی است که بسیاری از جنجال‌ها و فشارهای تفکر غربی را بر تمدن اسلامی پوشش می‌دهد. در کنار این جنجال‌ها موجی از افکار و نظریه‌های جدید در مورد نقش زنان در جامعه تحت عنوان فمینیسم که بیشتر بر مساوات کمی میان مردان و زنان در تمامی حوزه‌ها استوار است در چند دهه گذشته در غرب شکل گرفته است. این پدیده نه فقط به مسئله جایگاه زن در مغرب زمین اهتمام دارد، بلکه خود را نظیر مسیونرهای مذهبی دارای رسالتی جهانی می‌داند. به گفته نصر این پدیده تلاش می‌کند که به گونه‌ای ستیزه‌جویانه به کمک واسطه‌های درونی و بیرونی، حتی الامکان به جهان اسلام نفوذ کند، از این رو جنبش‌های محلی بسیاری در جهان اسلام به راه انداخته است که از افراطی‌ترین گرایش‌های فمینیستی تا چیزی که امروزه از آن به فمینیسم اسلامی تعبیر می‌شود را در بر می‌گیرد.<sup>۲</sup> نصر نیز به این مسائل توجه ویژه دارد. وی به این نکته اصرار دارد که منتقدان غربی در هر زمان تنها بر اساس مدهای رایج در غرب از جامعه اسلامی انتقاد و در مورد آن داوری کرده‌اند، از این رو نباید این انتقادات و داوری‌ها را جدی گرفت. البته باید نظریه‌های منتقدان مزبور را فهمید، ولی نباید گمان کرد که آنان معیارهای قاطع و خطاناپذیری برای تعیین ارزش یا بی‌ارزشی در اختیار دارند و از حقایق اثبات شده و مبتنی بر موازین علمی اثبات شده داوری بهره‌مندند.<sup>۳</sup>

نصر معتقد است به جای آنکه از مسئله زنان در اسلام برای تحت فشار قرار دادن تمدن اسلامی به عنوان بخشی از جنگ‌های صلیبی نوین استفاده شود، بایستی از منظری اسلامی با توجه به معیارهای انسانی به جایگاه زن در جامعه اسلامی نظر شود. ابتدا باید فهم شود که هر چه امروز در جهان اسلام دیده می‌شود، تنها نتیجه مشخص اسلام نیست، بلکه شامل آداب و رسوم جوامعی که اسلام به آن وارد شده نیز هست.<sup>۴</sup> نصر نظریه و الگوی فمینیست‌ها

۱. سید حسین نصر، «سنت، عقلانیت و دیانت»، *هفت آسمان*، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ش ۳۳، بهار ۱۳۸۶، ص ۴۴.

۲. سید حسین نصر، *اسلام و تنگناهای انسان متجدد*، ص ۳۸۴.

۳. سید حسین نصر، *چوان مسلمان و دنیای متجدد*، ص ۳۵۰.

۴. سید حسین نصر، *قلب اسلام*، ص ۱۸۳.



مبنی بر تساوی جنسی بین زن و مرد را نمی‌پذیرد. به اعتقاد وی زن و مرد در برابر خداوند و قانون جایگاه یکسانی دارند، اما در این دنیا با هم مساوی نیستند، بلکه یکدیگر را در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی کامل می‌کنند. زنان با مردها برابر نیستند، همان طور که مردها هم با زنان برابر نیستند، بلکه در برداشت اسلامی زن و مرد مکمل یکدیگرند.<sup>۱</sup> اساساً ساختار جامعه اسلامی بر اساس برابری کمی نیست، بلکه بر اساس مکمل بودن است.<sup>۲</sup> بنا بر همین استنباط اسلامی از مکمل بودن زن و مرد و ماهیت مقدس رفتار جنسی که در اسلام مورد تأکید است، جداسازی زنان و مردان در موقعیت‌های اجتماعی و مفهوم استفاده از حجاب که مشخصه زن مسلمان است، قابل پیگیری می‌باشد. او معتقد است که زنان مسلمان تنها با توجه به تعالیم اسلامی و موازین اجتماعی درون تمدن اسلامی قادرند در مورد مسائل زنان تصمیم بگیرند و دیگران (غربی‌ها) صلاحیت تصمیم‌گیری در این مورد را ندارند.<sup>۳</sup>

### ج) آزادی

آزادی و تفکر برخاسته از آن، یکی از خواسته‌های همیشگی بشریت بوده است. هیچ مرد یا زنی در غرب یا شرق وجود ندارد که آزادی را تحسین نکند. اما در این میان، تعریف مشخص و فراگیری از آزادی وجود ندارد. در طول تاریخ اندیشمندان و صاحب‌نظران تعریف‌های متفاوت و گاه متضادی از آزادی ارائه داده‌اند.<sup>۴</sup> در روزگار ما خود آزادی نخستین و بزرگ‌ترین قربانی سوء استفاده از آزادی است، از این رو واژه دل‌انگیز آزادی در حال حاضر می‌تواند به پست‌ترین عمل یا متعالی‌ترین ارزش تعبیر شود. نصر در تعریف خود از آزادی، تعالی انسانی را مورد توجه قرار می‌دهد. از نظر وی تنها خداوند آزادی مطلق دارد.<sup>۵</sup> در روایت نصر، آزادی در اسلام، بر اساس این حقیقت معنوی استوار شده است که انسان با غلبه بر نیروهای نفس اماره به آزادی واقعی دست یابد.<sup>۶</sup> هیچ یک از محدودیت‌هایی که شریعت اسلام برای زندگی او قرار می‌دهد، محدودیتی برای آزادی او محسوب نمی‌شود، بلکه این محدودیت‌ها حکم

۱. سید حسین نصر، *اسلام - مذهب تاریخ و تمدن*، ص ۷۴.

۲. سید حسین نصر، *قلب اسلام*، ص ۱۸۵.

۳. همان، ص ۱۸۸.

۴. موريس گرنستون، *تحليل نوين از آزادی*، ص ۳۰.

۵. سید حسین نصر، *اسلام و تنگناهای انسان متجدد*، ص ۶۳.

۶. سید حسین نصر، *قلب اسلام*، ص ۲۷۴.



امدادهای ضروری دارد که آزادی واقعی تنها به مدد آنها امکان پذیر می‌شود.<sup>۱</sup> بر این اساس، تصویری که اسلام از آزادی عرضه می‌کند، به قصد یافتن راهی است به سوی ملکوت با انقیاد و تسلیم در برابر اراده الهی.<sup>۲</sup> به باور نصر آزادی در مقیاسی خارج از این ویژگی که به‌ویژه پس از رنسانس در اروپا رواج پیدا کرد، جز بردگی و بندگی در برابر قدرت‌های طبیعی بیرون از انسان یا در برابر احساسات و انفعالات نفسانی آدمی را در پی نخواهد داشت.<sup>۳</sup> این آزادی در نهایت به معنای محبوس شدن در حدود تنگ طبیعت فردی خود شخص است.<sup>۴</sup>

در تعریف غالب متفکران سکولار غربی، منشأ آزادی، مطلق شمردن نوع بشر است. این مطلق‌انگاری انسان به صورت نادرست از مطلق انگاشتن ذات‌ه و نیازهای انسانی ناشی می‌شود؛ نیازهایی که بسیاری از آنها نیازهای راستین نیستند. این نیازها به هیچ وجه مطلق نیستند، اما بشر مصرف‌گرای امروز در مقام مصرف‌کننده، نیازهای خویش را مطلق می‌انگارد<sup>۵</sup> و تلاش می‌ورزد که در راه رسیدن به آن از هر نوع آزادی بهره‌مند باشد. در این دیدگاه، بایدها و الزامات حضور دارند، ولی به نظر می‌رسد نبایدها به فراموشی سپرده شده‌اند. بنابر این، اینان از این دریچه به دنیا نظاره می‌کنند. به اعتقاد نصر چنین تفکری زندگی را همانند تجارت‌خانه بزرگی می‌بیند که آدمی آزاد است در آن پرسه بزند و اشیایی را به خواست خود برگزیند.<sup>۶</sup> این تلقی از آزادی چه بسا به پوچ‌گرایی و هرج و مرج منجر خواهد شد.<sup>۷</sup>

معمولاً این الگو در مورد مذهب با آزادی از مذهب و نه آزادی مذهب توأم است.<sup>۸</sup> با همین رهیافت، بشر غربی به نام علو مقام انسان از کل کیهان، تقدس زدایی کرده و فرد انسانی را در جایگاه خدا نشانده است و از این منظر به آزادی می‌اندیشد. او در مقابل هیچ مقامی غیر از خودش مسئول نیست و سلطه خویش را بر همه چیز نامحدود می‌داند.<sup>۹</sup> این امر

۱. سید حسین نصر، *اسلام و تنگناهای انسان متجدد*، ص ۶۱.

۲. سید حسین نصر، «اسلام برای عرضه به دنیای جدید چه دارد؟»، *فصلنامه قیسات*، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، سال هشتم، مسلسل ۲۷، ۱۳۸۲.

۳. سید حسین نصر، *آموزه‌های صوفیان از دیروز تا امروز*، ۲۵۷.

۴. سید حسین نصر، *اسلام و تنگناهای انسان متجدد*، ص ۶۲.

۵. سید حسین نصر، «ایستادن در پیشگاه خداوند»، *روزنامه جام جم*، ویژه ماهانه اندیشه و حوزه معرفت‌شناسی، شماره پنجم، ۱۹ مرداد ماه، ۱۳۸۵، ص ۹.

۶. سید حسین نصر، *معرفت و معنویت*، ص ۳۲۷.

۷. سید حسین نصر، *آموزه‌های صوفیان از دیروز تا امروز*، ص ۸.

۸. سید حسین نصر، *قلب اسلام*، ص ۲۷۵.

۹. سید حسین نصر، *نیاز به علم مقدس*، ص ۹۱.





از آن رو اهمیت مضاعف می‌یابد که به قول نصر، آزادی اکنون به شعار کهنه غرب، به‌ویژه امریکا برای مقاصد سیاسی و اجتماعی تبدیل شده است<sup>۱</sup> و از آن به عنوان یک حربه و به تعبیر وی موعظه، به‌ویژه علیه تمدن اسلامی استفاده می‌کند.<sup>۲</sup> در دیدگاه نصر، تمدن اسلامی از آزادی به عنوان یک ایدئولوژی وارداتی از غرب استقبال نخواهد کرد. به باور وی جهان اسلام بی‌تردید در جست‌وجوی دستیابی به آزادی است، اما آرزو دارد که این آزادی را بر اساس درک خود از ماهیت جایگاه انسان، هدف نهایی آزادی، یعنی رسیدن به خداوند و توجه به این واقعیت از آزادی در نظام انسانی، مبتنی سازد.<sup>۳</sup> درست است که ممکن است خبط و خطاهایی در مورد تقابل هر دو آزادی غربی و آزادی به معنای اسلامی آن در ذهن مسلمانان در جای جای تمدن اسلامی وجود داشته باشد،<sup>۴</sup> ولی مشخصه اصلی تمدن اسلامی آن است که مسلمانان هنوز در جهان ایمان زندگی می‌کنند که در آن، تسلیم و اطاعت از پروردگار، محدود کننده آزادی انسان به شمار نمی‌آید. این وظیفه دائمی بر دوش مسلمانان است که راه مبارزه‌ای برای به دست آوردن آزادی، حکومت قانون و حقوق بشر پیدا کنند که از دیدگاهی اسلامی قابل درک باشد.<sup>۵</sup>

#### د) حقوق بشر

مسئله حقوق بشر که امروزه بسیاری آن را جهان‌شمول می‌پندارند، به گفته نصر در جدال میان هواداران جهانی‌شدن و کسانی که خواهان حفظ فرهنگ خودی می‌باشند نقش اساسی دارد.<sup>۶</sup> اکنون حقوق بشر به ابزار و وسیله‌ای برای سیاست‌گذاری قدرت‌های غربی تبدیل شده که به نام عشق به انسانیت درصدد تشدید فشار فرهنگی و سیاسی به فرهنگ‌های رقیب است.<sup>۷</sup> از این مسیر، حقوق بشر آن‌گونه که غرب مدعی آن است، یکی از آسیب‌های عمده فرا روی تمدن اسلامی است. در دیدگاه نصر تفکر اسلامی با حقوق بشر در محتوا و جوهره و

۱. سید حسین نصر، *قلب اسلام*، ص ۲۷۳.

۲. همان، ص ۲۷۳.

۳. همان، ص ۲۷۷.

۴. سید حسین نصر، *اسلام و تنگناهای انسان متجدد*، ص ۶۱.

۵. سید حسین نصر، *قلب اسلام*، ص ۲۷۵.

۶. همان، ص ۲۶۹.

۷. همان، ص ۲۷۲.



حتی ضرورت اجرای آن مخالفتی ندارد، اختلاف اساسی در مورد رابطه بین حقوق انسان و مسئولیت‌های انسان و همچنین بین حقوق انسان در مقابل حقوق خداوند و سایر آفریده‌های خداوند است.<sup>۱</sup>

در اندیشه نصر حقوق بشر مانند مفهوم آزادی ارتباط تنگاتنگی با جایگاه انسان و چگونگی نگرش به آن دارد. حقوق بشر مورد ادعای غرب، همانند آزادی از دل رنسانس سر برآورد.<sup>۲</sup> در این تصور، انسان دیگر بر حسب ایمانش به خداوند و جهان آخرت تعریف نمی‌شد، بلکه به صورت موجودی استقلال یافته از خداوند و کاملاً زمینی درآمد و به این باور دست یافت که انسان مدرن، معیار و میزان همه چیز است و به هیچ چیز وابسته نبوده و مطلق است.<sup>۳</sup> نصر در نقد آن می‌گوید:

منحصر کردن همه حقوق به ابناء بشر امری خطر آفرین است، تنها خدا مطلق است و اختصاص دادن این اطلاق به خودمان نهایتاً ما را نابود خواهد کرد.<sup>۴</sup>

نصر معتقد است که ما مسئولیت‌هایی داریم که بر حقوق مان مقدم‌اند.<sup>۵</sup> در اندیشه اسلامی، انسان بار امانت الهی را به دوش می‌کشد، بنابر این، مسئول است. اگر چه مسئولیت در نگرش غربی نیز حاکم است، ولی آنجا اساسش بر مصلحت اندیشی است، اما در اسلام این تقدم از اصول شمرده می‌شود. در جامعه مدرن، انجام مسئولیت در برابر پروردگار یا حتی اعتقاد و بی‌اعتقادی به خداوند تغییری در حقوق شهروندان ایجاد نمی‌کند. از این حیث مبنای حقوقی در این دو نگرش کاملاً متفاوت است، اگر چه ممکن است در بسیاری از نتایج با هم مشترک باشند.<sup>۶</sup> بر همین اساس، درک اسلامی از حقوق بشر الزاماً با تعبیرهای متداول غربی آن، یکسان نیست. در حالی که خود غرب حقوق بشر را جهانی می‌داند، با وجود این، درک غرب از این اصطلاح در طول زمان تغییر کرده است.<sup>۷</sup> در این بین تمدن اسلامی و نخبگان

۱. سید حسین نصر، *قلب اسلام*، ص ۲۸۰.

۲. سید حسین نصر، *آموزه‌های صوفیان از دیروز تا امروز*، ص ۲۱۱.

۳. سید حسین نصر، *دین و نظم طبیعت*، ص ۲۲۰.

۴. سید حسین نصر، «ایستادن در پیشگاه خداوند»، *روزنامه جام جم*، ویژه ماهانه اندیشه و حوزه معرفت‌شناسی، شماره پنجم، ۱۹ مرداد ماه، ۱۳۸۵، ص ۹.

۵. همان.

۶. سید حسین نصر، *قلب اسلام*، ص ۲۸۲.

۷. همان، ص ۲۶۹.



آن چند وظیفه را در پیش دارند: در قدم اول، مشارکت نخبگان مسلمان در سطحی جهانی برای ایجاد آگاهی انسان از مسئولیت‌هایش که تکمیل‌کننده و مقدم بر حقوق است. دیگر آنکه در تمدن اسلامی، اندیشمندان مسلمان باید به درکی عمیق‌تر از حقوق انسان بر اساس مفهوم اسلامی از سرشت انسان طبق آنچه در کتاب و سنت آمده، دست یابند و آن را در ساختاری جدید، تدوین کنند تا پاسخ‌گوی چالش‌های غرب مدرن و همچنین شرایط کنونی موجود در جوامع مختلف اسلامی باشد. متعاقب آن، تفکر اسلامی باید در عالی‌ترین مرتبه به این عقیده کنونی جهان غرب که درک امروزین غرب از حقوق بشر درک همگانی و جهان شمول است، چالش کند. بر این اساس، ضرورت فهم و برداشتی اصیل از حقوق بشر مبتنی بر آموزه‌های اسلامی احساس می‌شود.<sup>۱</sup>

### نتیجه‌گیری

از منظر نصر هر تمدنی برای رشد و بالندگی باید از کاستی‌ها و مزایای خود آگاه باشد. با این رویکرد، اسلام، هم به عنوان دین و هم به مثابه تمدن، با آسیب‌هایی در عرصه‌های گوناگون، از جمله سیاست و اجتماع روبه‌روست؛ رویارویی که ماهیت فراگیر این دین و تمدن و میزان التزام مسلمانان به اصول ماندگار آن را به مخاطره می‌اندازد. در حوزه سیاست و حکومت، از منظر درون تمدنی، رابطه دشوار دین و سیاست با ظهور لیبرالیسم، مارکسیسم و قدرت یافتن دوباره اسلام سیاسی، وارد مرحله حساسی شده است. این امر زمانی خطرناک‌تر می‌شود که به طرز عوام‌فریبانه‌ای گاه برخی الگوهای سیاسی بیگانه، مانند مارکسیسم با روپند اسلامی عرضه می‌شود. ظهور جنبش‌های سیاسی در جهان اسلام که بیشتر به صورت واکنشی صورت گرفته، از دیگر آسیب‌های فرا روی تمدن اسلامی است، زیرا این جنبش‌ها که معمولاً نقش سیاسی پررنگی در کشورهای اسلامی دارند، از معیارهای چندگانه و بعضاً متفاوت در ساختار سیاسی پشتیبانی می‌کنند که با ساختار سنتی اسلام در تضاد است.

نفوذ ملی‌گرایی ملهم از غرب که با طبیعت جامعه اسلامی بیگانه است و متأسفانه التقاط و درهم‌کرد آن با تعالیم اسلام و به تبع آن، سست شدن مفهوم امت اسلامی به عنوان هویت درونی تمدن اسلامی و جایگزین شدن مفهوم غربی ملت و ملت پرستی، از بلایای دیگر این

۱. سید حسین نصر، اسلام - مذهب، تاریخ و تمدن، ص ۲۸۲.



تمدن است. تأکید بر ملی‌گرایی در چند دهه گذشته و به‌ویژه توسط تجددگرایان و بنیادگرایان که معمولاً قدرت سیاسی را در کشورهای اسلامی در دست دارند، تنش‌های سیاسی بسیاری را در پی داشته است. در عرصه سیاست و اجتماع، علاوه بر انتقاد غرب به جایگاه و نقش زنان در تمدن اسلامی و ارائه الگوی غربی حقوق زن، حمله به موجودیت اسلام، با جهانی دانستن مفاهیم آزادی و حقوق بشر که در غرب بر اساس مطلق شمردن انسان و نیازهای او تعریف می‌شود، از آسیب‌های عمده برون تمدنی است. این همه در کنار ایجاد، توسعه و تشدید اختلافات سیاسی و مذهبی از رویکردهای غرب برای مقابله با تمدن اسلامی است، بدین ترتیب که در عرصه سیاست به‌رغم وجود قرائت‌های گوناگون از دموکراسی، غرب به دموکراسی مبتنی بر جدایی دین و سیاست اصرار می‌ورزد و در عرصه مذهبی در کنار ایجاد اختلافات مذهبی، هم‌زمان از دو گونه جریان در جهان اسلام حمایت می‌کند، اولاً: مذهبی که تنها مبتنی بر تعبیر انحصاری و سخت‌گیرانه از شریعت‌اند، ثانیاً: مذاهب و فرقه‌هایی که تنها به جنبه معنوی و باطنی مذهب تأکید می‌ورزند. با این رویکرد، غرب از مذاهبی، نظیر تشیع که به هر دو بُعد اسلام، یعنی شریعت و معنویت [طریقت] اهتمام دارند، در بیم و هراس است.

## فهرست منابع

۱. احمد، اکبر، *پست مدرنیسم و اسلام*، ترجمه فرهاد فرهمندفر، چاپ اول: تهران، نشر ثالث، ۱۳۸۰.
۳. جهاننگلو، رامین، «گفتگو با خویش و دیگری»، احمد غلامی و علیرضا کیان، *همشهری ماه، روزنامه همشهری*، سال اول، سال، ش ۲۵۱۸، ۱۳۸۰.
۴. رابرتسون، رونالد، *جهانی شدن، تئوریهای اجتماعی و فرهنگ جهانی*، ترجمه کمال پولادی، چاپ اول: تهران، نشر ثالث، ۱۳۸۰.
۵. سعید، بابی، *هراس بنیادین؛ اروپامداری و ظهور اسلام‌گرایی*، غلامرضا جمشیدی‌ها، موسی عنبری، چاپ اول: تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.
۲. سید، رضوان، *اسلام سیاسی در کشاکش هویت و تجدید*، ترجمه، مجید مرادی، چاپ اول: تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۳.
۶. عنایت، حمید، *اندیشه سیاسی در اسلام معاصر*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، چاپ چهارم: تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۰.
۷. گرنستون، موریس، *تحلیل نوین از آزادی*، ترجمه جلال‌الدین اعلم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.
۸. گیدنز، آنتونی، *پیامدهای مدرنیت*، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ اول: تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷.
۹. گیدنز، آنتونی، *جهانی رها شده*، ترجمه علی اصغر سعیدی و یوسف حاجی عبدالوهاب، چاپ اول: تهران، علم و ادب، ۱۳۷۹.
۱۰. لاتوشه، سرژ، *غربی سازی جهان*، (۱۳۷۹) ترجمه فرهاد مشتاق صفت، تهران، سمت، ۱۳۷۹.
۱۱. لوکلر، ژرار، *جهانی شدن فرهنگی آزمونی برای تمدن‌ها*، ترجمه سعید کامران، چاپ دوم: تهران، مرکز انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴.





۱۲. نصر، سید حسین، *آرمانها و واقعیت‌های اسلام*، ترجمه شهاب‌الدین عباسی، چاپ اول: تهران، دفتر نشر سهروردی، ۱۳۸۳.
۱۳. نصر، سید حسین، *آموزه‌های صوفیان از دیروز تا امروز*، ترجمه حسین حیدری و محمد هادی امینی، چاپ اول: تهران، قصیده سرا، ۱۳۸۲.
۱۴. نصر، سید حسین، «اسلام برای عرضه به دنیای جدید چه دارد؟»، *فصلنامه قبسات*، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، سال هشتم، مسلسل ۲۷، ۱۳۸۲.
۱۵. نصر، سید حسین، *اسلام - مذهب، تاریخ و تمدن*، عباس گیلوری، چاپ اول: تهران، دبیزش - روزبهان، ۱۳۸۵.
۱۶. نصر، سید حسین، *اسلام و تنگناهای انسان متجدد*، انشاءالله رحمتی، چاپ اول: تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۸۳.
۱۷. نصر، سید حسین، «اسلام و مسئله خشونت»، ترجمه مجتبی فاضلی، *روزنامه ایران*، سی ام اردیبهشت، ۱۳۸۵.
۱۸. نصر، سید حسین، *اهمیت اسلام در جهان معاصر*، تهران، انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، شرکت انتشار، ۱۳۴۹.
۱۹. نصر، سید حسین، «ایستادن در پیشگاه خداوند»، *روزنامه جام جم*، ویژه ماهانه اندیشه و حوزه معرفت‌شناسی، شماره پنجم، ۱۹ مرداد ماه، ۱۳۸۵.
۲۰. نصر، سید حسین، «تأملاتی در باره انسان و آینده تمدن»، ترجمه مرتضی فتحی‌زاده، *پژوهش‌های علوم انسانی (فصلنامه دانشگاه قم)*، سال اول، شماره چهارم، ۱۳۷۹.
۲۱. نصر، سید حسین، *جوان مسلمان و دنیای متجدد*، ترجمه مرتضی اسعدی، چاپ ششم: تهران، طرح نو، ۱۳۸۴.
۲۲. نصر، سید حسین، *در جست و جوی امر قدسی (گفتگوی رامین جهاننگلو با سید حسین نصر)*، ترجمه سید مصطفی شهر آیینی، چاپ اول: تهران، نشر نی، ۱۳۸۵.
۲۳. نصر، سید حسین، *دین و نظم طبیعت*، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۵.
۲۴. نصر، سید حسین، *زمینه برخورد فرهنگ و تمدن ایران و غرب*، تهران، انتشارات مجله یغما، ۱۳۵۲.

۲۵. نصر، سید حسین، «سنت، عقلانیت و دیانت»، *هفت آسمان*، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ش ۳۳، بهار ۱۳۸۶.
۲۶. نصر، سید حسین، *قلب اسلام*، ترجمه سید محمد صادق خرازی، چاپ اول: تهران، نشرنی، ۱۳۸۵.
۲۷. نصر، سید حسین، *معرفت و معنویت*، ترجمه انشاءالله رحمتی، چاپ سوم: تهران، انتشارات سهروردی، ۱۳۸۵.
۲۸. نصر، سید حسین، *نیاز به علم مقدس*، ترجمه حسن میانداری، چاپ دوم: قم، مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۸۲.





## روابط امپراطوری عثمانی و دولت آق قویونلو در دوره سلطان محمد فاتح\*

نویسنده: رمزی قلیچ

مترجم: علی منصوری / ولی ابوالحسنی\*\*

### چکیده

گسترش قلمرو امپراطوری عثمانی از زمان سلطان محمد فاتح شروع شد. با فتح استانبول، دولت روم شرقی از بین رفت و از بوسنی و هرزگوین تا سواحل رود فرات جزء امپراطوری عثمانی گردید. همزمان با توسعه امپراطوری عثمانی در شرق و غرب، اوزون حسن حکمران آق قویونلوها نیز در شرق با تکیه بر ترکمن‌ها، همچون سلطان محمد فاتح در فکر این بود که دولت بزرگی تشکیل دهد. اوزون حسن به سلطان محمد فاتح به چشم رقیب می‌نگریست و برای مجادله با وی در صدد ایجاد ارتباط با عناصر بسیاری از ونیز تا واتیکان و از قرامانیان تا آل اسفندیار بود. همان گونه که هر دو پادشاه در اندیشه تسلط و حاکمیت بر اراضی طرابوزان، آل قرامان و دیگر امیرنشین‌های آناتولی بودند، درصدد افزودن آناتولی به قلمرو خود و رهبری ترکمن‌ها نیز بودند. جنگ اوتلوق بئلی به سبب مسائلی، همچون حاکمیت، امنیت و توسعه به وجود آمد که طی آن عثمانی‌ها بر آق قویونلوها غلبه یافته و برتری و تفوق خود را بر آنان پذیراندند.

واژه‌های کلیدی: آق قویونلو، اوزون حسن، سلطان محمد فاتح و عثمانی.

\* این مقاله را نویسنده محترم (رمزی قلیچ) از دانشگاه نیقده در اختیار مترجمان قرار داده است. با تشکر از لطف ایشان؛ آدرس مقاله و نویسنده محترم بدین گونه است:

FATİH DEVRİ (1451-1481) OSMANLI-AKKOYUNLU İLİŞKİLERİ Doç. Dr. Remzi KILIÇ.  
Niğde Üniversitesi Eğitim Fakültesi İlköğretim Bölümü Başkanı remzikilic@mynet.com

\*\* کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی و اسلام دانشگاه شیراز.





## مقدمه

سلطان محمد فاتح با درگذشت پدرش، سلطان مراد دوم در سوم فوریه ۱۴۵۱ در ادرنه به سلطنت رسید. سلطان محمد دوم (۱۴۵۱ - ۱۴۸۱م) در محیط علمی (ترکی - اسلامی) رشد کرد. پدرش علاوه بر افراد دولتی با تجربه، دولتی مستحکم (استوار و قوی) برای او بر جا نهاد. سلطان محمد فاتح ابتدا با فتح استانبول، پایتخت بیزانس در ۲۹ می ۱۴۵۳ کلیه سرزمین‌های این امپراطوری را به قلمرو خویش افزود و با گرفتن لقب فاتح که شایسته آن بود، کار خود را شروع کرد. وی دیگر صرفاً فردی متعلق به ترک‌ها نبود، بلکه خود را وارث امپراطوری روم شرقی می‌پنداشت، از این رو با توسعه قلمرو خود قصد تشکیل دولت بزرگی داشت.

در زمان گسترش دولت عثمانی، این دولت از غرب و شرق با حملات بسیار خطرناکی روبه‌رو بود؛ از سمت غرب دولت‌های مسیحی با روحیه جنگ‌های صلیبی و اغلب با هدف اخراج ترک‌ها از اروپا حمله می‌کردند. با این حال می‌توان گفت که بعد از جنگ دوم کوزوو در سال ۱۴۴۸م دیگر هیچ قدرت منظمی که بتواند دولت عثمانی را از طرف غرب به صورت جدی تهدید کند، وجود نداشت.

حمله‌هایی که از سمت شرق متوجه دولت عثمانی بود بسیار جدی بود و می‌توانست آن را به طور کامل از بین برده یا به سطح یکی از امیرنشین‌های آن زمان آناتولی تنزل دهد، از جمله این حمله‌ها یورش تیمور در سال ۱۴۰۲م، نبرد با اوزون حسن در «اوتلوق بئلی»<sup>۱</sup> در سال ۱۴۷۳م (هفتاد سال بعد از مرگ تیمور) و در نهایت، نبرد چالدران در سال ۱۵۱۴م با شاه اسماعیل بود.

عثمانی‌ها در برابر نخستین حمله (یورش تیمور) به سختی شکست خوردند، به گونه‌ای که دولت عثمانی در معرض فروپاشی قرار گرفت و بایزید اول اسیر شد و با درگیری‌هایی که در بین شاهزادگان امپراطوری عثمانی رخ داد، پیشرفت و ترقی‌های شتابانی که تا آن زمان وجود

1. Otluk beli



داشت از بین رفت. با این حال، عثمانی‌ها توانستند در مقابل حمله‌های دوم و سوم که از جهت شرق با آن روبه‌رو شدند، ایستادگی کرده و بدین گونه همچنان که در غرب در مقابل جهان مسیحیت قلمرو خود را توسعه دادند در جهت شرق نیز دولت خود را توسعه دهند.<sup>۱</sup>

دولت عثمانی که به مدت صد سال از حدود سال ۱۳۵۲م در سرزمین‌های یونانی‌نشین به فتوحات گسترده‌ای نایل شده بود، برای اینکه دولتش بر پایه‌های قومی استوار باشد ایجاب می‌کرد که عناصر ترک آناتولی را نیز با خود متحد کند. عثمانی‌ها بدین گونه عناصر بسیار زیادی از ترکان را زیر یک پرچم متحد کرده و مرزهای خود را در اروپا گسترش دادند و از تقسیم عناصر ترک به دولت‌های کوچکی که باعث نابودی همدیگر می‌شد، جلوگیری کردند و در عرصه جهانی با متحد کردن آنها در داخل مرزهای یک دولت ترک به موقعیت برجسته و ممتازی نایل آمدند. تاریخ تلاش‌های دولت عثمانی که با فتوحات در بین امیرنشین‌های آناتولی و توسعه آن به سوی سرزمین‌های اروپایی به وجود آمده بود، با اتحاد با ترکان آناتولی همخوانی داشت.

هم‌زمان با توسعه دولت عثمانی، آل قرامان که از قدرتمندترین امیرنشین‌های آناتولی بوده و خود را وارث سلجوقیان ترکیه (آناتولی) می‌دانستند از هر فرصتی برای ضربه زدن به دولت عثمانی بهره می‌بردند، زیرا توسعه دولت عثمانی می‌توانست به نابودی آنان منجر شود. آل قرامان که نمی‌خواستند چنین وضعیتی به وجود آید با عثمانی‌ها به درگیری می‌پرداختند، حتی برای مقابله با دولت عثمانی از اتحاد با واتیکان و دولت‌های مسیحی غربی دریغ نمی‌ورزیدند. سلطان محمد فاتح که تأمین اتحاد ترکان آناتولی را به لحاظ بقای دولت خویش ضروری می‌دید، از بین بردن حاکمیت سیاسی قرامانیان را از ابتدا در نظر داشت.

دولت آق قویونلوها در شرق همچون دولت قرامانی‌ها به مرور زمان برای دولت عثمانی به صورت مسئله خطرناک و مرگباری مطرح می‌شد، زیرا دولت آق قویونلوها که به سواحل دریای سیاه چشم طمع داشت، با امپراطوری طرابوزان روابط خویشاوندی برقرار کرده بود، از این رو می‌خواستند مانع فتح طرابوزان توسط سلطان محمد فاتح شوند. از سوی دیگر، اوزون حسن از ادعای قیزیل احمدیگ بر اراضی اسفندیار حمایت و از او برای مقابله با عثمانی‌ها

1. Bekir Sıtkı Baykal, "Uzun Hasan'ın Osmanlılara Karşı Kafî Mücadeleye Hazırlıkları ve Osmanlı Akkoyunlu Harbinin Başlaması", *Bulleten*, C. XXI, S. 81 - 84, T.T.K., Yay., Ankara, 1957, s. 261.



استفاده می‌کرد و از هیچ اقدامی برای به وجود آوردن حوادث در مرزهای عثمانی - آق قویونلو فروگذاری نمی‌کرد. اوزون حسن که عثمانی‌ها را به صورت رقیب جدی برای خود می‌دید، با آل قرامان علیه آنان متحد شد. تمامی این اقدامات، سلطان محمد فاتح را به رویارویی با آق قویونلوها سوق داد. از نظر دولت عثمانی با وجود این خطر در شرق، تأمین امنیت مناطق تازه فتح شده در آناتولی که به عثمانی ملحق شده بودند، غیر ممکن می‌نمود، به همین دلیل از نظر سلطان محمد فاتح از میان برداشتن دولت قرامانی‌ها و سپس دولت آق قویونلوها ضرورت داشت.<sup>۱</sup>

### نبرد عثمانی - آق قویونلو

قرا یولوگ عثمان بیگ، آق قویونلوها را به صورت یک اتحادیه درآورد (۱۴۰۲ - ۱۴۳۵ م). اوزون حسن (۱۴۵۳ - ۱۴۷۸ م) فرزند علی بیگ از شاهزادگان آق قویونلو در سال ۱۴۲۳ م به دنیا آمد و در میان درگیری‌های شاهزادگان آق قویونلو که بعد از مرگ پدربزرگش قرا یولوگ عثمان بیگ رخ داد، رشد کرد. اوزون حسن در سال ۱۴۵۳ م با از میان برداشتن کلیه رقبای خویش به رهبری اتحادیه آق قویونلوها رسید.

در آن زمان، دیار بکر (آمد) پایتخت اتحادیه آق قویونلوها بود. مرزهای آق قویونلوها در جنوب تقریباً مثل مرزهای امروزی ترکیه - سوریه از شرق ماردین تا غرب اورفا بود، در شمال از قسمت روم و سیواس عبور می‌کرد و تا خارپوت (خرپوت)<sup>۲</sup> ادامه داشت و شامل امیرنشین کوچکی متشکل از شهرهایی، همچون ارزروم، ارزنجان، خرپوت، دیاربکر، ماردین و اورفا می‌شد. اتحادیه آق قویونلوها در غرب با عثمانی‌ها، در جنوب با ممالیک، و در شرق با قرا قویونلوها که دولت‌های نیرومندی بودند، همسایگی داشت و همچنین با چند امیرنشین محلی و امپراطوری طرابوزان که ضعیف شده بودند، همسایه بود. اوزون حسن رهبر آق قویونلوها با تلاش خستگی ناپذیر به گسترش قلمرو خویش می‌پرداخت.

اوزون حسن مطیع کردن همسایگانش را از ضعیف‌ترین آنها آغاز کرد و یک به یک آنها را به اطاعت درآورد. اوزون حسن در سال ۱۴۶۷ م سلطان جهان‌شاه قرا قویونلو را در میدان

1. İsmet Miroğlu, "Fetret Devrinden II. Bâyezid'e Kadar Osmanlı Siyasî Tarihi", *Doğuştan Günümüze Büyük İslam Tarihi*, C. X, Çağ Yayınları, İstanbul, 1989, s. 234.

2. harput



جنگ شکست داد و سرزمین‌های وی را به قلمرو خویش افزود و پایتخت آق قویونلوها را به تبریز منتقل کرد و در نهایت با شکست دادن سلطان ابوسعید تیموری، صاحب امپراطوری وسیعی شد.

بدین ترتیب می‌توان گفت که رویارویی اوزون حسن (حاکم قدرتمند و حریص آق قویونلوها که قلمرو خویش را از خراسان تا اطراف سیواس گسترش داده بود) با سلطان محمد فاتح (که بعد از فتح استانبول از یک سو قلمروش را در بالکان گسترش می‌داد و از سوی دیگر در از میان برداشتن دولت‌های کوچک آناتولی تلاش می‌کرد)، ضرورت ژئوپلیتیکی و سرنوشت اجتناب‌ناپذیر بود.<sup>۱</sup>

بسیاری از زوایای مناسبات میان سلطان محمد فاتح و اوزون حسن تا نبرد اوتلوق بئلی که در اینجا موضوع بحث ماست، روشن نیست. کتاب *دیوار بکریه* که به دستور اوزون حسن نوشته شده، تاریخ آق قویونلوها را تا سال ۱۴۷۱م بیان می‌کند.<sup>۲</sup> در پژوهش حاضر، این اثر و برخی مدارک و اسناد دیگر و همچنین دیگر نوشته‌های تحقیقی راهنمای ما خواهد بود.

سلطان محمد فاتح در رأس دولت عثمانی به صورت یک جهانگشای کامل عمل کرد و خود را حامی تمامی ترک‌ها و مسلمان‌ها و حتی مسیحیان دانسته و خود را حکمران بزرگ روی زمین می‌پنداشت. [در برابر] اوزون حسن نیز خود را حامی تمامی ترک‌ها و مسلمان‌ها و حکمران پهنه‌های گسترده‌ای از ترکستان تا آناتولی می‌پنداشت.

آق قویونلوها برای مقابله با عثمانی‌ها در صدد اتحاد با جمهوری ونیز، امپراطوری طرابوزان، قرامانی‌ها، واتیکان، آل اسفندیار و سایر سرزمین‌ها بودند. هدف اوزون حسن از هر جهت تضعیف رقیب قدرتمندش سلطان محمد، دولت وی و بیرون راندن عثمانی‌ها از آناتولی بود. سلطان محمد فاتح نیز در صدد خارج ساختن آناتولی از چنگ قرامانی‌ها و آق قویونلوها و افزودن آن به قلمرو عثمانی بود. بدین سبب و علل دیگر، نبرد عثمانی‌ها با آق قویونلوها اجتناب‌ناپذیر بود.

اوزون حسن که هم‌زمان با فتح استانبول در سال ۱۴۵۳م بر تخت نشسته بود، بعد از تحکیم موقعیت خود و به دست‌آوردن نخستین پیروزی بزرگ در مقابل جهانشاه قرا قویونلو و

1. Baykal, A.g.mk., s. 262 – 263.

2. Ebû Bekr-i Tihârî, *Kitâb-i Diyârbakriyya, Akkoyunlular Tarihi*, (Yay. Necati Lugal-Faruk Sümer), C. I-II, T.T.K. Yay., (2. Baskı), Ankara, 1993.



تصرف ارزنجان، در سال ۱۴۵۸م با دختر امپراطور طرابوزان، کالو یوانس چهارم،<sup>۱</sup> ماریا کاترینا (دسپینا تتودور)<sup>۲</sup> ازدواج کرد. اوزون حسن روابط بیش از یک صد ساله آق قویونلوها با امپراطوری طرابوزان را مستحکم کرد. این ازدواج یک هدف سیاسی را تعقیب می کرد و طبق آرزوی امپراطوری طرابوزان، آنان را از هجوم عثمانی ها حفظ می کرد. اوزون حسن که بدین - سان نقش محافظ امپراطوری طرابوزان را کسب کرده بود، از یک سو، با حلقه اتحادی که پاپ درصدد تشکیل آن علیه عثمانی ها بود، تماس داشت و از سوی دیگر، به طور جدی برای حفاظت طرابوزان در برابر سلطان محمد فاتح دست به اقداماتی زد.<sup>۳</sup>

سفیر پاپ کالیکتوس سوم، لودویکو بولونیا (۱۴۵۵ - ۱۴۵۸م)<sup>۴</sup> با گذر از طرابوزان و گرجستان در سال ۱۴۵۹م به دیاربکر آمد و از اوزون حسن خواست که به اتحاد تشکیل شده علیه سلطان محمد فاتح «ترک بزرگ» بپیوندد. اوزون حسن نیز به این دعوت، جواب مثبت داد و سفیری به اروپا فرستاد. این سفیر که همراه لودویکو و سفرای گرجستان و طرابوزان حرکت کرده بود، به فردریک سوم، امپراطوری آلمان اعلام کرد که اوزون حسن یک نیروی پنجاه هزار نفری علیه عثمانی ها تدارک خواهد دید. وی در سال ۱۴۶۰م وارد روم شد و با پاپ جدید، پیوس دوم (۱۴۵۸ - ۱۴۶۴م) ملاقات کرد. وی گفت که اوزون حسن به شرط اقدام دولت های اروپایی در غرب، همزمان با اقدام آنان، در شرق علیه عثمانی ها خواهد جنگید.

اوزون حسن که بدین صورت، ورود خود را به اتحاد دولت های مسیحی پذیرفته بود، در سال ۱۴۵۹م بنا به درخواست داوود و امپراطور طرابوزان (۱۴۵۸ - ۱۴۶۱م)، مرادیگ را به استانبول فرستاد تا از این دولت بخواهد جزیه ای را که طرابوزان از سال ۱۴۵۳م پذیرفته بود هر ساله به خزانه دولت عثمانی پرداخت کند و مقدار آن را از سال ۱۴۵۸م از دو هزار دوکا به سه هزار دوکا افزایش یافته بود، عفو کند (مطالبه نکنند). علاوه بر این از دولت عثمانی خواست که هدایای طاق عمامه و سجاده و زین را که سلطان بایزید دوم در برابر عدم تعرض قرا یولوگ عثمان بیگ به خاک عثمانی وعده داده بود و بعد از مرگ تیمور داده نشده بود، به

1. kalo Ionnes

2. Maria Katherina (Despina Teodora)

3. Şerafettin Turan, "Fatih Mehmed-Uzun Hasan Mücadelesi ve Venedik", *Tarih Araştırmaları Dergisi*, C. III, S. 4 - 5, A.Ü.D.T.C.F., Ankara, 1965, s. 65.

calixtus III ve Lodovico da Bologna

4. Maria Katherina (Despina Teodora)



صورت یک‌جا تقدیم کند. حتی اوزون حسن پا را از این هم فراتر نهاده و خواستار تسلیم کاپادوکیه، یعنی قیصری و حوالی آن، که جهیزیه همسرش دسپینا تئودور بود، به دولت آق قویونلوها شد، اما جواب سلطان محمد فاتح در برابر این خواست فزون طلب این بود: «شما آسوده برگردید من سال بعد خودم می‌آیم و چیزهایی را که پادشاه شما خواسته یک‌جا آورده و قرضم را تأدیه می‌کنم».<sup>۱</sup>

ابوبکر طهرانی در کتاب *دیوار بکریه* ذکر کرده است که اوزون حسن بعد از شنیدن جواب منفی سفیرش که نزد سلطان محمد فاتح گسیل داشته بود، کویول حصار<sup>۲</sup> را که در حمایت عثمانی‌ها بود، تصرف کرد.<sup>۳</sup> کویول حصار - آن چنان که گمان می‌رود - در حقیقت، متعلق به عثمانی‌ها نبود، ولی اهمیت استراتژیکی داشته و مرکز یک امیرنشین کوچکی بود. این قلعه که بر سر راه استانبول به ارزروم واقع بود، در عین حال به مثابه کلیدی برای جاده‌ای بود که به آناتولی و طرابوزان وارد می‌شد. اوزون حسن با فتح کویول حصار نخستین نشانه از روش تجاوزگرانه‌اش را نمایان کرد. سلطان محمد فاتح در برابر این حادثه، سفیری نزد اوزون حسن فرستاد و خواستار صلح شد. البته اقداماتی که برای بازپس‌گیری این قلعه از اوزون حسن به عمل آمد، بی‌نتیجه ماند.<sup>۴</sup>

سلطان محمد فاتح در مقابل این تهاجم اوزون حسن، حمزه‌بیگ را به کویول حصار فرستاد، ولی حمزه‌بیگ نتوانست این قلعه را فتح کند، بنابر این، روستاها و قصبه‌های اطراف را چپاول و عقب‌نشینی کرد. در مقابل این اقدام حمزه‌بیگ، اوزون حسن که افرادش را به منظور کمک به قرامانی‌ها اعزام کرده بود، به‌ویژه در توکات (توقات) در مقیاس وسیعی به غارت و تخریب پرداخت.<sup>۵</sup>

سلطان محمد برای فتح طرابوزان حرکت کرد، ولی وی در برابر افزایش تجاوزات اوزون حسن و برای آنکه از عقب‌مورد حمله او قرار نگیرد و به منظور قرار دادن اوزون حسن در حالت منفعل، در سفر خود به جای طرابوزان، به سمت سیواس حرکت کرد. وی کویول حصار را که مدتی قبل توسط آق قویونلوها تصرف شده بود پس از سه روز درگیری فتح کرد. در

1 - Selahattin Tansel, *Fatih Sultan Mehmed'in Siyasi ve Askeri Faaliyeti*, M.E.B., İstanbul, 1999, s. 263 - 264; *Turan*, A.g.mk., s. 66 - 67.

2. Koyul hisar

3. Tihrani, *A.g.e.*, C. II, s. 384.

4. Tihrani, *A.g.e.*, C. II, s. 385 vd.; Baykal, A.g.mk., s. 263.

5. Hoca Sadettin Efendi, *Tacü'ü-Tevârih*, (Haz. İsmet Parmaksızoğlu), C. III, K. B. Yay., Ankara, 1992, s. 47 - 48.



این هنگام بین نیروهای خورشیدیگ، برادرزاده اوزون حسن و نیروهای تحت امر گدیک احمد پاشا درگیری رخ داد که نیروهای خورشیدیگ شکست خوردند.<sup>۱</sup>

سلطان محمد از کار فتح طرابوزان چشم‌پوشی کرد و برای نبرد با اوزون حسن به طرف ارزنجان آمد و در جایی به نام «یاسی چمن»<sup>۲</sup> اردو زد. در این زمان که سلطان محمد فاتح برای مقابله با اوزون حسن آماده می‌شد، یک هیئت نمایندگی از طرف اوزون حسن به اردوی سلطان محمد فاتح آمد. در این هیئت سارا خاتون، مادر اوزون حسن و حسن بیگ همیشه گزک\*\*\*<sup>۳</sup> نیز بودند. بنا به تقاضای سارا خاتون توافقی بین آنها حاصل شد. بعد از این توافق، سلطان محمد فاتح به سوی شمال رفت و در ۱۵ آگوست ۱۴۶۱ طرابوزان را به صلح فتح کرد. به دلیل اینکه اوزون حسن از طرف خانواده‌اش وارث شمرده می‌شد بخشی از خزاین امپراطوری طرابوزان برای اوزون حسن فرستاده شد.<sup>۴</sup>

سلطان محمد فاتح در سفر خود به طرابوزان به دلیل عدم اعتماد به اوزون حسن و به منظور جلوگیری از اقدامات وی سفیرهایی را که اوزون حسن فرستاده بود به عنوان گروهان نزد خود نگه داشت و گفت: «اوزون حسن بیگ بر رکاب خدمت دولت نیامد و از ثواب غزا و عواطف خسروانی بهره‌مند نشد، لکن والدهاش با معتمدانش در رکاب کامیاب ما باشند».<sup>۵</sup> و در نامه‌ای به اوزون حسن نوشت: «گرچه همراهی و رهبری غزوه‌هایی که بر ذمه خدمتتان لازم بود و نیز معاونت در جاهایی که بذل مظاهرهت می‌خواست از واجبات دین و دولت بود، ولی به ظاهر موانع عریض متعذر این معنا شده است». و در ادامه به وی یادآور شده بود که مادر و معتمدانش بعد از فتح طرابوزان نزد وی برواهند گشت.<sup>۶</sup>

نخستین درگیری سلطان محمد فاتح با اوزون حسن در سال ۱۴۶۱م هنگام سفر سلطان محمد فاتح به طرابوزان رخ داد. اوزون حسن همان گونه که نتوانست کویول حصار را نگه دارد، بدین‌سان نیز نتوانست مانع تصرف اماسرا و سینوپ توسط سلطان محمد فاتح شود و

1. Tansel, *A.g.e.*, s. 265.

2. Yassi-Çimen

3. Çemişgezek Beyi Hasan

4. Mustafa Çetin Varlık, "Ak Koyunlular", *Doğuştan Günümüze Büyük İslam Tarihi*, C. VIII, Çağ Yayınları, İstanbul, 1989, s. 421.

5. Tursun Bey, *Târih-i Ebu'l-Feth*, (Haz. Mertol Tulum), İstanbul, 1977, s. 109.

6. Tansel, *A.g.e.*, s. 266



جلوی پیشروی او تا یاسی چمن را بگیرد. اوزون حسن در مقابل این اقدامات سلطان محمد فاتح مجبور به فرستادن مادرش، ساراخاتون و حسن، حاکم چمیش گزک نزد وی برای صلح شد. اوزون حسن ناچار به ماندن مادرش (که به عنوان سفیر نزد سلطان محمد رفته بود) نزد سلطان محمد فاتح رضایت داد، از سوی دیگر، وی تماشاگر فتح طرابوزان (مملکت همسر و نیز متحدش) توسط عثمانی‌ها بود. نخستین برخورد از مجادله‌های سلطان محمد فاتح با اوزون حسن، با فتح طرابوزان توسط سلطان محمد فاتح در سال ۱۴۶۱م به سود وی پایان یافت.<sup>۱</sup>

با این حال، اوزون حسن در خصوص حاکمیت بر آناتولی از مجادله و ستیز با پادشاه عثمانی‌ها دست بر نمی‌داشت، اما وی ناچار بود که رویارویی و تسویه حساب قطعی با دولت عثمانی را به بعد موکول کند. دولت عثمانی به صورت مستمر به سمت آناتولی در حال گسترش بود و البته این سیاست باعث برخورد اجباری دو دولت می‌شد، چنان که مدتی بعد واقعه آل قرامان به وجود آمد. اوزون حسن که طرابوزان را به عثمانی‌ها باخته بود، این بار در برابر سرزمین قرامانیان که آن را قلمرو نفوذ خود تلقی می‌کرد، از دومین برخورد با دولت عثمانی ناچار شد. آل قرامان که در مجادله با عثمانی‌ها نتیجه‌ای از اتحاد با دیگر امیرنشین‌های آناتولی، دولت‌های بالکان، جمهوری ونیز، واتیکان و نیروهای مسیحی به دست نیاورده بودند، این بار در توطئه‌هایی که برای مقابله با عثمانی‌ها همراه با آق قویونلوها که در شرق آناتولی در حال توسعه بودند، تدارک دیده می‌شد، شرکت جستند.

ابراهیم‌بیگ قرامانی (۱۴۲۴ - ۱۴۶۳م) از بزرگ‌ترین دشمنان دولت عثمانی، داماد سلطان محمد چلبی (۱۴۱۲ - ۱۴۲۱م) بعد از ۳۹ سال حکومت درگذشت و تاج و تخت را به پسر بزرگش، اسحاق‌بیگ واگذار کرد. پیر احمدبیگ، پسر ابراهیم‌بیگ از دختر سلطان محمد چلبی همراه با دیگر برادران علیه حکومت اسحاق‌بیگ شورش کرد. اسحاق‌بیگ به دلیل عدم توانایی در رویارویی با برادران، به سیلیفکه عقب‌نشینی کرد و پیر احمدبیگ در قونیه و نواحی اطراف آن به حکمرانی قرامانی‌ها رسید. اسحاق‌بیگ که به اطراف ایچل عقب‌نشینی کرده بود، ابتدا از دولت ممالیک کمک طلبید و چون توفیق نیافت از راه سوریه نزد اوزون حسن آمد و با نیرویی که اوزون حسن در اختیار وی گذاشت، قلمرو قرامانی‌ها را دوباره تصرف کرد. پیر

1. Baykal, *A.g.mk.*, s. 264; Turan, *A.g.mk.*, s. 67.





احمدبیگ نیز نزد عثمانی‌ها رفت و به شرط واگذاری برخی نواحی، حمایت سلطان محمد دوم را جلب کرد.<sup>۱</sup>

درگیری‌های قرامانی‌ها برای تاج و تخت، دو همسایه بزرگ آنها، یعنی آق قویونلوها و عثمانی‌ها را به جنگ بر سر نفوذ برای سرزمین قرامانی‌ها سوق داد. به لحاظ موقعیت ژئوپلیتیک، سرزمین قرامانی‌ها برای حاکمیت بر آناتولی، اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت، از این رو بی‌تفاوتی نسبت به جریان‌های این قلمرو برای سلطان محمد فاتح و اوزون حسن غیرممکن بود. قرامانی‌ها از هم پیمانان قدیمی اوزون حسن بودند. اوزون حسن برای مقابله با دشمن قدرتمند خویش در شرق، یعنی قرا قویونلوها لازم بود که غرب (قرامانی‌ها) را تحت نفوذ خود درآورده و از امنیت پشت سر، مطمئن باشد.<sup>۲</sup> به دلیل تحولات حاصل از مرگ ابراهیم‌بیگ در قلمرو قرامانی‌ها، عثمانی‌ها و آق قویونلوها بر سر نفوذ بر قلمرو آنان به رویارویی با هم پرداختند.

دولت عثمانی به پیر احمدبیگ کمک کرد. پیر احمدبیگ به کمک کوسه حمزه‌بیگ، حاکم<sup>۳</sup> تالیا وارد قلمرو قرامانی‌ها شد. اسحاق‌بیگ در نبردهای ارمنک و داغ بازار<sup>۴</sup> شکست خورد و دوباره به سمت سیلیفکه عقب نشست. وی خانواده‌اش را همراه پسرش در آنجا گذاشت و خود برای کمک گرفتن از اوزون حسن به دیاربکر رفت. پیر احمدبیگ از مجادله با برادر تنی‌اش قاسم‌بیگ نیز ناچار شد. پیر احمدبیگ بعد از سرکوب برادرانش برای بازپس‌گیری مناطقی که خود به عثمانی‌ها واگذار کرده بود، از اوزون حسن یاری جست و وارد جنگ با عثمانی‌ها شد. پیر احمد قصد داشت از ونیز، پاپ، ناپل، مجارها، شوالیه‌های کشور آلبانی و رودس که در برابر سلطان محمد فاتح به مجادله برخاسته بودند، کمک گیرد.<sup>۵</sup>

سنای جمهوری ونیز برای مقابله با سلطان محمد فاتح تصمیم گرفت که با آق قویونلوها و امیرنشین‌های آناتولی، اتحادیه‌ای تشکیل دهد. هیئت مدیره ونیز بعد از سال ۱۴۶۳م هیئت‌هایی به دربار آق قویونلوها فرستادند. همچنین جمهوری ونیز بین سال‌های ۱۴۶۳ - ۱۴۷۹م جنگ شانزده ساله‌ای را با عثمانی‌ها به راه انداخت، حال آنکه سال‌ها از امتیازات تجاری که از دولت عثمانی گرفته بود، استفاده می‌کرد.

1. İsmail Hakkı Uzunçarşılı, *Osmanlı Tarihi*, C. II, (5. Baskı), T.T.K. Yay., Ankara, 1988, s. 88.

2. Baykal, *A.g.mk.*, s. 264.

3. sancakbey (سنجق بیگی)

4. Ermenek ve Dağpazarı

5. Uzunçarşılı, *A.g.e.*, C. II, s. 89.



آق قویونلوها از یک سو، وارد اتحادیهایی علیه عثمانی شده و از سوی دیگر، به طور واقعی وارد نبردهایی با عثمانیها گردیدند. از نظر آق قویونلوها، سلطان محمد فاتح با کنترل درآوردن راههای ترانزیتی آسیا - اروپا و اخذ مالیاتهای سنگین نوعی مانع در برابر مصالح دولت آق قویونلو و اروپاییها بود. اروپاییها نیز به دلیل منافع خود درصدد ایجاد اختلاف بین دو دولت ترک بودند. جمهوری ونیز در تماس با آق قویونلوها و قرامانیها با هیچ دشواری روبهرو نبود، چون هر دو دولت درصدد حاکمیت بر آناتولی مرکزی بوده و تنها رقیب در برابر آنها عثمانیها بود.

اگر از لشکرکشیهای اوزون حسن به طرف گرجیها صرف نظر شود، وی در مجموع با مسیحیها روابط خوبی داشت. اوزون حسن با طرابوزان خویشاوندی داشت و علاوه بر جمهوری ونیز که جای خود داشت، با سایر دولت‌های اروپایی نیز متحد شده بود. شهر طرابوزان برای آق قویونلوها اهمیت حیاتی داشت. اوزون حسن می‌خواست از طریق این بندر با اروپا و دنیا در ارتباط باشد و روابط تجاری را با ونیز و دیگر دولت‌های اروپایی از طریق این بندر انجام دهد، اما طرابوزان در دست عثمانیها بود و بندر طرابوزان به لحاظ استراتژیک و تجارت برای عثمانیها نیز نهایت درجه اهمیت را داشت، حتی کمینوس دیوید<sup>۱</sup> (۱۴۵۸ - ۱۴۶۱م)، آخرین امپراطوری طرابوزان برای به وجود آوردن اتحایه‌ای علیه عثمانیها تلاش گسترده‌ای کرد و خود را وارث مشروع امپراطوری بیزانس و حامی رومی‌ها معرفی می‌کرد.<sup>۲</sup> سلطان محمد فاتح که از همه این امور آگاه بود با اقدامی حساب شده طی محاصره‌ای ناگهانی، امپراطوری طرابوزان را از میان برداشت.

جمهوری ونیز اتحاد قبلی خویش را که با حکومت آق قویونلوها ایجاد کرده بود با اسحاق بیگ قرامانی نیز تجدید کرد. اوزون حسن که بعد از درگذشت ابراهیم بیگ تا توروس<sup>۳</sup> پیشروی کرده بود در سال ۱۴۶۴م سفیری به نام کاتب محمد را از مسیر حلب - رودس به ونیز فرستاد. سفیر اوزون حسن به ونیزیها گفت که اوزون حسن در بهار آینده با نیرویی متشکل از شصت هزار سواره نظام به مقابله با عثمانیها خواهد شتافت و تا تنگه گالیپولی پیشروی خواهد کرد و نیروی دریایی ونیز نیز می‌تواند با استفاده از شرایط تا استانبول

1. Komnenos David

2. Seyfettin Erşahin, *Akkoyunlular: Siyasal, Kültürel, Ekonomik ve Sosyal Tarih*, Ankara, 2002, s. 80 - 81

3. Halep-Rodos



پیشروی کند، و اشاره کرد که اوزون حسن هیچ پیمان صلحی را به تنهایی و بدون مشارکت جمهوری ونیز با عثمانی‌ها امضا نخواهد کرد و از ونیز هم خواست که در این مورد متقابلاً به اوزون حسن تأمین و اطمینان دهد.<sup>۱</sup>

اوزون حسن از اهمیت قلمرو قرامانی‌ها برای دولت عثمانی باخبر بود و در این باره هر اقدامی را در نظر گرفته بود. اوزون حسن با وارد شدن به منازعات آل قرامان بعد از مرگ ابراهیم بیگ قرامانی، تمایل خود را برای حاکمیت بر آناتولی نشان داد، ولی در مقابل مداخله مصمم سلطان محمد فاتح عقب‌نشینی کرد. اوزون حسن با مرگ اسحاق بیگ قرامانی در سال ۱۴۶۵م که پیش از این به وی پناهنده شده بود، همچون مسئله طرابوزان، این بار نیز پی برد که قدرت تسویه حساب قطعی را با عثمانی‌ها ندارد.

سلطان محمد فاتح با قدرت‌گیری دوباره پیر احمد و برادرش قاسم بیگ در قلمرو قرامانی‌ها و اقدامات آنان برای برقراری تماس با ونیز، واتیکان و سایر دولت‌های اروپایی و نیز اوزون حسن، به تصرف تمام قلمرو قرامانی‌ها اقدام کرد. بعد از غلبه شدید دوم محمد پاشا بر ترکان قرامانی، شاهزاده مصطفی، حاکم مانيسا در سال ۱۴۶۶م به حکمرانی قرامان منصوب شد. با از بین رفتن آل قرامان در سال ۱۴۶۸م مقاومت‌های آنها در توروس تا مدت زمان طولانی ادامه یافت.<sup>۲</sup> این وضعیت به مجادله عثمانی‌ها با دولت مملوکان در چوکور اووا<sup>۳</sup> منجر شد.<sup>۴</sup>

مردم قرامان که بیش از دویست سال تحت فرمانروایی خاندان قرامانی‌ها بودند، راضی به از بین رفتن آنها نبودند، از این رو به صورت مداوم شورش می‌کردند. سلطان محمد فاتح برای دستگیری همه اعضای خاندان قرامانی و از بین بردن آنها، روم محمد پاشا را اعزام کرد. این صدر اعظم بسیار ظالم با بی‌انصافی برخورد کرد و افراد بسیاری را کشت و همه زیارتگاه‌ها و مدارس را غارت کرد و با مالیات‌های سنگین مردم را خرد کرد و برعکس، وظیفه‌ای که بر عهده‌اش گذاشته شده بود، عمل کرد و مردم را بر ضد دولت عثمانی برانگیخت. روم محمد پاشا از ترکمن‌های وارساق<sup>۵</sup> شکست خورد و بعد از بازگشت، عزل و

1. Turan, *A.g.mk.*, s. 75 - 76.

2. Feridun Emeçen, "Kuruluşta Küçük Kaynarca'ya", *Osmanlı Devleti Tarihi*, C. I, Feza Yay., İstanbul, 1999, s. 25 - 26.

3. Çukur ova

4. Şehabettin Tekindağ, "Fatih Devrinde Osmanlı-Memlûklü Münasebetleri", I. Ü. *Tarih Dergisi*, Mart 1976, S. 30.

5. varsak



اعدام شد و در سال ۱۴۷۰م اسحاق پاشا به جای او منصوب شد.<sup>۱</sup> پیر احمد قرامانی با اینکه درصدد ادامه نبرد بود، ولی کاری از پیش نبرد و ابتدا به ایچل<sup>۲</sup> رفت و از آنجا به اوزون حسن پناهنده شد. اوزون حسن در شرق مشغول غلبه بر خاندان‌های ترک رقیب خویش بود. اوزون حسن در سال ۱۴۶۵م خرپوت را از ارسلان بیگ ذوالقدر اوغلو گرفت و تا البستان (پایتختش) پیشروی و او را مجبور به صلح کرد. وی در سال ۱۴۶۷م بزرگ‌ترین دشمن خود جهانشاه قراقویونلو را شکست داد و در سال ۱۴۶۸م حسن علی بیگ، پسر جهانشاه و نیز ابوسعید تیموری را از میان برداشت و سرزمین آنان را تصرف کرد. همچنین اوزون حسن کرمان (۱۴۶۹م)، بغداد (۱۴۷۰م) - اخلاط، نواحی جزیره، موش و بیتلیس را نیز فتح کرد.<sup>۳</sup> در واقع در بین سال‌های ۱۴۶۵ - ۱۴۷۰م اوزون حسن و سلطان محمد فاتح هیچ جنگ یا رقابتی رخ نداد.<sup>۴</sup>

### به سوی نبرد اوتلوق بئلی

اوزون حسن با تلاش‌هایی که تا سال ۱۴۶۹م انجام داد، کارهایش را در شرق به انجام رساند و صاحب سرزمین‌های بزرگی از خراسان تا مرزهای قرامانیان شد. تنها رقیب اوزون حسن، سلطان محمد فاتح بود که زمان تسویه حساب قطعی با وی نیز نزدیک می‌شد. اوزون حسن به لحاظ قدرت مادی در مقایسه با سلطان محمد فاتح هیچ چیز کمی نداشت. عده زیادی از حکامی که از مقابل عثمانی‌ها گریخته بودند به وی پناهنده شده، خواستار کمک و حمایت او بودند. اوزون حسن حال خود را از تیمور قدرتمندتر و از هر لحاظ برتر می‌دید. از آنجا که سرزمین قرامانی‌ها اقتدار و نفوذ عثمانی‌ها را نپذیرفتند، بنابر این اعیان و برگزیدگان آنان کشته شدند. با این حال، سلطان محمد فاتح این اقدامات را کافی ندانست و متوجه شد که باید قدرت قرامانی‌ها را کاهش داد، از این رو دستور داد که قسمتی از مردم سرزمین قرامان به استانبول مهاجرت کنند. در این مهاجرت، عده زیادی از علما، هنرمندان و تجار به استانبول منتقل شدند،<sup>۵</sup> حتی محله آق سرای استانبول بعد از اقامت اهالی آق سرای سرزمین قرامان در آنجا به وجود آمد.

1. Uzunçarşılı, *A.g.e.*, C. II, s. 90 - 91.

2. İçel

3. Faruk Sümer, "Akkoyunlular", *İslam Ansiklopedisi*, C. II, T.D.V.Yay., İstanbul, 1989, s. 272.

4. Mükrimin Halil Yinanç, "Akkoyunlular", *İslam Ansiklopedisi*, C. I, M.E.B., İstanbul, s. 260.

5. Tansel, *A.g.e.*, s. 288 - 289.



پیر احمد بیگ قرامانی قبل از پناه بردن به اوزون حسن از کمک فرماندهان مصر بهره‌مند شد و به همین دلیل، سلطان محمد فاتح نامه‌ای به سلطان مصر نوشت.<sup>۱</sup> سلطان محمد در نامه به او یادآور شد: «... اسحاق پاشا از امرایان کمک خواسته، اما توفیقی حاصل نشده است. صبر و تحمل ما از فتنه و فسادهایی که این قرامانی به وجود می‌آورد به سر رسیده است. بنابر این به امرایان دستور دهید تا وی را دستگیر کرده و به ما تحویل دهند، زیرا دشمنی و دوستی یک طرف، دشمنی و دوستی طرف مقابل را ایجاد می‌کند. ما بر این طریقیم، از شما نیز این چنین انتظار داریم».<sup>۲</sup> احتمالاً سلطان مصر که نمی‌خواست دوستی دو طرف از بین برود به امرایش دستور داده باشد که از حمایت پیر احمد بیگ قرامانی دست بردارند و این چنین بعدها پیر احمد بیگ قرامانی به اوزون حسن پناهنده شد. قاسم بیگ قرامانی نیز به کوه بلقار<sup>۳</sup> عقب نشست و بعد از درگیری‌های بسیار با نیروهای عثمانی که همراه اسحاق پاشا آمده بودند، مجبور شد به اوزون حسن پناهنده شود.<sup>۴</sup>

سلطان عثمانی، گدیک احمد پاشا را به ایالت قرامان فرستاد. مادر قرامانی‌ها و خاله سلطان محمد فاتح برای درخواست عفو فرزندان از سلطان محمد فاتح، راهی استانبول شد، اما در راه مرد. مادر اوزون حسن برای عفو قرامانی‌ها به سلطان محمد فاتح متوسل شد و در نامه‌ای در مورد پناهندگی قرامانی‌ها به اوزون حسن، یادآور شد که اوزون حسن آنها را به دلیل پناهنده بودنشان پذیرفته و اینکه رحمت و مهربانی با خویشاوندان نزدیک، فرمان ایزدی است. بازداشتن سلطان محمد فاتح از راهی که در پیش گرفته بود، به هیچ طریقی ممکن نشد. اوزون حسن که از این اقدامات نتیجه‌ای نگرفت و حال، خود را به اندازه کافی قدرتمند می‌دید، به رویارویی با سلطان محمد فاتح پرداخت و با کمک کردن به قرامانی‌ها درهای دشمنی با او را گشود.

نیروی سی هزار نفره به فرماندهی پیر احمد بیگ قرامانی، قاسم بیگ قرامانی، قیزیل احمد بیگ آل اسفندیاری و زینال بیگ آق قویونلو در سال ۱۴۷۰م از ارزنجان به سوی توقات حرکت کرد. اوزون حسن در این زمان به سفر گرجستان رفته بود. اوزون حسن در سال ۱۴۷۲م به نیروهای

1. Tansel, *A.g.e.*, s. 290;

سند شماره ۸۳۶۳ موزه توپ قاپی سرای، قسمت آخر نامه، ناقص و فاقد تاریخ است.

2. Yinanç, "Akkoyunlular", I.A., C. I, s. 260; Tansel, *A.g.e.*, s. 291- 292

3. Bulgar

4. Baykal, *A.g.mk.*, s. 272.



تحت امر بیگ‌های قبلی، نیروی سی هزار نفره دیگری تحت امر عمر بیگ بکتاش اوغلو افزود. این نیروها که همراه با پیر احمد و قاسم بیگ قرامانی حرکت کرده بودند، توقات را به صورت وحشتناک تخریب کردند. همچنین نیروی بیست هزار نفری از این نیروها تحت امر برادرزاده اوزون حسن، یوسفجا میرزا<sup>۱</sup> وارد قلمرو قرامانی‌ها شدند. گدیک احمد پاشا در قبال این نیروها مقاومت نکرده و به قونیه عقب‌نشینی کرد و در آنجا تحت امر شاهزاده مصطفی قرار گرفت. شاهزاده مصطفی نیز به قرا حصار افیون<sup>۲</sup> عقب‌نشینی و وضعیت را به استانبول گزارش کرد.

بنا به گزارش منابع عثمانی، عمر بیگ بکتاش اوغلو بعد از عبور از مرز با یک حيله به طور ناگهانی بر شهر توقات غلبه کرده و شهر را آن چنان ویران کرد که سنگ روی سنگ نماند. طبق یک فتح‌نامه که در آرشیو موزه توپ قاپی سرای<sup>۳</sup> موجود است، تخریب توقات در آگوست ۱۴۷۲ رخ داده است. این تاریخ که با تاریخ منابع خارجی مورد استفاده ایورگا و بابینگر<sup>۴</sup> نیز همخوانی دارد، به نظر می‌رسد که به صورت آگاهانه از سوی اوزون حسن تعیین شده است، چون مدت زیادی (از فصل نبرد) گذشته بود و زمان برای آمدن سلطان محمد فاتح با اردوی بزرگی از استانبول دیر می‌شد. از سوی دیگر، در فاصله زمانی تا سال بعد، سلاح‌های وعده داده شده از ونیز می‌رسید و احتمال پیروزی زیاد بود.

ظلم‌هایی که در غارت توقات روی داد، یادآور ستم‌های تیمور هنگام فتح سیواس بود. اوزون حسن با این اقدام آغازگر لشکرکشی (سفر) بزرگی در برابر عثمانی‌ها بود. در آرشیو موزه توپ قاپی سند دیگری است که تاریخ ۵ ایلول ۱۴۷۲م را دارد و بلافاصله بعد از غارت توقات توسط پیر احمد بیگ قرامانی از طرف اوزون حسن به وی نوشته شده است. اوزون حسن در این نامه از مطلوب بودن کارها، پیشروی منزل به منزل و همچنین از این امر که زمستان را در اراضی عثمانی به سر خواهد برد، سخن گفته است.<sup>۵</sup>

بعد از رسیدن خبر تخریب توقات و وارد شدن یوسفجا میرزا به سرزمین قرامان، سلطان محمد فاتح بلافاصله به حرکت به سوی اوزون حسن مصمم شد، ولی به‌زودی از این فکر

1. Yusufca Mirzâ  
2. Afyon Kara hisar'a  
3. Topkapı Sarayı  
4. Iorga ile Babinger  
5. Baykal, *A.g.mk.*, s. 272.



منصرف شد و داوود پاشا، بیگلر بیگی آناتولی را برای جنگ با یوسفجا میرزا تحت فرمان شاهزاده مصطفی به آناتولی فرستاد. شاهزاده مصطفی که تا کوتاهیه عقب نشسته بود با نیروی شصت هزار نفری که سربازان داوود پاشا نیز بدان پیوسته بودند، به مقابله با نیروی پنجاه هزار نفری یوسفجا میرزا که تا نواحی داخلی آناتولی پیشروی کرده بود، شتافت. در جنگ خونینی که در اطراف بیگ شهر در نزدیکی چشمه افلاطون رخ داد، نیروهای آق قویونلو شکست سنگینی خورده و ده‌ها هزار سرباز کشته و یوسفجا میرزا اسیر شد و همراه با دیگر اسرا به استانبول فرستاده شد. در این میان، پیر احمد بیگ (قرامانی) و قیزیل احمد بیگ (اسفندیاری) دوباره به اوزون حسن پناهنده شدند و گدیک احمد پاشا به تعقیب قاسم بیگ (قرامانی) که به اطراف ایچل - سیلیفکه عقب‌نشینی کرده بود، مأمور شد.<sup>۱</sup>

اوزون حسن بار دیگر به دلیل حمایت و کمک از قرامانی‌ها از نیروهای عثمانی ضربه سنگینی خورد. با وجود این، اوزون حسن اندیشه حاکمیت بر آناتولی را از سر بیرون نمی‌کرد و خود را برای مقابله با پادشاه عثمانی آماده می‌کرد. برای این منظور به روابط خود با دولت‌های مسیحی غربی ادامه داد. حمایت اوزون حسن از قرامانی‌ها بی‌تردید، آق قویونلوها را در مقابل عثمانی‌ها قرار داد.

از مقاصد اوزون حسن در کمک و حمایت از قرامانی‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: از بین بردن حاکمیت عثمانی در آناتولی مرکزی و جنوبی، به دست آوردن مسیر تجاری ملامطیه - حلب، به دست آوردن راه ورود به دریای اژه<sup>۲</sup> و همچنین رسیدن به آرزوی خویش؛ اتحاد با هم‌پیمانان اروپایی.<sup>۳</sup> می‌توان گفت اوزون حسن با این افکار که در سر می‌پروراند، از مدت‌ها قبل با استفاده از رقابت‌های مملوک - عثمانی به منطقه (آناتولی) توجه زیادی داشته است، همچنان که در سال ۱۴۶۵م خریوت را به تصرف درآورد و پس از آن، ملطیه و البستان را نیز محاصره کرد.<sup>۴</sup>

1. İsmail Hakkı Uzunçarşılı, *Anadolu Beylikleri*, T.T.K. Yay., Ankara, 1988, s. 33; *Osmanlı Tarihi*, C. II, s. 93 - 94;

Tansel, *A.g.e.*, s. 294 - 295

2. Akdeniz

3. Göknur Gögebakan, "Doğu Anadolu'nun Osmanlı Hakimiyetine Girişi", *Türkler*, C. IX, Ankara, 2002, s. 462.

4. Walther Hinz, *Uzun Hasan ve Şeyh Cüneyd, (XVI. Yüzyıl'da İran'ın Milli Bir Devlet Haline Yükselişi)*, (Çev. Tevfik Bıykoğlu), T.T.K. Yay., Ankara, 1992, s. 40 - 41; John E. Woods, *Akkoyunlular*, (Çev. Sibel Özbudun), Milliyet Yay., İstanbul, 1993, s. 172.



اوزون حسن در سال ۱۴۷۲م از حاکم ذوالقدر، شاه بوداق ذوالقدر خواست که تابع وی باشد و به اطاعت از سلطان مصر پایان دهد. اوزون حسن با عبور از فرات در اواخر سال ۱۴۷۲م ملاطیه، قحطا، گرگر و عین تب<sup>۱</sup> را تصرف کرد و بر مرزبان مملوک، غلبه یافت و تا حوالی حلب پیش رفت. تصرف قسمت اعظمی از سرزمین‌های آل ذوالقدر توسط اوزون حسن به وی امکان داد تا از معابر شرقی توروس مراقبت کند. اما آق قویونلوها که منتظر کمک از ونیز بودند توسط یاشبک،<sup>۲</sup> فرمانده سپاه مملوکان شکست خورده و تا رها تحت تعقیب قرار گرفتند.<sup>۳</sup>

اوزون حسن که از حوالی فرات تا ماوراءالنهر را تحت حاکمیت خود درآورده بود، خویش را بزرگ‌ترین فرد خاندان ترک می‌پنداشت. حکام و دانشمندان بسیاری، همچون پیر احمد و قاسم‌بیگ قرامانی، قیزیل احمدبیگ آل اسفندیار، آل گرمیان، شاه محمد ذوالقدر، رستم و سلیمان‌بیگ، آل اینال، امرای بوزجا، آل پازارلی بیگ، آل توزانلی، محمد چلبی دفتردار<sup>۴</sup> و سایر امرای به وی پناهنده شده بودند. این اشخاص به امید اینکه اوزون حسن نیز همانند تیمور بعد از شکست دادن پادشاه عثمانی آنها را به تختشان بازگرداند، اوزون حسن را به مقابله و نبرد با سلطان محمد فاتح ترغیب می‌کردند. هم‌زمان در غرب نیز دولت‌های مسیحی که در وضعیت بدی قرار گرفته بودند، به قدرت اوزون حسن در مقابل پادشاه عثمانی امیدوار بوده و تمام درخواست کمک او را قبول می‌کردند و می‌کوشیدند که وی را به تحرک در برابر عثمانی وا دارند.

اوزون حسن علاوه بر اینها دانشمندان و امرای مشهور زمانه خود را نیز نزد خویش گرد آورده بود؛ شخصیت‌هایی همچون تیرک سنان اوغلو عالم‌بیگ، قاضی محمود شریحی، محمدبکر میرزا و مظفر میرزا از خاندان تیموری و یوسف‌بیگ پسر باباحاجی، زینال میرزا، سواربیگ حاکم کماه<sup>۵</sup> از اشراف و بزرگان جغتایی نزد وی بودند. حاکم آق قویونلو در مقابله با عثمانی‌ها همه عناصری را که می‌توانست از وجود آنها بهره‌مند شود، نزد خود جمع می‌کرد.<sup>۶</sup>

1. Malatya, Kahta, Gerger, Ayıntab

2. Yaşbek

3. Woods, *A.g.e.*, s. 195; Göğebakan, *A.g.mk.*, s. 462.

4. Karamanoğlu Pir Ahmed ve Kasım beyler, İsfendiyaroğlu Kızıl Ahmed Bey, Germiyanoğlu, Dulkadiroğlu Şah Mehmed, Rüstem ve Süleyman beyler, İnalöglü, Bozca emirleri, Pazarlı Beyoğlu, Tozanlı Oğulları, Defterdâr Mehmed Çelebi.

5. Tiyrek Sinanoğlu Alem Bey, Kadı Mahmud Şüreyhî, Timuroğulları'ndan Muhammedi Bakır Mirzâ, Muzaffer Mirzâ, Çağatay ileri gelenlerinden Baba Hacı Beyoğlu Yusuf Bey, Zeynel Mirzâ, Kemah Beyi Suvar Bey.

6. Baykal, *A.g.mk.*, s. 270.





از سوی دیگر، تصرف قلعه آغری بوز توسط سلطان محمد فاتح که مرکز مهمی بود، تأثیر شوکه آمیز بر پاپ پائولوس دوم و جمهوری ونیز بر جای نهاد. دمونیکو مالی پیرو، نویسنده معاصر واقعه می‌نویسد: «اعضای سنا از جواب دادن به سؤال‌های مردم (ترسیده، از نزدیک شدن خطر به دروازه‌های آنابولیس) سر به زیر شده و با پریشانی به سوی خانه‌هایشان راهی شدند. با سقوط آغری بوز، شأن و اعتبار ونیز از بین رفت و غرور آن تحقیر شد».<sup>۱</sup>

سلطان محمد فاتح با تعقیب دشمنان عثمانی در شرق و غرب و با گسترش استراتژی‌های جدید در برابر آنها، ثابت کرد که بزرگ‌ترین حکمران زمانه خود است، [چرا که] وی به طور هم‌زمان با آق قویونلوها، جمهوری ونیز، قرامانی‌ها و متحدین آنها به نبرد می‌پرداخت.

جمهوری ونیز چاره‌ای جز اتحاد با اوزون حسن و تحریک او علیه عثمانی‌ها نداشت. اوزون حسن در سال ۱۴۶۴م موقعی که لازارو کوئیرینی، سفیر ونیز در دربار آق قویونلو مصمم شد به ونیز برگردد، مناسب دید که مراد را که اصلاً ارمنی بود به عنوان سفیر به ونیز بفرستد. مراد، حامل نامه‌ای از اوزون حسن خطاب به دوک کریستوفر ومورو و پاپ پائولوس دوم در سال ۱۴۷۱م همراه با کوئیرینی به ونیز رسید. اوزون حسن در نامه خود (به فارسی) که در دوم آگوست ۱۴۷۰ در سلطانیه نوشته، چنین آورده است: «(ما) دشمنی جز محمدبیگ، فرزند ترکان عثمانی و مانعی جز او بر سر راهمان نداریم. او نیز وجود شکست ناپذیری نیست که نتوان از سلطنت برانداخت. ما یک اتحاد جدی به وجود می‌آوریم. نیروهای دریایی شما از دریا، و سپاه قدرتمند ما نیز از خشکی حرکت خواهند کرد و عثمانی از همه قلمروهایش در اروپا و آسیا محروم خواهد شد».<sup>۲</sup>

اوزون حسن که زمان را برای مقابله با عثمانی‌ها مناسب می‌دانست در سال ۱۴۶۴م با تکیه بر اتحاد، ونیز را به یک همکاری جدی دعوت کرد. همچنین اوزون حسن در نامه‌هایش به جاکوئیس دوم فرمانروای قبرس، جیووانی ارسینی رهبر شوالیه‌های رودس (۱۴۶۷ - ۱۴۷۹) و علائی بیگ حاکم علائیه، نوشته از تلاش خود برای خارج کردن عثمانی‌ها از خاک قرامانی‌ها به درخواست قرامانی‌ها سخن گفته است.<sup>۳</sup>

1. Turan, *A.g.mk.*, s. 88.

2. Turan, *A.g.mk.*, s. 90 - 91.

۳. توران در پانویس صفحات ۹۰ - ۹۱ بر این اعتقاد است با توجه به وجود نامه‌های عربی اوزون حسن به حاکم قبرس و رئیس شوالیه‌های رودس، و نامه‌های فارسی به علائی بیگ، حاکم علائیه به شماره ۳۱۲۷، ۸۳۴۴ و ۹۶۶۲ در موزه توپ قاپی، این نامه‌ها به دست سلطان محمد فاتح افتاده است.



متعاقب این امر به کاترینو زنو در ۱۸ می ۱۴۷۱ که از طرف سنای ونیز به عنوان سفیر نزد آق قویونلوها تعیین شده بود، دو دستورالعمل (دستور) صادر شد. کاترینو زنو به منظور آگاه کردن اوزون حسن از آمادگی ونیز برای کمک به وی، با نیروی دریایی همراه مراد راهی ایران شد، اما وی مجبور شد چند ماه در رودس منتظر بماند، زیرا سلطان محمد فاتح از همکاری جدی اوزون حسن با جمهوری ونیز باخبر شده بود،<sup>۱</sup> از این رو سلطان محمد فاتح به منظور گنج کردن جمهوری ونیز ملاقات‌های صلح را در استانبول طولانی کرد.

هنگامی که کاترینو زنو وارد تبریز شد، پی برد که اوزون حسن در صدد حرکت به سوی قلمرو عثمانی برای شکست دادن سلطان محمد است. وی برای مطلع کردن ونیز از این وضعیت، اسحاق را که یک یهودی اسپانیایی الاصل بود، به ونیز فرستاد. تنها مسئله‌ای که اوزون حسن را به خود مشغول می‌داشت، محرومیت نیروهای سواره نظام او از سلاح‌های آتشین، به‌ویژه توپ بود که عثمانی‌ها از آن بهره‌مند بودند. اوزون حسن می‌دانست که می‌تواند سلاح‌های آتشین را از ونیز تأمین کند. اوزون حسن بدین منظور حاجی محمد را پس از اسحاق یهودی در سیم می ۱۴۷۲ فرستاد تا ابتدا ادمیرال پیترو موجینگو<sup>۲</sup> را در قبرس ملاقات کند و از آنجا به ونیز برود.

اوزون حسن حدس می‌زد به‌زودی توپ و دیگر سلاح‌هایی را که از ونیز خواسته است می‌رسد. وی به منظور اینکه از پشت سر مورد حمله (گرچی‌ها) قرار نگیرد به فرمانروای گرچی که علیه او لشکرکشی کرده بود، نامه نوشت و درخواست پایان درگیری‌ها کرد. اوزون حسن می‌خواست استیلا بر قلمرو عثمانی را از طرابوزان که به قلمرو خویش نزدیک و از استانبول دور بود، شروع کند. این امر باید تحت تأثیر همسرش تئودور<sup>۳</sup> که از خاندان کمون-ها بود و کاترینو زنو سفیر ونیز (که از همین خاندان بود) بوده باشد.<sup>۴</sup> اوزون حسن که از این پشتیبانی‌ها جسور شده بود، برای نبرد با سلطان محمد فاتح خیلی مصمم بود.

آق قویونلوها تا به قدرت رسیدن اوزون حسن چندان مهم به نظر نمی‌رسیدند، اما با روی کار آمدن او شرایط تغییر یافت، زیرا وی موفق شد جهان‌شاه قراقویونلو و ابوسعید میرانشاه، حاکم ماوراءالنهر را بکشد و سرزمین آنها را به قلمرو خویش بیفزاید. اوزون حسن با شکست

1. Turan, *A.g.mk.*, s. 93.  
2. Başamiral Pietro Mocenigo  
3. Teodora  
4. Turan, *A.g.mk.*, s. 95.



دادن سلطان حسین بایقرا و تصرف قسمتی از قلمرو او موفق شد دولت بزرگ و نیرومندی از فرات تا ماوراءالنهر تشکیل دهد. حاکم آق قویونلوها به قصد جهانگیری می‌خواست قلمرو عثمانی‌ها را تصرف کند. او می‌پنداشت که سلطان محمد فاتح را نیز می‌تواند شکست دهد. حتی طبق روایتی وی در روزی که سلطان ابوسعید را مغلوب کرد، اسبش را به میدان رانده و گفته بود سرداران این دیار آثار شجاعت‌م را دیدند. اگر فرصتی باشد جرأت و جلادم را به خداوندگار (پادشاه عثمانی) نیز نشان خواهم داد. البته این را هم می‌دانست که دولت عثمانی از دولت‌هایی که تا به حال مغلوب شده بودند، بسیار قدرتمندتر است. اوزون حسن از یک سو، خود را برای نبرد آماده می‌کرد و از سوی دیگر، برای تضعیف عثمانی‌ها از دولت‌هایی که با عثمانی‌ها اختلاف داشتند، حمایت می‌کرد و به آنها کمک‌های نظامی می‌نمود.

#### نبرد اوتلوق بئلی (۱۴۷۳م)

سلطان محمد فاتح با نوشتن نامه‌ای مطالب زیر را به اوزون حسن یادآوری کرد: «قبل از این به خواهش مادرت از «پنجه غضبم» رهایی یافتی. ما نیز شما را به نیت اصلاح شدن عفو فرموده بودیم. حال آنکه دعوی استقلال و سلطنت ترکمن بی‌دینی مثل تو در زمان سلطنت «معدلت نشان خسروان ما» حرام می‌باشد. همه قدرت و شوکت تو از مساعدت و مسامحت ماست. اما علی‌رغم همه اینها مست و مدهوش از باده غرور و غافل از توجه به حقوق پادشاهی ما، نیروهایت را به توقات و ایالت قرامان که زیر اداره عدالت گستر ما بودند، گسیل داشته و بر اهالی ظلم‌های متعدد روا داشته و رذالت‌هایی را مرتکب شده‌ای. بدین سبب برای قتل تو و تخریب مملکت تو مصمم شده‌ایم که بهار امسال به سوی تو عازم می‌شویم. عفو تو بدون تردید، محال است؛ آیا تو نابودی ولایت‌ها را پادشاهی می‌پنداری؟ ... و چون بدون پروا و ترس به خاک ما تجاوز کرده‌ای لذا باید شمشیرمان را بر خون تو آلوده کنیم، اگر مردی به میدان بیا، از سوراخی به سوراخ دیگر مگریز و تجهیزاتت را آماده کن و نگو که خبردار نشدیم، چونکه وجود خبیث تو در معرض نابودی است و در این باب هیچ عذر و بهانه‌ای پذیرفته نیست»<sup>۱</sup>. سلطان محمد فاتح که تا این هنگام جنگ‌هایی را که

1. Ahmed Feridun Bey, *Münşeatü's-Selâtin*, C. I, İstanbul, 1274 h., s. 278 - 279; Tansel, *A.g.e.*, s. 310 - 311.



می‌خواست انجام دهد، حتی از نزدیکانش نیز مخفی نگه می‌داشت، ولی این بار برعکس نه تنها زمان حرکتش را به اوزون حسن گوشزد کرد، بلکه دیگران را نیز آگاه ساخت. سلطان محمد با وزیران اعظم، مجلس مشورتی تشکیل داد و اعلام کرد در فصل بهار علیه پادشاه شرق، اوزون حسن که ظاهراً مسلمان است، ولی مخالف با شریعت عمل می‌کند و بر تبعه‌های عثمانی ظلم روا می‌دارد، حرکت خواهد کرد و به شاهزادگان مسیحی و همه بیگ‌های روملی و آناتولی برای آماده شدن برای نبرد، دستورات و سفیرانی فرستاد. سلطان محمد، حتی جاهایی را که آنها باید به اردو می‌پیوستند، مشخص کرده بود. طبق دستور سلطان محمد نیروهای مسیحی متشکل از یونانی‌ها، صرب‌ها، آرنات‌ها، آلبانی‌ها و افلاکی‌ها<sup>۱</sup> باید در آنکارا به اردو می‌پیوستند. دستورات در مدت زمان کمی به مکان‌هایشان رسید و در تمام سرزمین‌های عثمانی تدارکات نبرد آغاز شد. عثمانی‌ها که اساساً پاییز و زمستان ۱۴۷۲م را به تدارکات گذرانده بودند، ینی شهر بوسرا را محل تجمع اردو انتخاب کردند. نیروهای (عثمانی) که در روملی جمع شده بودند از گالیپولی عبور کرده و به آناتولی رسیدند. سلطان محمد فاتح نیز در رأس نیروهای استانبول از راه ازنیق به ینی شهر رسید. شاهزاده مصطفی، حاکم قرامان در بیگ بازار<sup>۲</sup> و شاهزاده بایزید حاکم آماسیه در قازآباد با نیروهایشان به سلطان محمد فاتح پیوستند. اردوی عثمانی به ۸۵ هزار نفر می‌رسید. شصت هزار نفر از آنها زره‌پوش و سلاح‌دار (مسلح) و ۲۵ هزار نفر ینی چری بودند.<sup>۳</sup> در روایت دیگری سلطان محمد فاتح با نیروی ۱۵۰ هزارنفری از اسکودار برای تسویه حساب قطعی با اوزون حسن عازم شد.<sup>۴</sup> البته این تعداد، اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد.

از سوی دیگر، اوزون حسن که به تنهایی فرماندهی نیروهایش را بر عهده داشت، نیرویی متشکل از صد هزار نفر را به فرماندهی پسرش اوغورلو محمد و عمریگ بکتاش اوغلو از

1. Rumlar, Sırlar, Arnavutlar ve Eflaklılar

2. Bey Pazar

3. Tansel, *A.g.e.*, s. 313 – 314.

بعضی منابع در باره تعداد نفرات لشکر عثمانی، ارقام متفاوتی ارائه می‌دهند. عاشق پاشا تعداد نفرات اردوی لشکر عثمانی را بیش از صد هزار نفر ذکر می‌کند.

4. Erşahin, *A.g.e.*, s. 101.



پیش فرستاده بود. نیروهای آق قویونلو در مقابل شبین قرا حصار نیروهای شاهزاده بایزید، حاکم آماسیه را مغلوب کرده و همچنین ضرباتی به نیروهایی که سلطان محمد فاتح به فرماندهی علی بیگ محال اوغلو برای کمک فرستاده بود، وارد کردند. اوزون حسن با شنیدن این اخبار مسرت‌بخش به تنهایی حرکت کرد تا با کمک ونیز و دیگر متفقانش حاکمیت عثمانی را در آناتولی برانداخته و مانند یک تیمور ثانی آناتولی را تقسیم کرده و دولت قرامان را احیا کند. اوزون حسن در نامه‌اش به قاسم بیگ قرامانی می‌نویسد: از (رود) فرات می‌گذریم و از راه آنکارا به مقابله نیروهای عثمانی می‌رویم و با تصرف آناتولی زمستان را در آیدین خواهیم گذراند و آن ایالت را به پیر احمد قرامانی واگذار خواهیم کرد.<sup>۱</sup>

اوزون حسن با گذر از خرپوت به حوالی ارزنجان رسید. ارزنجان محل تجمع نیروهای اوزون حسن بود. گرچه تعداد نیروهای اوزون حسن سی صد هزار نفر ذکر شده است، ولی این تعداد مبالغه‌آمیز به نظر می‌رسد. اندکی بعد سفیری از سلطان محمد فاتح به اردوگاه اوزون حسن آمد. سفیر، حامل نامه‌ای در باره حرکت نیروهای عثمانی از استانبول به طرف قلمرو آق قویونلوها و آمادگی برای نبرد با اوزون حسن بود. اوزون حسن به گمان اینکه توپ و سلاح‌های درخواست شده از ونیز خواهد رسید، سفیر را به حضور نپذیرفت. اوزون حسن به کارترینو زنو، سفیر ونیز گفت که با ونیز متفق بوده و بدون حضور ونیز هیچ پیمان صلحی با عثمانی امضا نخواهد کرد و در جواب سفیر عثمانی گفت: «ما نیز با سربازان خون‌ریزمان متوجه آن دیاریم. شما نیز به نزدیک بیایید تا با هم مقابله کنیم» و شما این عرایض ما را به سلطان محمد نقل کنید. وی حتی جاسوسان عثمانی را که در اردوگاه آق قویونلو دستگیر شده بودند، گردن زد و سرشان را نزد سلطان محمد فرستاد و از او خواست «هرچه سریعتر به مبارزه بیاید». <sup>۲</sup> ولی با این حال، اوزون حسن از زود رسیدن اردوی عثمانی ناراحت بود، زیرا توپ و اسلحه و سایر مهماتی که از ونیز خواسته بود هنوز به دستش نرسیده بود.

طبق توافق اوزون حسن با ونیز به وی گفته بودند: کشتی‌های ونیزی سلاح‌های آتشین را همراه با نیروی کوچکی که این سلاح‌ها را به کار می‌برند، به سواحل قرامان آورده و اوزون حسن نیز باید با اعزام نیرویی بدین سمت با آنان تماس برقرار کند. اوزون حسن آناتولی را

1. Turan, *A.g.mk.*, s. 108 - 109.  
2. Turan, *A.g.mk.*, s. 116 - 117.



تصرف کند و عدم تأسیس استحکامات در سواحل و همچنین تردد کشتی‌های ونیزی در دریای سیاه را به پادشاه عثمانی بپذیراند و مورا، میدیلی، آغری بوز و ارگوس به ونیز برگردانده شود و ونیزی‌ها با عبور از تنگه‌ها (بسفر و داردانل) استانبول را تصرف خواهند کرد.<sup>۱</sup>

از سوی دیگر، نیروی دریایی مسیحی متشکل از ونیز، ناپل، رودس، واتیکان و قبرس بعد از بهار ۱۴۷۲م به سواحل دریای اژه حمله نموده و ایجاد وحشت می‌کردند. در آگوست ۱۴۷۲ آنتالیا و ازمیر غارت و آتش زده شد. این نیروی دریایی در بهار ۱۴۷۳م با قاسم‌بیگ قرامانی که در سیلیفکه بود، همکاری کرد. با حرکت سلطان محمد فاتح در بهار با یک اردوی بزرگ به سوی ارزنجان و اعزام نیروهای روملی به منطقه سیواس در زمستان، فرستادن نیرو توسط اوزون حسن به سواحل ایچل و تماس با نیروهای مسیحی غیر ممکن شد و همه چیز به نتیجه نبرد در اطراف رود فرات وابسته شد.<sup>۲</sup>

سلطان محمد فاتح می‌خواست با یک نبرد رو در رو به نتیجه قطعی برسد،<sup>۳</sup> اما اوزون حسن می‌خواست با فرسایش نیروهای عثمانی که از پایگاهشان (استانبول) خیلی دور بودند و همچنین در تنگنا قراردادن آنها از لحاظ غذا آنها را مغلوب کند. حداکثر لشکر سلطان محمد فاتح بین هفتاد تا صد هزار نفر بوده است. اوزون حسن که نیروهای عثمانی را در دشتی بین ترجان و ارزنجان دیده بود، با حیرت گفت: «عجب دریایی است». عثمانی‌ها با پخش کردن عرابه‌ها و توپ‌هایشان در صحرا فوراً حالت جنگی به خود گرفتند.<sup>۴</sup> هرچند که کاترینو زنو سفیر ونیز نیروهای آق قویونلو را سی صد هزار ذکر می‌کند، ولی باید اشتباه باشد، چون بیشتر منابع، کمی نیروهای اوزون حسن را در مقایسه با تعداد نیروهای عثمانی ذکر می‌کنند.

نیروهای عثمانی در ولایت ترجان در سواحل شمالی فرات بودند. در سمت دیگر فرات، نیروهای آق قویونلو حضور داشتند. در اولین نبرد بین دو طرف، نیروهای اوزون حسن به فرماندهی پسرش اوغورلو محمد به یک عقب‌نشینی ساختگی دست زدند. در مقابل این حرکت، نیروهای مقدم عثمانی به رهبری خاص مراد، بیگلر بیگی روملی از فرات گذشته و به تعقیب آنها پرداختند. نیروهای آق قویونلو این نیروها را به گذرگاه تنگی کشانده و آنها را نابود

1. Hinz, *A. g. e.*, s. 54 - 55.

2. Halil İnalçık, "Mehmed II.", *İslam Ansiklopedisi*, C. VII, M.E.B., İstanbul, 1988, s. 526.

3. Feridun Bey, *A. g. e.*, C. I, s. 278 - 279.

4. İnalçık, "Mehmed II.", *İ. A.*, C. VII, s. 526; Turan, *A. g. mk.*, s. 120; Tansel, *A. g. e.*, s. 316.



کردند. این درگیری در چهارم آگوست ۱۴۷۳ رخ داد و نبرد به ضرر نیروهای عثمانی به پایان رسید. در این نبرد، دوازده هزار نیروی عثمانی همراه با خاص مراد کشته شدند. در مقابل این شکست، نیروهای عثمانی به سرعت از حوالی فرات به بایبورت عقب نشستند و در باش کوی (باش کنت)<sup>۱</sup> نزدیک اوتلوق بئلی منزل گرفتند. سلطان محمد فاتح برای ترمیم روحیه سربازانش به مدت یک هفته نبرد نکرد. در این میان، تنها جیره هفت هشت روز بیشتر نمانده بود.<sup>۲</sup> اوغورلو محمد هر چند که اصرار بر ادامه نبرد داشت، ولی نتوانست نظرش را به اوزون حسن بقبولاند.

اوزون حسن در نامه‌ای که بعد از نبرد اوتلوق بئلی به دوک ونیز نوشته از مرگ ۵۶ هزار نفر، دستگیری ۱۵۰ فرمانده و ۳۵ بیگ عثمانی در اولین نبرد مقدمه دو لشکر سخن می‌گوید. به‌رغم یک پیروزی آشکار برای اوزون حسن، سلطان محمد فاتح خود را برای نبرد نهایی آماده می‌کرد و یکی از فرماندهانش را برای صلح به اردوگاه آق قویونلوها فرستاد. نیروهای آق قویونلو در یازدهم آگوست ۱۴۷۳ در حوالی ترجان در اوج آغیزلی یا در باش کنت به اردوی سلطان محمد فاتح رسیدند. اوزون حسن به اصرار پسرانش نیروهای سلطان محمد فاتح را که در دره‌ای بودند از هر طرف به محاصره درآورد. در جناح راست نیروهای عثمانی، شاهزاده بایزید و گدیک احمد پاشا همراه چهل حکمران<sup>۳</sup> و بیست هزار سرباز قاپی قولی<sup>۴</sup> و در جناح چپ شاهزاده مصطفی همراه ۲۴ حکمران و بیست هزار زره پوش سنگین اسلحه بود.<sup>۵</sup> سلطان محمد فاتح نیز در قلب سپاه بود.

اوزون حسن نیروهای پسرش اوغورلو محمد و پیر احمد قرامانی را به سوی اردوگاه عثمانی گسیل داشت و پسر دیگرش زینال‌بیگ را همراه با بایندریبگ با تعدادی سواره نظام برای محاصره نیروهای عثمانی فرستاد. اوزون حسن همراه با بخش بزرگی از نیروهایش از روبه‌رو حرکت کرد. اوزون حسن خود شخصاً به این نبرد خونین قدم گذاشت و با اسب تا صف‌های لشکر عثمانی و جایگاه استقرار توپ‌ها جلو آمد. آتش شدید توپ و خمپاره از پشت سر نیروهای آق قویونلو می‌بارید. نیروهای اوزون حسن که به صدای این سلاح‌های آتشین

1. Başköy/Başkent

2. İnalçık, *A.g.md.*, aynı yer; Tansel, *A. g. e.*, s. 317; Turan, *A. g. mk.*, s. 120; Erşahin, *A. g. e.*, s. 102.

3. sancakbeyi

4. kapı kulu

5. Şehabettin Tekindağ, *Fatih'den III. Murad'a Kadar Osmanlı Tarihi (1451 - 1574)*, İstanbul, 1977, s. 48.



خو نگرفته بودند، با فرارگرفتن بین آتش توپخانه و تفنگ پیاده نظام به وحشت افتاده، شروع به فرار کردند. نیروهایی که تحت فرماندهی زینال بیگ بودند تماماً به هم خوردند و چون فراری‌ها چادر و وسایل سنگین خود را بر جا می‌نهادند اردوگاه و بازار لشکر آق قویونلوها به دست نیروهای عثمانی افتاد. اوزون حسن که در مقابل آتش فوق‌العاده توپخانه عثمانی میدان نبرد را ترک گفته بود، ابتدا به جایی که زن‌ها و بچه‌ها بودند رفت و همراه با اوغورلو محمد و پیر احمد بیگ و سایر سربازانی که توانسته بودند به او بپیوندند به سوی تبریز عقب‌نشینی کرد.<sup>۱</sup>

نشری محمد افندی این نبرد را چنین توصیف می‌کند: «روایت است که چون واقعه خاص مراد رخ داد، (سلطان محمد فاتح) بعد از آن به بایبورد خونکار<sup>۲</sup> متوجه شد. شش منزل پیمود و روز چهارشنبه به منطقه معروف اوچ آغیزلی رسید. در تدارک منزل بودند که ناگاه در جایی که اتلوق بئلی گفته می‌شود کافر اسحاق نامی از سربازان اوزون حسن، دیده شد. در آن هنگام داوود پاشا بیگلر بیگی آناتولی بود».<sup>۳</sup>

عاشق پاشا اوغلو نیز در باب ۱۵۱ کتاب خویش این نبرد را چنین توصیف می‌کند: پادشاه (سلطان محمد فاتح) متوجه بایبورد شد و بعد از این واقعه، شش روز حرکت کرد. روز هفتم که چهارشنبه بود، دشمن ظاهر شد. در یک منطقه‌ای با دره‌ها و تپه‌های صعب‌العبوری چندین واقعه رخ داد. فهمیدند که دشمنی که می‌خواستند همین است. پادشاه (سلطان محمد فاتح) همراه با دو پسرش در دو جناح سپاه در حرکت بودند. زینال بیگ پسر اوزون حسن به مقابله جناح شاهزاده مصطفی آمد و اوغورلو محمد، پسر دیگر اوزون حسن به مقابله شاهزاده بایزید آمد و اوزون حسن در مقابل سلطان محمد فاتح قرار گرفت. در هر جناح، سربازان مقابل هم صف‌آرایی کردند. حق تعالی به سلطان محمد غازی عنایت کرد و دشمنش را مغلوب کرد. هر جناح به طرف مقابل حمله برد. سنگین اسلحه‌های جناح شاهزاده مصطفی، زینال بیگ را دستگیر کرده سر بردند و بسیاری از بیگ‌های همراه او را کشته و چندتن از آنها را اسیر کردند و سلاح و مهمات زیادی غنیمت گرفتند. البته اوغورلو محمد را نتوانستند

1. İnalçık, *A.g.md.*, s. 526; Yinanç, "Akkoyunlular", *İ. A.*, C. I, s. 260; Turan, *A. g. mk.*, s. 122; Tansel, *A. g. e.*, s. 318.  
 2. Hünkâr Baayburd'a  
 3. Mehmed Neşri, *Kitâb-ı Cihan-nümâ (Neşri Tarihi)*, (Yay. Faik Reşit Unat- Mehmet Altay Köymen), C. II, T. T. K., Yay., Ankara, 1987, s. 813 - 815.





دستگیر کنند و او و اوزون حسن فرار کردند.<sup>۱</sup> این اثر (تاریخ عاشق پاشا اوغلو) که به زبان محاوره‌ای ترکی آن روزی نوشته شده است به زبان و بیانی ساده حوادث را نقل می‌کند. قبل از نبرد، تنها غذای هشت روزه لشکر عثمانی باقی مانده بود با به دست آوردن تپه‌ها در نتیجه غیرت و تلاش داوود و محمد پاشا، لشکر عثمانی توانست در یک منطقه تنگ از تأثیرات محاصره بر کنار مانده و حالت منظم جنگی بگیرد. تعرض سنگین اسلحه‌های آناتولی جناح مصطفی پاشا و کشتن زینال بیگ، پسر اوزون حسن نتیجه نبرد را مشخص کرد و بی‌آنکه قاپی قول‌های تحت فرماندهی سلطان محمد خود را درگیر نبرد کنند، اوزون حسن که وضعیت را ناامیدکننده دید از میدان نبرد عقب نشست. بعد از نبرد، چهار هزار نفر از آق قویونلوها از بین رفتند و دوهزار و پنجاه نفر اسیر شدند. سلطان محمد فاتح بعد از آن به سوی شبین قرا حصار حمله کرد و آنجا را تصرف کرد.<sup>۲</sup>

### نتیجه

سپاهیان عثمانی پس از نبرد اوتلوق بئلی، آق قویونلوها را تعقیب نکردند. آق قویونلوها در این نبرد به جز کویول حصار، شبین قرا حصار و نیکسار سرزمین زیادی را از دست ندادند. آنان به آذربایجان و ایران عقب نشستند. آق قویونلوها نیروهای نظامی، حاکمیت در منطقه (آناتولی)، نفوذ در بین قبایل ترکمن و حتی ادعای خویش مبنی بر یک دولت بزرگ و مهم را از دست دادند و دیگر نتوانستند قدم علم کنند. آنان به تدریج به سوی فروپاشی رفتند. هنگامی که سلطان محمد فاتح در شبین قرا حصار بود، مولانا احمد بکریجی از طرف اوزون حسن به عنوان سفیر نزد وی آمد و خواستار صلح و آزادی اسرا شد. سلطان محمد فاتح احترام این عالم را پاس داشت و بیشتر بیگ‌های اسیر آق قویونلو و قرا قویونلو را بخشید.<sup>۳</sup> اوزون حسن به شرط عدم تجاوز به خاک عثمانی و تأیید حاکمیت عثمانی بر شبین قرا حصار با سلطان محمد فاتح به توافق رسید.<sup>۴</sup> طبق توافقات، مولانا احمد بکریجی به عنوان سفیر راهی استانبول شد و بار دیگر عدم تجاوز آق قویونلوها به خاک عثمانی را تأیید کرد.

1. Aşık Paşaoğlu, *Aşık Paşaoğlu Tarihi*, (Atsız), (2. Baskı), M. E. B., İstanbul, 1992, s. 152 - 153.

2. İnalçık, *A. g. md.*, s. 526; Varlık, "Ak Koyunlular", *D. G. B. İ. T.*, C. VIII, s. 425-426.

3. Tansel, *A. g. e.*, s. 323.

تانسِل در همان‌جا می‌نویسد که پنج هزار سرباز و صدو هفتاد فرمانده از آق قویونلوها اسیر شد.

4. İnalçık, *A. g. md.*, s. 527; Tekindağ, *A. g. e.*, s. 49; Fatih ile Uzun Hasan'ın anlaşma belgeleri, T. S. M. A., Ev. Nr. 8353, 3130.



همزمان با این وقایع، اخباری مبنی بر عدم وفاداری اوزون حسن به عهد خود و برقراری تماس با ونیز رسید. سلطان محمد فاتح نیز با سلطان حسین بایقرا، حاکم تیموری هرات توافق کرد تا برای از میان برداشتن اوزون حسن از هر دو طرف به او حمله کنند. در این هنگام سلطان محمد فاتح بعد از بازگشت به استانبول، وزیرش محمد پاشا را که وی را راضی به صلح با اوزون حسن کرده بود، عزل کرد، با وجود این، عثمانی‌ها به توافق صلح خود با آق قویونلوها وفادار ماندند.<sup>۱</sup>

آق قویونلوها در نبرد اتلوق بئلی که در یازدهم آگوست ۱۴۷۳ رخ داد، شکست سنگینی را متحمل شدند. می‌توان پذیرفت که لشکر سلطان محمد فاتح صد هزار و لشکر اوزون حسن هفتاد هزار نفر بوده است. علاوه بر کمی نفرات، عدم به موقع رسیدن توپ و تجهیزاتی که ونیزی‌ها وعده داده بودند و برتری عثمانی‌ها از لحاظ توپ و سلاح‌های آتشین سبب شکست آق قویونلوها در این نبرد شد.<sup>۲</sup>

اوزون حسن بعد از نبرد اتلوق بئلی، چهارمین لشکرکشی خود را به گرجستان در سال ۱۴۷۶م انجام داد و با به دست آوردن موفقیت‌هایی بازگشت و در اوایل سال ۱۴۷۸م در سن ۵۴ سالگی در تبریز درگذشت و در مدرسه ناصریه که خود تأسیس کرده بود، به خاک سپرده شد.<sup>۳</sup> سلطان محمد فاتح با مرگ اوزون حسن، حاکم یونانی تورال<sup>۴</sup> را که در سر راه گوموش خانه - طرابوزان بود از میان برداشت و برخی مناطق را در حدود ایالات طرابوزان و گرجستان تصرف کرد و بدین گونه امنیت حوالی طرابوزان را کاملاً تأمین کرد. نبرد اتلوق بئلی حاکمیت عثمانی را بر حوزه رود فرات و سرزمین‌های آناتولی قطعی کرد و امیدهای جمهوری ونیز و دیگر دولت‌های غربی را برای موفقیت در برابر عثمانی از بین برد.<sup>۵</sup>

اتحاد ونیز - آق قویونلو در بین سال‌های ۱۴۶۴ - ۱۴۷۲م برای از بین بردن کامل اسم و رسم سلطان محمد فاتح که اروپایی‌ها او را «ترک بزرگ» و سفیر آق قویونلو، کاتب محمد، او را «درخت تنومند» نامیده است، هرچند برخی موفقیت‌ها را در پی داشت، اما بعد از نبرد اتلوق بئلی به ضعف گرایید و با مرگ اوزون حسن به تاریخ سپرده شد.<sup>۶</sup>

1. Tekindağ, A. g. e., s. 49 - 50; İnalçık, A. g. md., s. 527.  
 2. İlhan Erdem - Mustafa Uyar, "Akkoyunlular Akkoyunlular'ın Tarih Sahnesine Çıkışı", *Türkler*, C. VI, Ankara, 2002, s. 878.  
 3. Hinz, A. g. e., s. 57 - 58; Erdem; A. g. mk., s. 878.  
 4. Torul  
 5. İnalçık, A. g. md., s. 527; Tekindağ, A. g. e., s. 50; Yinanç, A. g. md., s. 260.  
 6. Turan, A. g. mk., s. 138.



می‌توان گفت اوزون حسن بعد از نبرد اوتلوق بئلی با فراخواندن قبایل متحد خود، همچون استاجلی، روملو، تکلی، موصللو، بایورتلو، قرمانلی، چاپانلی، افشار، وارساق، قاجار و قاراجاداغلی<sup>۱</sup> به ایران باعث کاهش جمعیت ترک‌ها در آناتولی شرقی شد.<sup>۲</sup>

عثمانی‌ها در آن زمان صاحب پیشرفته‌ترین سلاح‌های آتشین بودند. سلاح‌های آتشین یکی از عوامل مهم شکست آق قویونلوها در برابر عثمانی بود. عثمانی‌ها بعد از این نبرد، همه مسیرهای تماس بین آق قویونلو و غربی‌ها را تحت کنترل خویش درآوردند. بعد از نبرد اوتلوق بئلی، آق قویونلوها به ایران عقب‌نشینی کرده و به مرور تحت تأثیر فرهنگ فارسی (ایرانی) قرار گرفتند. آق قویونلوها بعد از نبرد اوتلوق بئلی دیگر تهدید جدی برای مملوک‌ها و امیرنشین‌های آناتولی نبودند و دولت آق قویونلو رو به اضمحلال رفت. به علت این شکست، قبایل شرقی شروع به عصیان کردند و آق قویونلوها تنها ماندند. از دیگر حوادث خیلی مهم برای دولت آق قویونلوها بعد از نبرد اوتلوق بئلی، شروع مخالفت اوغورلو محمد پسر اوزون حسن با خاندان بایندری‌ها بود که یکی از دلایل مهم اضمحلال آق قویونلوها به شمار می‌آید.

1. Ustacalu, Rumlu, *Tekeli, Musullu, Bayburdlu*, Karamanlı, Çapanlı, Afşarlı, Varsaklı, Kaçarlı, Karacadağlı  
2. Faruk Sümer, *Safevî Devleti'nin Kuruluş ve Gelişmesinde Anadolu Türkleri'nin Rolü*, T. T. K. Yay., Ankara, 1992, s. 1-4; Tekindağ, *A. g. e.*, s. 50; Yinanç, *A. g. md.*, aynı yer.

## فهرست منابع

1. AHMED FERİDUN BEY; *Münşeatü's-Selâtin*, C. I - II, İstanbul, 1274 - 1275 h.
2. Âşık Paşaoğlu, *Âşık Paşaoğlu Tarihi*, Atsız, (2. Baskı), M.E.B., İstanbul, 1992.
3. BAYKAL, Bekir Sıtkı; "Uzun Hasan'ın Osmanlılara Karşı Katî Mücadeleye Hazırlıkları ve Osmanlı Akkoyunlu Harbinin Başlaması", *Belleten*, C. XXI, S. 81 - 84, T . T . K . Basımevi, Ankara, 1957, ss. 261 - 281.
4. Ebû Bekr-i Tihrânî; *Kitâb-i Diyârbakriyya, Akkoyunlular Tarihi*, C. I - II, (Yay., Necati Lugal-Faruk Sümer), T . T . K . Yayınları, (2. Baskı), Ankara, 1993.
5. EMECEN, Feridun; "Kuruluştan Küçük Kaynarca'ya", *Osmanlı Devleti Tarihi*, C. I, Feza Yay., (C. I - II), İstanbul, 1999.
6. ERDEM, İlhan - Mustafa Uyar; "Akkoyunlular Akkoyunlular'ın Tarih Sahnesine Çıkışı", *Türkler*, C. VI, (C. I - XXI), Ankara, 2002, ss. 873 - 881.
7. ERŞAHİN, Seyfettin; *Akkoyunlular: Siyasal, Kültürel, Ekonomik ve Sosyal Tarih*, Ankara, 2002.
8. GÖĞEBAKAN, Gökür; "Doğu Anadolu'nun Osmanlı Hakimiyetine Girişi", C. IX, *Türkler*, Ankara, 2002, ss. 459 - 469.
9. HINZ, Walther; *Uzun Hasan ve Şeyh Cüneyd*, (XVI. Yüzyıl'da İran'ın Milli Bir Devlet Haline Yükselişi), (Çev. Tefvik Bıykoğlu), T . T . K . Yay., Ankara, 1992.
10. Hoca Sadettin Efendi; *Tacü't-Tevârih*, (Haz. İsmet Parmaksızoğlu), C. I - V, K.B. Yay., Ankara, 1992.
11. İNALCIK, Halil; "Mehmed II.", *İslam Ansiklopedisi*, C. VII, M . E . B., (C. I - XII), İstanbul, 1988, ss. 506 - 535.
12. Mehmed Neşrî; *Kitâb-ı Cihan-nümâ (Neşri Tarihi)*, Yay. Faik Reşit Unat - Mehmet Altay Köymen, C. I - II, T . T . K . Yay., Ankara, 1987.
13. MİROĞLU, İsmet; "Fetret Devrinden II. Bâyezid'e Kadar Osmanlı Siyasî Tarihi", *Doğuştan Günümüze Büyük İslam Tarihi*, C. X, Çağ Yayınları, (C.I-XV), İstanbul, 1989, ss. 167 - 286.
14. SÜMER, Faruk; *Safevî Devleti'nin Kuruluş ve Gelişmesinde Anadolu Türkleri'nin Rolü*, T.T.K., Yay., Ankara, 1992.
15. SÜMER, Faruk; "Akkoyunlular", *İslam Ansiklopedisi*, C. II, T . D . V . Yay., (I-XXV devam ediyor), İstanbul, 1989, ss. 270 - 274.
16. TANSEL, Selahattin; *Fatih Sultan Mehmed'in Siyasi ve Askeri Faaliyeti*, M . E . B., İstanbul, 1999.
17. TEKİNDAĞ, Şehabettin; "Fatih Devrinde Osmanlı-Memlûklü Münasebetleri", *İ . Ü . Tarih Dergisi*, S. 30, Mart 1976, ss. 73 - 86.
18. TEKİNDAĞ, Şehabettin; *Fatih'den III. Murad'a kadar Osmanlı Tarihi (1451 - 1574)*, İstanbul, 1977.





19. *Topkapı Sarayı Müzesi Arşivi*, Ev. Nr. 3127, 3130, 8344 , 8353, 8363, 9662.
20. *Topkapı Sarayı Müzesi Arşivi Kılavuzu*, Nr. I, 6.
21. TURAN, Şerafettin; “Fatih Mehmed - Uzun Hasan Mücadelesi ve Venedik”, *Tarih Araştırmaları Dergisi*, C. III, S. 4 - 5, A . Ü . D . T . C . F., Ankara, 1965, ss. 63 - 138.
22. Tursun Bey; *Târih-i Ebu'l-Feth*, (Haz. Mertol Tulum), İstanbul, 1977.
23. UZUNÇARŞILI, İsmail Hakkı; *Osmanlı Tarihi*, C. I - VIII, (5. Baskı), T . T . K . Yay., Ankara, 1988.
24. UZUNÇARŞILI, İsmail Hakkı; İsmail Hakkı; *Anadolu Beylikleri*, T . T . K . Yay., Ankara, 1988.
25. VARLIK, Mustafa Çetin; “Ak Koyunlular”, *Doğuştan Günümüze Büyük İslam Tarihi*, C. VIII, Çağ Yay., İstanbul, 1989, ss. 407 - 439.
26. WOODS, John E.; *Akkoyunlular*, (Çev. Sibel Özbudun), Milliyet Yay., İstanbul, 1993.
27. YİNANÇ, Mükrimin Halil; “Akkoyunlular”, *İslam Ansiklopedisi*, C.I,M.E.B., İstanbul, ss. 251 - 270.



## سرگذشت مقبره مهدی بالله در شهر ایلام

مراد مرادی مقدم\*

ناهد کشتمند\*\*

### چکیده

با مرگ منصور دوانیقی دومین خلیفه عباسی در سال ۱۵۸ق فرزندش ابو عبدالله محمد، معروف به مهدی جانشین وی شد. مهدی در سال ۱۶۹ق به ایالت ماسبدان مسافرت نمود و پس از توقف در دهکده «رد» در همان جا درگذشت. سپس بر جسدش نماز گذارده و در همان دهکده دفن کردند و در همان سال‌های اولیه پس از مرگش بقعه‌ای بر فراز قبرش ساختند که در زمان خلیفه «المستنجد» بقعه مهدی توسعه داده شد.<sup>۱</sup> بسیاری از مورخان اسلامی محل مرگ و دفن مهدی سومین خلیفه عباسی را ماسبدان نوشته‌اند، با این حال، ابودلف در قرن چهارم هجری<sup>۲</sup>، یاقوت حموی در قرن هشتم هجری<sup>۳</sup> و فریا استارک در سال ۱۳۱۲ش به وجود مقبره مهدی در شهر ایلام اشاره کرده‌اند.<sup>۴</sup> مقبره مهدی تا پایان دهه چهل هجری شمسی در شهر ایلام پابرجا بود، اما در آن سال‌ها بنا به عللی تخریب شد. در این نوشتار به بررسی و چگونگی تخریب مقبره مهدی در شهر ایلام پرداخته شده است.

**واژه‌های کلیدی:** شهر ایلام، مقبره مهدی بالله عباسی، ماسبدان و امپراتوری ایلام.

\* کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی و مدرس دانشگاه پیام نور دهلران.

\*\* کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلام و دستیار آموزشی دانشگاه پیام نور قصر شیرین.

۱. حمید ایزدپناه، *جغرافیای تاریخی لرستان*، ج ۳، ص ۵۴۰

۲. ابودلف خزرجی، *سفرنامه*، ص ۶۰.

۳. یاقوت حموی، *معجم البلدان*، ج ۲، ص ۴۹۱.

۴. فریا استارک، سفر به دیار ملکوت، *لرستان و ایلام*، ص ۱۷۰.

## مقدمه

ماسبذان در دوران خلافت عمر به تصرف مسلمانان درآمد و حاکمان این منطقه تا اواسط قرن چهارم هجری توسط خلفای راشدین، بنی‌امیه و بنی‌عباس تعیین می‌شدند. منطقه ماسبذان (ایلام) در شرق بغداد، مرکز خلافت عباسیان واقع شده است. از آنجا که نزدیک‌ترین منطقه کوهستانی و خوش آب و هوا به مرکز خلافت عباسیان بود، توجه بعضی از خلفای عباسی را برای شکار و تفریح و استراحت به خود جلب کرد. علاوه بر این، یکی از نزدیک‌ترین راه‌ها برای برقراری ارتباط بین بغداد، مرکز خلافت با مناطق شرقی و مرکزی ایران از منطقه ماسبذان عبور می‌کرد، از این رو بعضی از مسافران، از جمله خلفای بنی‌عباس ترجیح می‌دادند که از راه ماسبذان برای مسافرت به ایران استفاده کنند.

از جمله وقایع مهمی که در دوره خلفای بنی‌عباس در منطقه ماسبذان رخ داد، مرگ سومین خلیفه عباسی مهدی بالله در آن منطقه بود. مهدی در سال ۱۶۹ق برای تفریح و شکار به آنجا آمد و در دهکده‌ای در منطقه ماسبذان به نام «الرد» درگذشت و در همان‌جا به خاک سپرده شد.

همه مورخان اسلامی به مرگ مهدی در منطقه ماسبذان اشاره کرده‌اند، اما اینکه در چه زمانی مقبره روی قبر وی بنا نهاده شد، مطلبی ارائه نمی‌دهند. ابودلف در قرن چهارم هجری، یاقوت حموی در قرن هفتم هجری و فریا استارک در سال ۱۳۱۲ش بر وجود مقبره مهدی در شهر ایلام اشاره کرده‌اند. مقبره مهدی تا سال ۱۳۵۲ش در شهر ایلام پا برجا بود، اما در سال ۱۳۳۸ش با توسعه شهر ایلام این مقبره در مسیر خیابان قرار گرفت و چون برای ترازبندی سطح خیابان، اطراف مقبره مهدی خاک‌برداری شد، پی مقبره حدود یک متر بالاتر از سطح خیابان قرار گرفت و این اقدام تهدیدی برای تخریب مقبره شد. در سال ۱۳۴۶ش تعدادی از کارگران شهرداری قسمتی از این مقبره را تخریب کردند به طوری که مقبره به شکل مخروبه‌ای درآمد. در سال ۱۳۵۲ش مقبره به طور کلی تخریب شد به گونه‌ای که هیچ آثاری از آن باقی نماند.

این مقاله درصدد بررسی علل تخریب مقبره مهدی است. در این راستا این سؤال مطرح می‌شود که چرا و چه کسانی مقبره مهدی بالله را تخریب کردند؟





برای پاسخ به این سؤال، دو فرضیه زیر طرح شده است:

۱. مسئولان سیاسی و اداری شهر ایلام به منظور استفاده از محل مقبره مهدی برای توسعه آن شهر دستور تخریب مقبره را صادر کردند.
۲. مردم بومی ایلام به دلیل تعصب مذهبی، به تخریب مقبره مهدی بالله اقدام کردند.

### جغرافیای تاریخی ماسبدان (ایلام)

منطقه ایلام میراث اقوام و نژادهای گوناگونی بوده است که قرن‌ها در این ناحیه زندگی می‌کردند و نام‌های گوناگونی نیز طی دوره‌های مختلف برای آن ذکر شده است.

به نظر می‌رسد که قدیمی‌ترین نام را بابلی‌ها بر ایلام نهادند، زیرا «بابلی‌ها قسمت مرتفع سرزمینی را که در مشرق بابل قرار داشت «الامتو» یا «الام»، یعنی کوهستان و شاید کشور طلوع خورشید، یعنی مشرق می‌نامیدند».<sup>۱</sup> احتمالاً بابلی‌ها به واسطه کوه‌های بلند این منطقه، نام ایلام را بر امپراتوری ایلام اطلاق کردند، زیرا اهالی ایلام دولت خود را «انزان سوسونکا» می‌نامیدند.<sup>۲</sup>

ایلام تا قبل از تشکیل دولت ماد، جزئی از امپراتوری ایلام بود. با ورود آریایی‌ها و تشکیل حکومت‌های آریایی‌نژاد، امپراتوری ایلام به تصرف آنان درآمد و منطقه ایلام به تدریج به محل سکونت اقوام مهاجر آریایی‌نژاد تبدیل شد.

در دوره ساسانیان از منطقه ایلام به نام «ماسبدان» یاد شده است. راولینسون در سفرنامه خود در این مورد می‌نویسد:

چنین به نظر می‌رسد که جلگه «آریوخ» قدیمی‌ترین نام برای این منطقه بوده و از آنجاست که عیلامی‌ها به کمک پادشاه آشور به نینوا شتافتند. من معتقدم که پایتخت آن همان زرنه<sup>۳</sup> است تا پیش از قرن سیزدهم میلادی اینجا به نام اریوجان شهرت داشته است ... به نظر می‌رسد پیش از اسکندر، نام آریوخ به سید که جمع آن سبدان است، تغییر نموده که با پیشوند محل «ماه» (منطقه) به ماهسبد و ماهسبدان درآمده است.<sup>۴</sup>

۱. پیر آمیه، تاریخ عیلام، ص ۲.

۲. محمدجواد مشکور، ایران در عهد باستان، ص ۱۱.

۳. زرنه روستایی در نزدیکی شهرستان ایوان است.

۴. هنری راولینسون، سفرنامه (گذر از دهاب به خوزستان)، ص ۴۳.





استرابون از ماسبذان به نام ماساباتیس به عنوان یکی از بخش‌های بزرگ عیلام بین شوش و نواحی اطراف کوه‌های زاگرس یاد می‌کند و دئونیسوس ساکنان آن را «مزاباتانی» و بطلمیوس «سامباتایی» می‌نامد.<sup>۱</sup>

گولسینکف نیز در باره شهرستان ماسبذان می‌نویسد:

شهرستان نه‌چندان بزرگ ماسبذان در آخر دوران اشکانیان استان علیمائیید، واقع در مرز ماد و شوش بود و ماسباتیکا نام داشت، مرکز این استان سیروان نامیده می‌شد.<sup>۲</sup>

پر رونق‌ترین عصر تاریخی ماسبذان مربوط به دوره ساسانی است که این ایالت در مرکز قلمرو حکومت ساسانیان قرار داشت و یکی از شاهراه‌های بین‌النهرین به خراسان از این منطقه می‌گذشت. آثار و خرابه‌های دو شهر سیروان و صیمره و پل‌های چم نشست و گاویشان مؤید این مطلب است.

ماسبذان در دوره اشکانی، جزئی از سرزمین پهل به شمار می‌آمد<sup>۳</sup> و در دوره ساسانی این منطقه جزء گستک آذربایجان بود. در زمان ساسانیان، به‌ویژه در دوره حکمرانی خسرو اول (۵۳۱ - ۵۷۸م) تمام ایران به چهار گستک (سمت - کنار) تقسیم شده بود که هر گستک از تعدادی شهرستان تشکیل می‌شد. شهرستان‌های هر گستک زیر فرمان سپهبد گستک اداره می‌شدند. این چهارگستک عبارت بودند از: ۱- گستک خراسان، ۲- گستک خورباران یا کور العراق، ۳- گستک آذربایجان، ۴- گستک نیمروز. از آنجا که پشتکوه جزء گستک آذربایجان شمرده می‌شد به شرح این گستک پرداخته می‌شود.

گستک آذربایجان به کاپکوه نیز معروف بود.<sup>۴</sup> بنا به نوشته یعقوبی این گستک شامل پانزده شهرستان می‌شد که عبارت بودند از: طبرستان، ری، قزوین، زنجان، قم، همدان، نهاوند، دینور، حلوان، ماسبذان، مهرجانقذق، شهرزور، صامغان و آذربایجان.<sup>۵</sup>

در دوره اسلامی گستک آذربایجان به سه قسمت جبال، آذربایجان و طبرستان تقسیم شد و در این دوره، ماسبذان جزء منطقه جبال به شمار می‌آمد. بعد از سلطه اعراب در زمان

۱. همان.

۲. آ. ای. گولسینکف، *ایران در آستانه یورش تازیان*، ص ۲۵۶.

۳. حمید ایزدیناه، *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، ج ۱، ص ۵۴۰.

۴. سکندر امان الهی بهاروند، *قوم لر*، ص ۷۰.

۵. یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۱، ص ۲۱۸.



خلافت عمر و تا قرن ششم هجری به منطقه ایلام، همچنان ماسبذان گفته می‌شد و مورخان و جغرافی‌دانان مسلمان به مناسبت‌های مختلف از آن یاد کرده‌اند.

ماسبذان در دوران خلافت عمر به تصرف مسلمانان درآمد<sup>۱</sup> و حاکمان این منطقه تا اواسط قرن چهارم هجری که حکومت محلی حسنویه در آن منطقه تأسیس گردید، توسط خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس تعیین می‌شد. ماسبذان تا زمان تشکیل حکومت اتابکان لر کوچک، در اواخر قرن ششم هجری جزء ایالت جبال به شمار می‌رفت. نویسنده تاریخ قم در مورد ایالت جبال چنین می‌نویسد:

بلاد جبل عبارت از همدان است و ماسبذان که آن سیروان است و مهرجانقذق که آن سیمره است و قم و ماه بصره که نهاوند است و ماه کوفه که دینور است و قرمسن.<sup>۲</sup>

نام ایالت جبال در قرن ششم به عراق عجم تغییر یافت.<sup>۳</sup> به نظر می‌رسد که علت این نام‌گذاری، تمایز این منطقه از عراق عرب بوده است. در اواخر قرن ششم هجری با تشکیل سلسله اتابکان لر کوچک در دو منطقه مهرجانقذی و ماسبذان، این دو نام باستانی که تا آن زمان بر لرستان و ایلام اطلاق می‌شد، منسوخ و به آن دو منطقه، لر کوچک اطلاق گردید. برخی از مورخان سده هشتم هجری نام‌گذاری مناطق لرنشین را به لر کوچک و لر بزرگ به اواخر قرن سوم هجری مربوط می‌دانند.<sup>۴</sup> با اینکه معین‌الدین نطنزی، حمدالله مستوفی از مورخان سده هشتم هجری پیدایش لر کوچک و بزرگ را مربوط به قرن سوم هجری می‌دانند، ولی جغرافیانویسان و مورخان پیش از سده هشتم چنین واژه‌های را به کار نبرده، بلکه فقط با ذکر بلاد اللور و لرستان بسنده کرده‌اند.<sup>۵</sup>

منطقه لر کوچک در دوره صفویه، لرستان نامیده می‌شد. از اواسط دوره صفویه به بعد با انقراض سلسله اتابکان لر کوچک و روی کار آمدن والیان فیلی، ایالت لر کوچک به نام لرستان فیلی خوانده می‌شد که شامل دو منطقه پشتکوه و پیشکوه بود.<sup>۶</sup> در دوره قاجار

۱. سکندر امان الهی بهاروند، قوم لر، ص ۷۴.

۲. حسن بن محمد بن حسن قمی، تاریخ قم، ص ۲۶.

۳. سکندر امان الهی بهاروند، همان، ص ۷۷.

۴. معین‌الدین نطنزی، منتخب التواریخ، ص ۳۷.

۵. عزالدین علی بن‌اثیر، کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۵، ص ۱۷۸.

۶. مراد مرادی مقدم، تاریخ سیاسی - اجتماعی کردهای فیلی در عصر والیان پشتکوه ایلام، ص ۳۲.



تنها به پیشکوه، لرستان می‌گفتند و از منطقه ایلام، به نام «پشتکوه لرستان» و «پشتکوه فیلی» یاد می‌شد.<sup>۱</sup>

### مرگ مهدی در ماسبذان

بنا به نوشته طبری، مهدی برای رفتن به گرگان، قصد گذر از ماسبذان را داشت که در دهکده‌ای از دهکده‌های ماسبذان به نام «رذ» درگذشت.<sup>۲</sup> اما ابوحنیفه دینوری دلیل آمدن مهدی را به ماسبذان، استراحت و تفریح ذکر می‌کند و در این مورد چنین می‌نویسد:

در سال ۱۶۹ق موسی پسر مهدی به گرگان رفت و مهدی برای استراحت و تفریح به ماسبذان رفت و در همان شهر در چهل و سه سالگی درگذشت. مدت حکومت وی ده سال و یک ماه و نیم بود.<sup>۳</sup>

همه منابع تاریخی در خصوص مرگ مهدی بالله در منطقه ماسبذان، اتفاق نظر دارند. دینوری نیز در مورد مرگ مهدی در ماسبذان تأکید کرده، اما اطلاق شهر بر ماسبذان را صحیح نمی‌داند، زیرا با توجه به منابع تاریخی دوره اسلامی، ماسبذان نام منطقه‌ای جغرافیایی بوده که امروزه به آن استان ایلام گفته می‌شود و مرکز آن شهر تاریخی سیروان بوده است. در مورد چرایی و چگونگی مرگ مهدی روایات مختلفی به شرح زیر وجود دارد:

واضح، ناظر مهدی در مورد مرگ وی روایت می‌کند که مهدی در دهکده «رذ» مشغول شکار بود و سوار بر اسب به تعقیب آهوئی پرداخت تا شکارش کند، آهو از در عمارت مخروبه‌ای گذر کرد و مهدی نیز به تعقیبش وارد آنجا شد و هنگام گذر از در عمارت از اسب به زمین افتاد و پشتش شکست و در همان‌جا درگذشت.<sup>۴</sup>

در روایتی از علی بن ابونعیم مروزی در خصوص چگونگی مرگ مهدی آمده است که یکی از کنیزکان مهدی مقداری شیر آلوده به زهر را برای هووی خود فرستاد، اما مهدی آن شیر را درخواست کرد و نوشید. کنیز که ترسیده بود، نتوانست بگوید که شیر آلوده است، از این‌رو مهدی به واسطه نوشیدن آن شیر زهرآلود درگذشت.<sup>۵</sup>

۱. عبدالحسین خان سپهر، *مرآة الوقایع مظفری و یادداشت های ملک المورخین*، ج ۱، ص ۳۲۹.

۲. محمد بن جریر طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۱۲، ص ۱۵۴۱.

۳. ابوحنیفه دینوری، *اخبار الطوال*، ص ۴۲۷.

۴. محمد بن جریر طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۱۲، ص ۱۵۴۱.

۵. همان، ص ۱۵۴۲.



همچنین احمد بن محمد رازی در مورد چگونگی مرگ مهدی روایت می‌کند که مهدی در بالاخانه قصری در ماسبذان نشسته بود و از نظرگاه آن پایین دست را نگاه می‌کرد. حسنه، کنیز مهدی دو گلابی را در یک ظرف چینی گذاشت و یکی از آن دو را که بهتر و رسیده‌تر بود، آلوده به زهر کرد و به خادم خود داد تا برای یکی دیگر از کنیزان مهدی ببرد. هدف او از این اقدام، کشتن آن کنیزی بود که محبوب‌تر از او نزد مهدی بود. خادم هنگامی که می‌خواست میوه‌ها را به کنیزی که حسنه برای وی فرستاده بود برساند، مورد توجه مهدی قرار گرفت و او را نزد خود فراخواند و گلابی‌ای را که زهر آلود بود از ظرف چینی برداشت و خورد و آن گلابی زهر آلود باعث مرگ مهدی شد. حسنه وقتی خبر را شنید در حالی که به چهره خود می‌زد و گریه می‌کرد، آمد و خطاب به مهدی گفت: «آقای من! می‌خواستم تو را خاص خود داشته باشم، اما تو را کشتم».<sup>۱</sup>

علی بن یقطين نیز مرگ مهدی را در ماسبذان روایت می‌کند. بنا به روایت او مهدی در خواب کسی را می‌بیند که نوید مرگ را به او می‌دهد و مهدی ده روز پس از دیدن خواب، درگذشت.<sup>۲</sup> با توجه به روایت‌های مختلفی که در مورد چگونگی مرگ مهدی آمد، نمی‌توان روایت درست را انتخاب کرد، ولی همه روایت‌ها بر مرگ مهدی در منطقه ماسبذان تأکید دارند.

بکار بن رباح در خصوص مرگ مهدی در ماسبذان شعری دارد به این مضمون:

«رحمت رحمان در همه اوقات

بر پیکری که در ماسبذان به گور شد

قبری که بسته شد، بزرگواری را نهان کرد

و دو دست را که به نیکی پیشرو بود».

مهدی در سال ۱۶۹ق در دهکده‌ای از دهکده‌های ماسبذان به نام رذ ۴۳ سالگی درگذشت.<sup>۳</sup> پسرش بر جنازه او نماز خواند و چون تابوتی نبود که جسد وی را در آن بگذارند و بردارند، از این رو جسد وی را روی دری حمل کردند و در زیر درخت گردویی به خاک سپردند.<sup>۴</sup>

۱. محمد بن جریر طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۱۲، ص ۱۵۴۳.

۲. همان، ص ۱۵۴۴.

۳. همان، ص ۱۵۴۱.

۴. همان، ص ۱۵۴۱.



### سرگذشت مقبره مهدی در ایلام

مهدی در سال ۱۶۹۹ق در دهکده «الردز» درگذشت، اما منابع در مورد زمان بنای مقبره مهدی اطلاعاتی ارائه نمی‌دهند. ابودلف در قرن چهارم به وجود آرامگاه مهدی در دهکده الرذ اشاره می‌کند.<sup>۱</sup>

ذکر قریه «ده بالا» به جای دهکده الرذ توسط یاقوت حموی نشان‌دهنده آن است که اسم دهکده الرذ پیش از قرن هفتم هجری به ده بالا تغییر یافته و احتمالاً این تغییر نام به واسطه طایفه ده بالا که در آنجا ساکن بودند، صورت گرفته است.<sup>۲</sup> یاقوت حموی در مورد ده بالا می‌نویسد:

ده بالا، قریه‌ای از ماسبذان در منطقه جبل و نزدیک بندنجین است که قبر امیرالمؤمنین مهدی بن منصور در آنجاست و بر آن بارگاهی است که برای آن متولیان معین کرده‌اند و به آنان مستمری اختصاص داده‌اند. مستنجد، آن بارگاه را توسعه داد و اموال زیادی به ساکنان آنجا اختصاص داد.<sup>۳</sup>

ده بالا پس از محدود شدن قلمرو والیان لرستان به ماسبذان (پشتکوه)، مرکز بیلاقی والیان پشتکوه شد و در زمان والی‌گری حسین‌قلی‌خان به واسطه ساختن بناهایی در آنجا به حسین‌آباد تغییر نام داد.<sup>۴</sup> در سال ۱۳۱۲ش / ۱۹۳۳م به پیشنهاد سرتیپ درخشانی، حاکم نظامی پشتکوه و دستور رضاشاه، نام حسین‌آباد به ایلام تغییر یافت.<sup>۵</sup> فریا استارک که در سال ۱۳۱۵ش به شهر ایلام مسافرت می‌کند، به وجود قبر مهدی در این شهر اشاره کرده و در این خصوص می‌نویسد:

در داخل شهر ایلام گنبدی دیدم که می‌گفتند متعلق به المهدی بالله است که از جمله ساختمان‌های اسلامی محسوب می‌شود.<sup>۶</sup>

۱. ابودلف خزرچی، *سفرنامه*، ص ۶۰.

۲. مراد مرادی مقدم، *تاریخ سیاسی - اجتماعی کردهای قلی در عصر والیان پشتکوه ایلام*، ص ۳۷.

۳. یاقوت حموی، *معجم البلدان*، ج ۲، ص ۴۹۱.

۴. فریا استارک، *سفر به دیار ملکوت*، لرستان و ایلام، ص ۱۷۰.

۵. مرکز اسناد و کتابخانه ملی، *تغییر نام حسین‌آباد پشتکوه به ایلام*، شماره ۲۹۳۰۰۱۲۷۷.

۶. فریا استارک، همان، ص ۱۷۰.



### مشخصات مقبره مهدی

این مقبره، نزدیک مسجد جامع کنونی شهر ایلام واقع شده بود و پلان آن به صورت فضایی مستطیل شکل به ابعاد (۴/۳۰ × ۴/۶۰) متر بود. سقف این بنا به وسیله گنبدی به ارتفاع تقریبی نه متر، پوشش داده شده بود. سطح داخلی این مقبره به وسیله گچ کاری تزئین و مصالح به کار رفته در بنا لاشه سنگ و ملات گچ بود.<sup>۱</sup>

### تخریب مقبره مهدی

با توسعه شهر ایلام، مقبره مهدی بالله در مرکز شهر قرار گرفت و چون بنای این مقبره از قلوه سنگ و ملات تشکیل شده بود و افزون بر این با گذشت سالیان دراز چندان به تعمیر و نگهداری این بنا نپرداخته بودند، شکل بسیار زشتی به خود گرفته بود، از این رو شهرداری ایلام درصدد تخریب آن مقبره برآمد. به همین منظور در تاریخ ۱۳۴۶/۲/۱ ش عده‌ای کارگر از طرف شهرداری ایلام مشغول تخریب مقبره مهدی بالله شدند.

یغمایی رئیس اداره کل آموزش و پرورش ایلام طی نامه‌ای به شهرداری ایلام یادآور می‌شود که این بنا اثری تاریخی است و اقدام به تخریب آن باید به تأیید اداره باستان‌شناسی و فرهنگ عامه برسد. در نامه رئیس اداره کل آموزش و پرورش ایلام به شهرداری چنین آمده است:

شهردار محترم ایلام

بطوریکه مشاهده می‌شود عده‌ای کارگر از طرف آن شهرداری مشغول تخریب مقبره سید مهدی معروف به «المهدی بالله»، واقع در چهار راه برق می‌باشند. لازم به یادآوری است که آن شهرداری ضمن نامه به شماره ۵۳۰ - ۱۳۴۲/۲/۲۳ بنای مزبور را در زمره آثار باستانی محسوب و این اداره نیز مراتب را به مرکز منعکس نموده است. هر چند که این اداره با اصل موضوع، یعنی نظریه شهرداری در برداشتن گنبد و تبدیل محل آن به میدان و غیره که در زیبایی شهر تأثیر کلی می‌بخشد، مخالفتی ندارد، ولی چون ممکن است با توجه به مراتب فوق، تصمیم متخذه آن اداره با نظر اداره کل باستان‌شناسی مغایر و مصلحت در انهدام بنا نبیند، لذا حق این بود تصمیم مزبور را قبل از اجراء به این اداره اعلام و از طریق اداره کل باستان‌شناسی و

۱. نورالدین نعمتی، «معرفی مقبره مهدی»، فصل نامه فرهنگ ایلام، شماره ۷ و ۸، پاییز و زمستان ۱۳۸۰، ص ۸۳.



فرهنگ عامه کسب تکلیف و تحصیل مجوز می‌شد. علی ایحال، خواهشمند است دستور فرمایید تا وصول پاسخ مرکز، از ادامه کار خودداری نمایند.

رئیس اداره کل آموزش و پرورش ایلام و لرستان و پشتکوه ینمایی.<sup>۱</sup>

علاوه بر مخالفت رئیس اداره کل آموزش و پرورش ایلام با تخریب مقبره مهدی، مدیر کل موزه‌ها و حفظ بناهای تاریخی نیز مخالفت خود را با این اقدام اعلام کردند. وی در تاریخ ۱۳۴۶/۲/۲۳ طی نامه‌ای به اداره کل آموزش و پرورش ایلام درخواست نمود که جلوی تخریب این بنا را بگیرد. در این نامه چنین آمده است:

اداره کل آموزش و پرورش ایلام و لرستان و پشتکوه عطف به نامه شماره ب / ۱۳۴۱ مورخ ۱۳۴۶/۲/۹ خواهشمند است به شهرداری محل اعلام فرمایید که تخریب و دخل و تصرف در بناهای تاریخی، طبق قانون جرم است و مرتکبین مورد پیگرد قانونی قرار خواهند گرفت، زیرا مسلم است که بدون نظر اداره کل فنی وزارت کشور اقدام به چنین کاری شده است و گر نه اداره مذکور خود در حفظ این گونه آثار کوشا است. خواهشمند است دستور فرمایید جلوی تخریب این بنا را بگیرید و مشخصات کامل آن را همراه چند قطعه عکس برای این اداره کل ارسال فرمایید.

مدیر کل موزه‌ها و حفظ بناهای تاریخی پورمندی<sup>۲</sup>

با پیگیری‌های اداره باستان‌شناسی و فرهنگ عامه، مدیر کل موزه‌ها و حفظ بناهای تاریخی و اداره کل آموزش و پرورش ایلام، بررسی تخریب مقبره مهدی بالله به دادگاه بخش ایلام کشیده و به اعزام کارشناسانی از طرف ادارات مذکور به ایلام برای بررسی موضوع منجر شد. شهرداری ایلام مدعی بود که باران‌های فصلی موجب تخریب مقبره مهدی شده و کارگران آن شهرداری دخالتی در تخریب مقبره نداشته‌اند.

ایرج مافی رئیس بازرسی فنی و نظارت اداره کل باستان‌شناسی و فرهنگ عامه و نماینده اعزامی وزارت فرهنگ و هنر در گزارشی به رئیس دادگاه بخش ایلام اعلام کرد که تخریب مقبره مهدی توسط «عده‌ای» صورت گرفته است. وی در گزارش خود چنین آورده است:

ریاست محترم دادگاه بخش شهرستان ایلام حسب الامر وزارتخانه متبوع برای رسیدگی بأمور باستان‌شناسی و اماکن باستانی پشتکوه و ایلام، باین شهرستان وارد و متأسفانه ملاحظه شد که بنای تاریخی معروف به مهدی بالله که

۱. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده شهرداری ایلام (مقبره مهدی بالله)، کد ۸۰۷۱۴.

۲. همان.



داخل شهر می‌باشد از طرف عده‌ای بکلی ویران و بصورت بسیار زنده‌ای درآمد است. با توجه به مفاد قانون حفظ آثار عتیقه و آئین‌نامه منضم به آن و نامه شماره ۳۰۵۲ / ۳ / ۱۰ / ۴۶ اداره کل آموزش و پرورش ایلام و سایر قوانین موجود، خواهشمند است مقرر فرمایند کسانیکه نسبت به انهدام و ویرانی این محل باستانی اقدام کرده‌اند تحت تعقیب قرار گرفته و به مجازات برسند. ضمناً به اطلاع میرساند که بمنظور تعیین قطعی نحوه خرابی این بنا یک نفر مهندس ابنیه تاریخی از طرف اداره کل باستان‌شناسی اعزام خواهد گردید.

رئیس بازرسی فنی و نظارت اداره کل باستان‌شناسی و فرهنگ عامه  
و نماینده اعزامی وزارت فرهنگ و هنر<sup>۱</sup>

عبداللهی متصدی باستان‌شناسی اداره کل آموزش و پرورش ایلام پس از تحقیقاتی که در مورد چگونگی تخریب مقبره مهدی انجام داد، اعلام کرد:

بقعه مورد بحث بر اثر بارندگی خراب نشده است، بلکه عواملی در تخریب آن مؤثر بوده‌اند. تشخیص هویت و شناخت این عوامل از وظیفه اینجانب خارج و از اختیارات اداره محترم دادگاه بخش ایلام می‌باشد.

کارشناس اداره باستان‌شناسی و فرهنگ عامه نیز پس از تحقیق و بررسی، اعلام نمود که این عمل به پیشنهاد و تحریک یک واعظ صورت گرفته است. وی در این خصوص چنین گزارش می‌دهد:

... با وجودی که شهرداری ایلام عامل مؤثر در تخریب بنا را بارندگی‌های اخیر نسبت داده است، ولی این اداره نمی‌تواند اطلاعات واصله را نادیده گیرد و گناه این عمل را به عهده باران بی‌زبان بیاندازد، زیرا سالها است که این مقبره در زیر باران‌های فصلی ممتد مقاومت نموده و کمترین اثری که دال بر ریزش حتی سنگی از مقبره در اثر باران باشد، دیده نشده است، بلکه حقیقت این است که یک نفر از وعاظ هنگام سخنرانی پیشنهاد تخریب این بنا را نموده‌اند و به دنبال این در روزهای بعد عده‌ای از کارگران شهرداری شبانه با بیل و کلنگ و غیره قسمت جلوی مقبره را سوراخ و پایین می‌ریزند و بعد از آن هم مردم به تبعیت از این اقدام و بر اثر تعصبات مذهبی در ساعات ۱۰ الی ۱۱ شب به تخریب بنا اشتغال می‌ورزند و در حال حاضر، قسمت اعظم بنا خراب و باقیمانده بصورت زنده‌ای جلوه‌گر است که خود دست‌آویز و بهانه‌ای به منظور انهدام کامل بنا بدست مرتکبین می‌دهد، معهداً از ادامه تخریب بوسیله مأمورین جلوگیری گردیده است. ضمناً چون در این بنا آثاری از لوحه و کتیبه وجود ندارد و از طرفی در محل چهار راه خیابانی واقع شده که به زیبایی شهر لطمه می‌زند.<sup>۲</sup>

۱. همان.

۲. همان.





واعظی که در این سند از آن یاد شده، شیخ محمد تقی مروارید بوده که با هماهنگی رئوفی، فرماندار کل وقت ایلام مردم را به این عنوان که این مقبره متعلق به خلیفه‌ای سنی است، به تخریب آن تحریک کرده بود.<sup>۱</sup> این واعظ اهل خراسان بود که برای فعالیت‌های تبلیغی به شهر ایلام آمده بود. اما با وجود تحریکات او این مردم ایلام نبودند که به طور خودجوش مبادرت به تخریب مقبره مهدی بالله نمودند، بلکه عده‌ای از کارگران شهرداری مجبور به این کار شدند.

همچنین در نامه اداره کل آموزش و پرورش ایلام به اداره باستان‌شناسی و فرهنگ عامه تأکید شده است:

تخریب بقعه المهدی بالله به وسیله کارگران شهرداری و به پیشنهاد یکی از واعظ شهر و به دستور، صورت گرفته است.

اداره کل موزه‌ها و حفظ بناهای تاریخی به جناب آقای مهندس ریاضی کرمانی مأموریت داد تا به شهرستان ایلام عزیمت نماید و از بقعه مهدی بازدید به عمل آورد و اظهار نظر خود را در مورد خرابی و خسارات وارد آمده به بقعه مذکور، به دادگاه بخش ایلام گزارش دهد. وی پس از بازدید از مقبره مهدی به دادگاه بخش ایلام چنین گزارش داد:

خرابه بنای تاریخی بقعه المهدی بالله بازدید گردید، بطوریکه مشاهده می‌شود خرابی فعلی ناشی از عوامل طبیعی نبوده و علائم موجود، از جمله آثار کلنگ و نحوه خرابی و مصالح ریخته شده، می‌رساند خرابی با دست انجام شده است. در مورد تعیین میزان خسارت وارده بطور کلی خسارت بنای تاریخی اثر معنوی و اجتماعی داشته و امکان تعیین و برابری با پول ندارد، ولی از لحاظ ترمیم و بازسازی حدود یکصد و سی هزار ریال پیش‌بینی می‌گردد.<sup>۲</sup>

در گزارشی که برای رئیس دادگاه بخش ایلام نوشته شده است، مسبب تخریب مقبره مهدی بالله، رئوفی فرماندار کل ایلام معرفی شده است. در این گزارش چنین آمده است:

ریاست محترم دادگاه بخش ایلام  
محترماً بعرض مبارک می‌رساند بطوریکه اطلاع نمود گویا جناب آقای دادستان به ایلام تشریف آورده و در باره مقبره سید مهدی که آن را به دستور رئوفی فرماندار کل خراب نمودند، توضیح خواسته است. اولاً: معلوم است که فرماندار کل، این آثار باستانی را خراب نمود، چون این مقبره

۱. مصاحبه نگارنده با حاج رستم رفعتی عضو سابق شورای شهر ایلام.  
۲. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده شهرداری ایلام (مقبره مهدی بالله)، کد ۶۲۶۶.



مدتها است در ایلام بود و کسی جرأت و شهامت آن را نداشته سنگی از آن را خراب نماید؛ اگر از [طرف] مقامی امر نشود، رفتگر چطور می‌تواند به‌طور آشکار کلنگ به‌دست بگیرد و آن را خراب نماید. برای اثبات حرف بنده از همان درویش که مدتها در میان آن زندگی می‌کرد، محرمانه سؤال فرمائید، آیا چه اشخاص آمدند شما را از مقبره بیرون آوردند [؟] البته همان مأموری که ایشان را از مقبره سید مهدی بیرون آورده، دستور مقامی بوده است. وانگهی اینجانب بارها از مهدی نورالهی و حسین رحیمی شنیده‌ام که به دستور فرماندار کل آنرا خراب نمودند. محرمانه از آنها سؤال فرمایید عین حقایق عرض خواهند نمود. اینست جریان خراب نمودن قبر سید مهدی که خلیفه مسلمین است و باید مورد احترام اسلام باشد.<sup>۱</sup>

شهرداری ایلام در نامه‌ای به تاریخ ۱۳۴۷/۷/۲۵ ش به بازپرسی شعبه دوم کیفری، بار دیگر تأکید می‌کند که تخریب مقبره مهدی بر اثر برف‌های سنگین و باران‌های مداوم بوده و فرمانداری کل در خصوص تخریب این بنا هیچ‌گونه دستوری به شهرداری نداده است. قسمتی از متن این نامه که اطلاعات دیگری در مورد بقعه مهدی بالله ارائه می‌دهد به شرح زیر است:

بازپرس محترم شعبه دوم دیوان کیفر بازگشت به مرقومه شماره ۱۸/۱۳۹۳ - ۱۳۴۷/۷/۱۷ ضمن ارسال بدل پرونده مکاتباتی مربوط به «سی می» معروف به مقبره مهدی بالله پدر هارون رشید به استحضار می‌رساند:

- ۱- از طرف فرمانداری کل ایلام و پشتکوه هیچ‌گونه دستوری در باره تخریب محل مذکور داده نشده و شهرداری برای حفظ و مراقبت آن تذکراتی هم به آموزش و پرورش ایلام داده است.
- ۲- ریزش مقداری از دیوار سنگ قلوه‌ای بدون ملاط این خرابه ... در اثر برف‌های سنگین و باران‌های مداوم بوده که چند ساختمان، منجمله دیوار دبیرستان شاهپور را نیز خراب کرده است.
- ۳- در سال ۱۳۳۸ خیابان احداث گردیده که خرابه مذکور در مسیر آن واقع شده و برای ترازبندی سطح خیابان و دادن بر و کف به منظور خانه‌سازی در طول مسیر خیابان و اطراف سی می، خاکبرداری شده که در نتیجه، پی مقبره در حدود یک متر بالاتر از سطح خیابان واقع [گردید] ... از آن زمان به بعد در زمستانها ریزش داشته که اداره آموزش و پرورش می‌بایستی در آن موقع از احداث خیابان و خاکبرداری اطراف [مقبره] سی می جلوگیری می‌کرد.
- ۴- در اسفند سال ۱۳۴۶ که آقایان دکتر اوسطا و محمد فاضلی، بازرسان نخست وزیری و دیوان کیفر به ایلام آمدند و مدت پنج شبانه‌روز تمام امور رسیدگی و از محل مزبور هم بازدید فرموده و از وضع این خرابه و تهمت و افترای ناروایی که در این مورد وارد شده، کاملاً متسخر و با اطلاعند.
- ۵ - ... مقرر فرمایید وزارت فرهنگ و هنر، تکلیف خرابه مذکور را که در مرکز شهر ایلام است، تعیین فرمایند.

شهردار ایلام برزین<sup>۲</sup>

۲. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده شهرداری ایلام (مقبره مهدی بالله)، کد ۶۲۶۶.  
۲. همان.



در روز ۱۳۴۶/۶/۱۱ فردی به نام آقای حسین کهزادی طوماری به امضای عده‌ای به این عنوان که «چون مقبره المهدی بالله که در وسط شهر واقع گردیده، مخروبه و محل یک نفر دیوانه و سگ‌های ولگرد شده و اهالی از این موضوع ناراحتند، تقاضای خراب کردن و از بین بردن آن می‌شود» تهیه کرد. آقای کهزادی درصدد بود که با این طومار ثابت کند که تخریب مقبره مهدی با درخواست مردم بوده است.

ستوان یکم بهرام‌پور، رئیس کلانتری وقت مرکز ایلام، در گزارشی به دادگاه بخش ایلام متذکر شد که امضاهاى آن طومار، قلابی بوده و غالب کسانی که امضا کرده‌اند از روی ناچاری بوده، آن هم با امضای اصلی خود امضا نکرده‌اند.<sup>۱</sup>

آقای عبداللهی متصدی باستان‌شناسی اداره کل آموزش و پرورش ایلام اقدام آقای کهزادی را در جمع‌آوری امضا از اهالی ایلام برای تخریب باقی‌مانده بقعه مهدی بالله، نه تنها خواست اهالی ایلام نمی‌داند، بلکه معتقد است که آقای کهزادی «مجری دستورات دیگران بوده و وادار به این کار گردیده است» و هدف این اقدام آقای کهزادی را چنین بیان می‌کند:

چون پرونده مزبور «مقبره مهدی» در دادگاه مطرح می‌باشد، لذا به تکاپو افتاده‌اند که با استفاده از قدرت و خواسته اهالی ... جریان را از مسیر واقعی خود منحرف و به نام مردم ایلام خاتمه دهند.<sup>۲</sup>

پورمند، مدیر کل باستان‌شناسی و فرهنگ عامه پس از اطلاع از اقدام آقای کهزادی به تهیه طومار برای تخریب باقی‌مانده مقبره مهدی، در نامه‌ای به فرمانداری کل ایلام درخواست نمود که مانع از تخریب باقی‌مانده مقبره شود. این نامه به شرح زیر است:

فرمانداری کل ایلام

بقرار اطلاع عده‌ای با تمهید مقدمات و تهیه طومار مجدداً درصدد تخریب باقیمانده مقبره المهدی بالله در داخل شهر هستند و با این عمل می‌خواهند جرم قبلی خود را لوٹ نموده و از بین ببرند، لذا خواهشمند است بمقامات انتظامی دستور فرمایند با نهایت دقت و هوشیاری، مراقبت لازم را در جلوگیری از این عمل، مبذول و مرتکبین امر را با تنظیم صورت مجلس فوراً به دادگاه مربوطه معرفی فرمایند.<sup>۳</sup>

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.



دادگاه ایلام، رئیس کلانتری ایلام و دیگر کارشناسان تحقیق موفق نشدند که هویت کسانی را که مبادرت به تخریب مقبره نموده بودند، کشف کنند. مردم ایلام نیز حتی اگر می‌دانستند که چه کسی اقدام به این کار کرده هیچ‌گونه همکاری با مأموران تحقیق نکردند. ستوان یکم بهرام‌پور رئیس کلانتری ایلام در این خصوص چنین گزارش می‌دهد:

با توجه به خصوصیات اخلاقی اکثر اهالی که شاهد و ناظر حتی جنایت هم باشند، به محض سؤال از طرف مأموران تحقیق برای پیشگیری احتمالی خود را بدون اطلاع نشان می‌دهند، اینجانب هرچه کوشش نمودم نتوانستم کسی را پیدا نمایم که حاضر به ادای توضیحات کتبی در این مورد باشد ...<sup>۱</sup>

مرگ مهدی بالله در سال ۱۶۸۸ ق اتفاق می‌افتد و اگر در همان زمان بقعه‌ای از او در شهر ایلام بنا کرده باشند، این بنا تا سال ۱۳۴۶ ش دوام داشت و باقی‌مانده مقبره مهدی تا سال ۱۳۵۲ موجود بود که در این سال به طور کلی تخریب شد.

دوام مقبره مهدی بالله سومین خلیفه عباسی در شهر ایلام بیانگر این امر است که تا حدی مورد احترام بوده است، به‌ویژه آنکه مردم محلی ایلام به آن مقبره «سی می» یا سید مهدی می‌گفتند و از آنجا که مردم برای سادات احترام خاصی قائل هستند، از این رو به نظر می‌رسد که مردم مهدی بالله را سید تلقی می‌کردند و دوام مقبره‌اش نیز به اعتبار تلقی نادرست از سید بودنش باشد. براساس مصاحبه‌هایی که انجام شده است، احترام مقبره مهدی در بین مردم ایلام به گونه‌ای بوده که برخی به نیت سی می [خلیفه مهدی] آش نذری درست می‌کردند و حتی تیره‌ای به نام «آینه» از طایفه ده بالا از خادمان مقبره مهدی بودند.<sup>۲</sup>

### نتیجه

این تصور که مردم ایلام از روی تعصب مذهبی مبادرت به تخریب مقبره مهدی نموده‌اند، کاملاً بی‌پایه و اساس است، زیرا این مقبره سالیان سال در شهر ایلام بود و اهالی بومی آنجا هرگز اقدام به تخریب آن نکردند. اقدام به تخریب مقبره مهدی بنا به اسناد موجود به دستور

۱. همان.

۲. مصاحبه نگارنده با حاج رستم رفعتی عضو سابق شورای شهر ایلام.

مسئولان سیاسی و اداری شهر ایلام صورت گرفت که از اهالی بومی آنجا هم نبودند. وجود مقبره مهدی در شهر ایلام می‌توانست به عنوان یکی از کهن‌ترین بناهای تاریخی - اسلامی در آن شهر در جذب توریست تأثیر داشته باشد، اما این امکان به دلیل بی‌تدبیری و تحجر مسئولان سیاسی - اداری شهر ایلام از بین رفت. مقبره مهدی که نزدیک مسجد جامع کنونی شهر ایلام واقع شده بود، در حال حاضر در محل، کتابخانه عمومی شماره یک اداره کل ارشاد اسلامی احداث شده است.





## فهرست منابع

۱. آمیه، پیر، *تاریخ عیلام*، ترجمه شیرین بیانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.
۲. ابن اثیر، عزالدین علی، *کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، ج ۲۵، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، انتشارات مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۲۵۳۵.
۳. استارک، فریا، *سفر به دیار ملکوت، لرستان و ایلام*، ترجمه محمد علی ساکی، تهران، انتشارات انجمن آثار و مفاخر ملی، ۱۳۷۷.
۴. امان الهی بهاروند، سکندر امان، *قوم لر*، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۷۱.
۵. ایزد پناه، حمید، *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، ج ۱، تهران، انتشارات انجمن آثار علمی، ۱۳۵۱.
۶. ایزد پناه، حمید، *جغرافیای تاریخی لرستان*، ج ۳، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۶.
۷. خزرچی، ابودلف، *سفرنامه*، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران، نشر فرهنگ ایران زمین، ۱۳۴۲.
۸. حموی، یاقوت، *معجم البلدان*، ج ۲، بیروت، دار الطباعة و النشر، ۱۹۵۷م.
۹. دینوری ابوحنیفه، احمد بن داود، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدی دامغانی، تهران، انتشارات نشر نی، ۱۳۶۴.
۱۰. راولینسون، هنری، *سفرنامه (گذر از ذهاب به خوزستان)*، ترجمه سکندر امان الهی بهاروند، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۲.
۱۱. سپهر، عبدالحسین خان، *مرآة الوقایع مظفری و یادداشت‌های ملک المورخین*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۸.
۱۲. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الامم و الملوک*، ج ۱۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴.
۱۳. قمی، حسن بن محمد بن حسن، *تاریخ قم*، ترجمه حسن قمی، تصحیح سید جلال‌الدین تهرانی، تهران، انتشارات توس، [بی تا].

۱۴. کولسینکف، آ. ای، *ایران در آستانه یورش تازیان*، ترجمه یحیایی، چاپ دوم: تهران، انتشارات آگاه، ۲۵۳۷.
۱۵. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده شهرداری ایلام (مقبره مهدی بالله)، کد ۸۰۷۱۴.
۱۶. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده شهرداری ایلام (مقبره مهدی بالله)، کد ۶۲۶۶.
۱۷. مرکز اسناد و کتابخانه ملی، تغییر نام حسین آباد پشتکوه به ایلام، شماره ۱۲۷۷-۲۹۳۰.
۱۸. مرادی مقدم، مراد، *تاریخ سیاسی - اجتماعی کردهای فیلی در عصر والیان پشتکوه ایلام*، تهران، انتشارات پرسمان، ۱۳۸۵.
۱۹. مشکور، محمد جواد، *ایران در عهد باستان*، چاپ ششم: تهران، انتشارات اشرافی، ۱۳۶۹.
۲۰. مصاحبه نگارنده با حاج رستم رفعتی عضو شورای شهر ایلام در دوره پهلوی.
۲۱. نطنزی، معین‌الدین، *منتخب التواریخ*، تصحیح ژان اوبن، تهران، انتشارات کتابفروشی خیام، ۱۳۳۶.
۲۲. نعمتی، نورالدین، «معرفی مقبره مهدی»، *فصل نامه فرهنگ ایلام*، شماره ۷ و ۸، پاییز و زمستان، ۱۳۸۰.
۲۳. یعقوبی، ابن‌واضح، *تاریخ یعقوبی*، ج ۱، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ دوم: تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۷.



برگه درخواست اشتراک  
فصل نامه علمی - تخصصی «نامه تاریخ پژوهان»  
وابسته به انجمن تاریخ پژوهان

مشترک گرامی!

- وجه اشتراک یک ساله (۳۰/۰۰۰ ریال) را به حساب شماره ۲۱۵۵۱۴۶ نزد بانک سپه شعبه صفائیه قم، کد ۱۰۳۸ واریز کنید.
- برگه اشتراک را همراه با اصل فیش بانکی به نشانی قم، صندوق پستی ۱۵۱ - ۳۷۱۳۵، انجمن تاریخ پژوهان، دفتر فصل نامه «تاریخ پژوهان» بفرستید.
- تغییر نشانی خود را با ارسال نامه، به آگاهی امور مشترکان نشریه برسانید.

نام خانوادگی:	نام:
میزان تحصیلات:	مرکز علمی - دانش گاهی:
سن:	شغل:
	نشانی:
صندوق پستی:	کد پستی:
تلفن:	نمبر:
Email:	



## **The story of the tomb of Mahdi Be-Allah in the city of Ilam**

By: Morad Moradi Moghaddam  
Nahid Keshtmand

When Mansoor Davaniqi the second Abbasid caliph died in 158 A . H . his son Abu Abdollah Mohammad famous as Mahdi took his position. In 169 A . H Mahdi travelled to Masbazan state and after a short sojourn in Rad he died there. People prayed for his corpse and buried him in the same village. In the first few years after his death, a mausoleum was erected on his grave which was expanded by the caliph, Al-Mostanjed. The Islamic historians have recorded Masbazan as the death place and burial place of Mahdi, the third Abbasid Caliph. Never the less, Abudelf in the fourth century A . H, Yaqut Hamvi in the 8 th century A . H . And Feria Stark in 1312 have referred to his tomb Ilam. The tomb of Mahdi was observed and kept in Ilam till the end of 1340's however it was destroyed later. The present study deals with the manner of the destruction of this tomb in Ilam.

Keywords: The city of Ilam, The tomb of Mahdi Bel-llah (the Abbasid), Masbazan, Ilamid empire.



## **The relations between the Ottoman Empire and the government of Aq-Qoyunlu in the reign of Soltan Mohammad Fateh**

By: Ramzi Ghelich

Translated into Persian by: Ali Mansori and Valie Abolhasani

The expansion of the Ottoman kingdom started since the time of Soltan Mohammad Fateh. Simultaneous with conquering and the expansion of the Ottoman empire from east and west, Ozun Hassan the ruler of Aq-Qoyunlus on account of the support by the Torkmans, decided to establish a big kingdom similar to the one by Soltan Mohammad Fateh. Ozun Hassan treated Soltan Mohammad as a competitor and to combat with him he made contacts with a great number of agents from Venice to Vatican and from there to Al-Esfandiari. As the two kings both intended to rule over the lands of Teraburan, Al-e Qaraman and other counties of Anatolia, they intended to include Anatolia into their domains and they wanted to lead the Torkmans. The war of Otoloq Be-Li happened out of some issues such as domination, security and development during which the Ottomans conquered the Aq-Qoyunlu and made them accept their power.



**Political pathplogy of Islamic civilization from the vantage  
point of Seyyed Hossein Nasr**

By: Seyyed Ali Reza Alemi

Nasr believes that each civilization, Islam is no exception, must be aware of its advantages in order to proliferate and become advanced. Regarding such notion, Islam both as a religion and a civilization, is confronted with a great deal of attacks and harms both from the society and from politicians. This confrontation may endanger the nature of the relation between this religion / civilization and the dependency of the muslims on the everlasting principles of Islam. In the field of politics and ruling of the country, from a civilization-based prespective, the difficult relationship between religion and politics with the emergence of liberalism, Marxism and the empowering of political Islam and the nationalism inspired by the western culture have all led to a great deal of challenges strange to Islamic culture and society. As an external threat, through the western feminism proposed by the west, the essence of Islam is threatened and through globalization and absolutism of concepts such as freedom and human rights, along with the heightening of religio-political controversies, Islam is attacked politically by the western civilization.

Keywords: Islamic civilization, Pathology, Seyyed Hossein Nasr, Politics.

Abstract





## **Mirza Ali khan Amin Aldoleh and his initiatives in the Qajar Era**

By: Mahsa Saberi

Mirza Ali khan Amin Aldoleh was one of the few reformists in the Qajar era at the beginning of the constitution movement in Iran who rapidly got promotions in the Qajar regime and after a short time became the prime minister. However, before embarking on any effective activities he lost his position and even was sent to exile.

The present study attempts to deal with his character, his personal abilities and his political, social and economic reforms in both internal and external diplomacy. At the same time, it deals with the obstacles and challenges facing him and wishes to analyze each of them.

Keywords: Qajar, Term of office, Amin Aldollah, Amin Alsoltan, Reformes, Mozaffar Aldin Shah.

## **The condition of Mahakim (courts) in the Ilkhanid Era**

By: Parvin Rostami

The judiciary system of Iran before its invasion by the Mongols was Islamic and the laws and rules were based upon Islam. The Islamic judiciary system in Iran was also deeply affected by the Iranian ancient system. In the Iranian courts of the Islamic era, based on the judiciary system of the ancient Persia, there was a supreme judge similar to the head of the Zoroastrian clerics who stood at the head of this system. Immediately close to him was the judge next to him how was the deputy of the supreme judge and was influenced by the Islamic jurisprudence system, the witnesses, the lawyers, and the people who were faithful to the judge were placed in the subsequent ranks. This structure was somehow maintained till the invasion by the Mongols and the founding of the Ilkhanid government. Then, the judiciary system of Iran was based on the Mongol, Iranian and Islamic principle.

With the arrival of the Mongol, Yasa laws entered Iran. Their courts were called Yarghu and they issued their verdicts on the basis of the Yasa. However, considering the negligence of the Mongols, they left Yarghu for the Mongols and other non-Mongol rulers and kept the Islamic courts for ordinary people. The dominance of the Mongols over Iran and the turbulent conditions of the country led to the prevalence of folk ways and rules. Therefore, a new type of court also appeared which was based on the folk ways along with the Islamic and Yarghu courts. Divan-e Hakamiat which was mostly based on folk ways and manners appeared and it didnot care for the Islamic rules. Olus and Olka were courts which were solely for the Mongols and the Mongols chose them in place of the Yarghus.

After the conversion of the Ilkhanids and their fall, the non-Islamic Mongol courts lost their power and the Islamic courts replaced them to the extent that in the Safavid era, no Mongol court existed and no Mongol legal rules.

Keywords: Courts, Shariat, Folkways and manners, Islam, Yarghu, Ilkhanid, and Yasa.





**A comparative survey of the manner of challenge by the Shiite 12 Imams and the Zeidieh Imams from the Omavid era till the beginning of the minor absence (Gheibat Soghra)**

By: Assieh Daman Afshan

After the death of the prophet of Islam (peace be upon Him) a great deal of controversy about his succession among the Muslims and this led to the diversification of the society into a great number of groups. Some of these groups did not believe in the legitimacy of the power of the caliphs. Shia was one of these groups although the Shiite themselves later on were diversified into other groups. Zeidieh Shia and Ethna-ashari were two such groups that counteracted against the central government from the beginning. Each one of these groups chose its goals in the challenge on the basis of its own rules and ways. One of these groups chose direct challenge and the other one chose indirect challenge. Their differences in the political thought led to their differences in the manner of challenge.

The present study attempts to compare the challenge method of Zeidieh Imams and Ethna-Ashari from the Omavid era to the minor absence (Gheibat Soghra).

Keywords: Ethna-Ashari Shia, Zeidieh Shia, Omavids, Minor absence (Gheibat Soghra).

**Shahanshah and al-Malik al- Muayyed**  
**The legitimation of power in Samanid and Buyid Iran**

By: Luke Treadwell

Translated in to Persian by: Mohsen Rahmati

The Buyids who had competitions with the Samanids in invading the eastern and central parts of Iran attempted to pave the way for the uprising by Abu Ali Chaghani against Amir Nuh. The Buyids also acquired the ruling of Khurasan from their appointed Caliph, Al-Muti-allah (334 - 363). Through the weakening of the Samandis, the Buyids achieved their goals in the central parts of Iran. This led to endangering the legitimacy of the ruling of Amir Nuh. Therefore, Amir Nuh called himself Al-Malik al-Mu'ayyad and removed the name of Al-Muti'allah from the coins and replaced it with the name of the overthrown caliph Al-Mustakfi. Two decades later following the same method, Ruknallah Buyehi called himself Shahanshah by imitating Akasereh. To counteract this way, Amir Mansoor Ibn Nuh also called himself Shahanshah.

This study deals with the causes for these events based on the Samanid coins and attempts to analyze the information over these coins in the light of the existant historical texts.

Keywords: The Samandis, The Buyids, Abbasid Caliph, The legitimacy of coin and power.





### **An investigation and analysis of the previllage of Brigad Qazaq**

By: Mahdi Ahmadi Ekhteiar

The previllage of Brigad Qazaq was one of the most important previllages which was given to the Russian in Naser Aldin shash time. This previllage was given to Russians during the second trip of Shah to Farang. This previllage gave one of the most important centers of power to the tzarist Russian and brought about very awful consequences for the political future of Iran because Brigad Qazaq was considered the only military power which was organized and regular in the Qajar period. However, the control of this power which was created with Iranian money and faciality was controlled by the Russian and it only was at the service of the Russians. Even the Qajar kings could use this military power when they got permission for it from the Russians. In fact, this Qazzaq power was fed by the Iranian tax and money but it was at the service of the Russians and was used several times by both the Russians and the Qajar kings against the people of Iran and their interests.

Keywords: Foreign Previllages, Brigad Qazzaq, Russia, Iran and Qajar.